۱۳۴۷
۱۴۷۰
۱۸۳۷۵

در صنعت کیمیا

فارسی

۱۴۷۰

در صنعت کیمیا

۱۳۴۷ ۱۴۷۰

۱۸۲۷۵

در صنعت کیمیا

فارسی

۱۴۷۰

در صنعت کیمیا

[illegible]

۳ کتاب در صفحه ۱۹ سطر ۳
[illegible]

~~ترجمه سر المکنون تالیف جابر ابن حیان که در علم کیمیا میباشد (مترجم طططام هندی)~~

دکتر [illegible]

۴۱

این کتاب ترجمه کتاب جابر ابن حیان
اصطلاحات در اوراق [illegible] مخصوص است [illegible]
پی بردن اشکال است در [illegible] زبان جابر [illegible] دارد
درواقع [illegible] اکسیر [illegible] در [illegible]
برتر است در همه [illegible] کتاب اگر جابر [illegible]
[illegible] داشته و [illegible] [illegible] است [illegible]
[illegible] باید [illegible] درصدد
[illegible] آوردن این کتاب [illegible] است

صنعت در کیمیا

اما الهربوز عوجیب کلام الباتنه
هو جام صفری لانه قال یصیر اسود
وابیض الاسود یعملوه دامر الله
والابیض هربوز وقال الباتره یعمو
افراغ ثم وسیع حتی کل یوم یتحرک
بجنشبه وان کانه بلا تحریک
یصیروه الجمیع وصلبه واحده
لا تعلم صموغ

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست

فصل اول

۵۵
مکلس مشتمل بر دو فصل است فصل اول معرفت
۵۶
ماء الحیوة فصل دویم دربیان معرفت زنده ریختن
۵۷
جمیع دهات کشته باب چهاردهم در معرفت
حقیقت ماء البیض وماء الخالد وماء السم
۵۹
وماء الحیوة وماء الزنجار باب پانزدهم در
معرفت حقیقت حدید و زعفران السرب
۵۹
مشتمل بر دو فصل است فصل اول معرفت زعفران
۶۰
الحدید فصل دویم معرفت زعفران الاسرب
۶۰
باب شانزدهم در معرفت حقیقت لبن العذرا
۶۰
ولبن الخنزیر مشتمل دو فصل است فصل اول
۶۰
معرفت لبن العذرا فصل دویم دربیان معرفت
۶۱
لبن الخنزیر باب هفدهم در معرفت حقیقت
غوص وطرح کردن وتقویت دادن اکسیر کم
۶۱
زور را مشتمل بر سه فصل است فصل اول معرفت غوص
۶۲ ۶۱
فصل دویم معرفت طرح کردن اکسیر فصل سیوم

۶۲
دربیان معرفت تقویت دادن داروها باب
هژدهم در معرفت حقیقت برآوردن سیماب از شنگرف
۶۳ ۶۳
وابرک دستور محلول کردن طلق فصل دویم معرفت
۶۵
برآوردن جسد خارصینی وغیره کشیدن جسد توتیا
۶۶ ۶۶
کربانی کشیدن جسد از پر طاوس برآوردن جسد از
۶۷
توتیا سبز باب نوزدهم در معرفت حقیقت کشیدن
۶۷
نفت ها وروغن ها مشتمل بر دو فصل است فصل
۶۸ ۶۷
اول کشیدن نفت ها کشیدن نفت سنبل کشیدن
۷۰ ۶۹
نفت هرتال نفت ابرک فصل دویم در معرفت
حقیقت کشیدن روغن موی سر ادمی وغیره
جهت قایم وثابت سیماب وغیره وتشمیع شنگرف
۷۱ ۷۱
کشیدن روغن سم اسپ کشیدن روغن بیضه
۷۱
زرده مرغ کشیدن روغن ها از تخم ها بلبه ودهاتوره
یا از تخم های دیگر واز پوست ها وتخم ها هرکه داند
۷۳ ۷۳
روغن کشیدن عمل روغن زرنیخ باب بیستم

سیماب

طریق طح

بسم الله الرحمن الرحیم

فصل اول در تعریف علم کیمیا

است مخفی نماند که کیمیا عبارت است از معرفت
کیفیت تغیر صورت جوهری با جوهری دیگر
و تبدیل مزاج اینها به تطهیر و تحلیل و تعقید و مانند
آن و این علم را علم اکسیر و علم صنعت نیز نامند
بدانکه ارباب این صناعت بنا بر صیانت
صنعت از جهال تا کثرت مال سبب ضلالت
و مفسدات ایشان نگردد چنین درو سخن نکرده اند
بطریق کلمات جن و حیوانات رانده اند و آنها
که خوب ورزیده اند بدین جهت ایشان وصول
صورت بندد و ظن امتناع حصول آن چنانکه
بیشتر اهل زمان بر قصور همت و فتور عزیمت ایشان
بر آنند که ظنی کاذب و توهمی فاسد است اما در علم
طبیعی مبرهن است که تبدیل صور نوعی بر ماده

واحد بسبب اسباب مختلفه امری ممکن و حکمی واقع است
و تخلف مطلوب از مساعی اکثر اهل روزگار بعد
از مقاسات بسیار و اضاعت اوقات و اعمار
بواسطه قلت معرفت و عدم احاطت ایشان بوجوه
بر انواع تدابیر و اسرار و دقایق آن یا فقدان
اسباب و آلات آن یا عدم مساعدت انصار
و اعوان و جابر ابن جان (حیان) یا بر و جان از ابن
نقل می کنند که هرمس را با کمال معرفت و ایقان
او در بنی صنعت یازده نوبت درین صنعت
در عمل خطا واقع شد و کیمیا بلغت فرس تدبیر
و حیله است و عیار شدت انضمام و جودت او
عند الامتحان است و اکسیر من کسر الطایر اذا ضم
جناحیه یعنی لفظ اکسیر مشتق است از قول عربان
که وقت ضم ساختن طایر بازوان خود می گویند
که کسر الطایر باشد یعنی سیماب وقتی که پیوسته شود

جناح او وچون مصنوع از وسینه کافی بود این
وفور معرفت وظهور قدرت در صنعت
بدین جهت اورا باسم صنعت مخصوص گردانید
تنبیه بدانکه بحقیقت صنعت است فصل دوم
دربیان تعریف بعضی چیزهای مختلفه وحکمای پیشین
داو عاقل وفهمیده کار چنین گفته اند که معدنیات
مختلف اند اما حاصل میشوند از مزاج سیماب بکبریت
وحکمارا خلاف است در شدن کیمیا بعضی گفته اند
که حاصل میشود از حیوانی بواسطه انکه قوت او
زیاده است از نباتی ومعدنی وبعضی گویند
که نباتی بهتر است که اورا مزاج درست تر است
وقومی گفته اند که زیبق است که با همه جسدها آمیزد
وبعضی گویند که آن کبریت است که مایه جمیع معدن است
وبعضی گفته اند که آن زرنیخ است که شفا بخشد
وخلاصی دهد جسدهارا وبعضی اصحاب برین اند

که

که زاج است بواسطه آنکه دروی قوت قاعده است
وطائفه گفته اند که نمک است بنابر آنکه در وی کارهای
غریبه وعجیبه است وجابر مذکور در کتاب مخزن گفته
که نمک را چون تشمیع کنند اکسیر است واین ذکریا
در مقالات گفته که نمک را چون مصعد کنند کار تمام است
وبدانکه اعتماد براکسیر کردن اعتماد کردن است
بر نفس خود که بدن مرکب است از روح ونفس ودران
خون وبلغم وصفرا وسودا واین همه چیز هرکدام
موجود است ودر انسان اشرف حیوان وحیوان
اشرف از اجساد مرکبه پس این را نیز چنین باید
ترکیب کرد بدانکه وسر موی این همه هست در کلس موی
سودا ابسرخ از ان خون آب وآب سفید از ان بلغم
ونوشادر دران بمنزله صفرا است پس ازین سبب
افضل تر ازادویه دیگر خواهد بود واگر ازین کسی
اکسیر ابلغ خواهد شد واعظم مرکبات خواهد بود که اثر

عظیم کنند در اجساد واحد گفته که توتیا چون
مصعد شود عمل کننده آن محروم نماند و چنانکه حکیم
ابونصر وزن اجساد سبعه است بیت در اوزان
زر کلن زیبق الم اسرب دنهه ارزیز حل فضه
۱۰۰ ۷۱ ۵۹ ۴۸
ند آهن یک مس و شبه مه صفر ماه فصل سیوم
۴۰ ۴۵ ۴۶
در معرفت بعضی فلزات اجساد سبعه و مبداء تولد آن
یکی زر دویم نقره سیوم رصاص یعنی قلعی چهارم نحاس
پنجم اسرب ششم آهن هفتم خارچینی پس بدانکه
اصل اجساد سبعه منطرقه یعنی چکش پذیر زیبق
و کبریت است و اصل زیبق ز آن است که اجزاء
ارض لطیفه کبریتی مخالط او شده باشد مخالطی
بغایت پس اگر زیبق و کبریت هر دو شفاف باشند
و زیبق بکبریت امتزاجی تمام یافته باشند و با این
کبریت صافی و روشن باشد نقره متولد شود و اگر سرخ
باشد و قوت صافیه او لطیف غیر محرق بود طلا متولد شود

فلزی سیوم ... را صحیح ... بر کثرت اختلاف وزن دارد ... اشتباه

و اگر پیش از استکمال نضج برد برودتی که عاقد
او شود بدو رسد و اگر زیبق صافی بود و در کبریت
رداءتی باشد خارچینی متولد شود و اگر در کبریت قوت
محرقه باشد نحاس بهم رسد و اگر در هر دو برودتی
بهم رسد اگر زیبق متخلخل ارضی بود و کبریت محرق
آهن متولد شود و اگر رعایت هر دو ضعیف
الترکیب باشد اسرب باشد و زیبق او شبیه غیر این
اجساد فلزات خوانند و عاملان مرفوعه است
که طلا و نقره معدنی است و اشرف از غیر اجساد آن
باب دویم در معرفت افراد کیمیا و غیره مشتمل
بر دو فصل است فصل اول در بیان معرفت
انواع کیمیا و افراد آن هر کدام از حیوانی و نباتی
و مختار آنها در آنچه از دار و ها درین عمل بکار آید
جمله آن سه قسم است قسم اول حیوانی و آن موی
سر آدمی و سفیدی مرغ و شاخ بز و مثل آنها و جوهر

وکعبی وکیتها وتونها وپوست وصدف وحول
وشیر وعسل است قسم دویم نباتی وآن اشنان
است وبقلة الحمقا وسیر وپیاز وکندنا ومروه
سرخ وترب وخون سیاوشان وزرد چوبه
وروناس ونیل وبرگ ورس وآب شاه تره
وگل سرخ وگوند سرخ گل وخردل وهلیله وبلیله
وآمله وفلفل وسیاه دانه وروغن یاسمین وغیره
وکناغ خورد که گل کبود وسفید دارد وکنیر سفید
ومهرتی سفید وگل وروانس که گل سفید دارد وآک
دپله وبهنکره وکوما وکوما کنتیله سیاه وبسکپره
سفید وساتنی وتبوری تلخ وبوی تلخ وکوییی
تلخ وسرپهونکه وتلخ نام دارو شجرة العلق اسم مغز آن
ومال کنکنی وحبه هرسه وسنکها هوبی واندها هوبی
وشهد بوی ونکند باری ورودنتی وجلشی وجلکنی زرد گل
دارو وزهره تیلیه وزهر هلدیه وجاکوته وبلادر وقوری

تلخ

کار امد [illegible]

تلخ وبیت رکتی وصبر تر وبرگ خرمای
هندی وهلیل سرخ وزرد وزقوم بی خار وخار دار
وسرخ که شیره او باشد وبندال هردو وغیره
قسم سیوم معدنی وآن زر ونقره وسیماب
وکبریت وزرنیخ وسم الفار سفید هم قسم سفید وزرد
ودهنه وس وارزیز وخارچینی وتوتیای
هر یک وسرمه ومرقشیشا هم جنس ومغنیا
وسرب وزاج هر جنس وجست یعنی روی توتیا
وسک واقلیمیا زر ونقره ومقل ازرق
ویهودی وحجر الیهود وطلق سیاه وشادنج
عدسی وشنگرف رومی وسیرنج وسفید آب ونمکها
ومقناطیس ومردار سنگ وبورهها ونطرون
وآنچه از اجار وارواح واجاد کر در اعمال
شمس بکار آید از ارواح زیبق وکبریت وزرنیخ
ونوشادر واز اجساد شمس وزهره ومریخ ورجل

ازمرقیشنا ذهبی وفضی ومغنیسیا اسرنج وتانج
عدسی وجمیع اجناس توتیا وزنجار وشنجرف
وشنگرف رومی وزعفران حدید وروسختج
وزاکها هم جنس ومغناطیس وآهن ودهنه
وللاجورد وآنچه در اعمال قمر بکار برند از احجار
قمر ومشتری وزحل وازارواح زیبق وزرنیخ
زرد وهمچنین نوشادر واز احجار مرداسنگ
واسفیداج واقلیمیا اسبز وطلق سفید وصدف
وبلور ومینا وغیرها **فصل دویم** در بیان اسامی
اجزاء کیمیا هریک پس از ارواح چهار اند ١
زیبق ٢ کبریت ٣ زرنیخ ٤ نوشادر واز اجساد
هفت اند ١ زر ٢ نقره ٣ مس ٤ قلعی ٥ سرب
٦ آهن ٧ خارچینی واز احجار آنچه در روح است
هشت اند ١ توتیا ٢ زرنیخ ٣ سنبل ٤ مرقیشنا
٥ مغنیسیا ٦ ملح ٧ زاج ٨ زنجار وآنچه در روح نیست

نیز هفت اند ١ طلق ٢ جبسین ٣ کحل ٤ صدف
٥ بلور ٦ دهنج ٧ لاجورد آنچه از احجار در اعمال
زر ونقره بکار آید نیز هفت اند ١ اقلیمیا
٢ مرداسنج ٣ اسفیداج ٤ شنجرف ٥ روسختج ٦ اسرب
٧ اسرنج وبعضی حکما آبگینه را نیز از احجار
شمرده اند **باب سیوم** در بیان معرفت
اسماء هریک جنس مشتمل بر ٣ فصل **فصل**
اول در بیان اسماء هریک **اسماء زیبق** عطارد
وطیار وفرار وغرب ورجراج ورونده وجنبنده
وکره اصلی وعبادان وکملان وسیماب وجیوه
وبلغه وقبط وزمرم وجن وسحاب ونور
ودر وروح وعین الحیوان وبن ونجد وا
ورجع الطیار وروحانی وتیر وجنجل وسوتا
وباره ودر اصل بارد است **اسماء الکبریت**
عروس وماء اصفر والعقرب وعروس اصفر

وعروس بيضا وعروس احمرا وشموع بيضا وآحرا
اسماء زرنيخين علمين علم واحوكب وحاجب فلبين
وملكين ومكلفين وحجرتين وغربين
وذهب متعلق الاحجار **اسماء نوشادر**
عقاب نسرا واسد ملح والطيار وصنعه
وترياق وامينيا فنوش وملحا وامينا قون
وارمينا وطيا وكافور وما طول وخادم
وكلب وخراسانى وماب الزنجار والصاد
ومغنيا ونوم ودهن الملح وبوبطين وملتساع
اسماء الذهب شمس وطلا وذهب وافتاب
وعتق وآب وعقيان وعسجد وعالم ونور
وشعاع وآتش وشمع وشبهاء زرد وصفه
وشمس شريف وكبريت قايم وعين ونظر وبريه
وكوهر وذهبا وجرنيون واحمر وابريز وعاج
ونار ويار ومعشوق وسرسم ومستمد وزر وروز

ولونا وحيم كنجنى **اسماء القمر** فضه وقمر ونقره
وكيم وماه وقمرام وسحنه وورق وطين وجين ولجين
وبيضا وشمعه سفيد وشهباء سفيد واسد واملي
واق واركع ورقصي وعكس وغرو هرس وجند برن
وجاندوربا **اسماء النحاس** زهره ونحاس ومريخ
واحمر ونظرا واصفر والطادوم وجامه زهره وتنا هيد
وسد وساحيلا وفرفط والمصفر وامرا بطونس
وحليوس ونحاس وراتا وتانبا **اسماء الازرير**
مشترى وقلعى ومرار وخدار ورخو ولبن كبريتى
وكوكب الارض وبيضا زم ورصاص وقصيطر
وتصوير وبرجيس وروس وابرص وبرص وهرش وابرنخ
ومخدوم وكيتهر ورانك **اسماء الاسرب** زحل ونحاس
وبلاق وكبوان وسكان وبحر والطبوس وعطارد
سياه ووحل وذانب وايار وانك وموليتون و
شجاب وبرق ونقيل وروح ورطب وخدماء الحبوت

وعيان وغيظ وعطارد وزمزم والزاوق ولكج
وماء الشمس وكبب الارض وملك الارض
والعطابه والخير ولبن العذرا وقنديل البحو حاجي
وشيشا **اسماء آهن** مريخ وارس وحديد وزحل
وشديد وبطنش وصوت وزعفران واسطام
وردين واحمرماني ومندى وشابرقان وبهرام
وبرسوس وسنديوكا ونور وبرجيس ومندوانى
وابرس ولوها **اسماء النحاس** خماهن وصندلجدي
وسكونق وسكوترق وكاتهه وريم واهن **اسماء
بوره هندى** يعنى سهاكه وبيرامدني ونطرون
وهندواني وافريطيون وبوره هندى
ونمك وتردك وزويم وكركا وقودلا وابعوس
وسنديوس وايغما وبرينوس ويقطوحى
ونيلكنته وموبا **اسماء بلور** حجر البلور وظنه
وهزها وعقروزها **اسماء الشنكرف** زنجف

رنكفر

زنكفر زنجفر قنبيا تارى وقنبار وسيونس
وسريقون ويعودونكل **اسماء المغنيا** حجر اغنى
ورنك بدكان وكطقف وانجتى **اسماء المقناطيس**
كيميا ومقنطيس ومليتون ولافرى ومقنطر
وافلقون واونهاق وآهن ربا وجكهبات
اسماء دنج كاما ورسطبلوس وماطيطوس
وشادنج وحجر الدم وشبح **اسماء المرقشيثا**
حجر النور وحجر الروشنائى وارسند ووخرو وطند وقاد
اسماء القوقيا اسطماترس وسقو ونق ونكنك بصرى
وزنكا زنك وعهنا رقن وكهربا وكلهرى **اسماء
الدهنج** دهنج وتوتياى فرنك ودهنه فرنك ودهانه
وربوقل والفك **اسماء الاقليميا** بعيصاب
وقليميا واقليمون ونهكفورس وسفوقوا ونكفى
اسماء الطلق وجيمانى وكوكب الارض وماقود
وبروض وابركك **اسماء الشيداج** اسراج و

قیمیف واسفیداب وعدفور اسماء المرداسنک
مردار سنک وجلبوس وسنک سفید کهره ودرا
توبتون اسماء الشب جار واحبار
واسطانطرا وشب یمانی وقلقند زاج سبز
وقلقطار زاج زرد وزاج سیاه وسنجا انیاود لدس
والفادف وزاک وشوغیار وولوث وربث
وسنج اسماء الصدف شرف الصدف و
ب لزونا وطفیبا قو ونبر لکضفد بزوفورا
وزبایا ودرا اسما آبگینه زاجی وزجاج واو
سا طین وارومولوس وتبوت وداعومفق
ودرنغفل اسماء دهتوره راحت الجنون
وشجر الذهب اسماء دهنج اططنو وسنک
مس وبهندی وموردکر تهوتهه اسماء سنک سلیمانی
لجه ورنکها وصنیع الزجاج اسماء برنج حجا
کواکب وحجر النبات وحجر الازرا اسماء لوه سنکهان

حج

حجر المریه وحجر الحدید فصل دویم در بیان اسم
افراد اجساد وغیره اسم مفردات اجساد موافق
سیاره عربی شمس زر قمر سیم مشتری قلعی زحل سرب
زهره مس مریخ آهن عطارد زیبق اسم افراد اجسام
دیب
بموجب فارسی وهندی آفتاب طلا واسدوا
صاص
ماه نقره وسیم برجیس ارزیر وبهرشپت ور
کیوان اسرب سنیچر ناهید راتا وسکر یعنی مس
بهرام منکل یعنی آهن تیر سیماب روز یعنی زر
شب یعنی سیم فصل سیوم در بیان موقف
فعال الاجساد عقاب یعنی نوشادر ملح
یعنی نمک آب ورنالو ملست جهت انکه اونیز
شور است زوج احمر یعنی زرنیخ الت کوه
بزرک پرکیاه یعنی سرآدمی لبن العذرا یعنی
زیبق حل کرده از سرب لبن الخنزیر یعنی روغن
تبلیت
خایه مرغ خون شیاوشان بهندی رنکوت نواب

گویند باب چهارم در معرفت افراد انواع
اجناس کیمیا و شناختن افراد او مشتمل بر دو
فصل است فصل اول در بیان معرفت افراد
اجناس کیمیا انواع مرقیشا هفت اند ذهبی
و فضی و نحاسی رصاصی اسربی حدیدی
انبی انواع مغنیسیا هفت اند سیاه زرد
سرخ عراقی سفید سرمائی غباری انواع توتیا
هفت اند سبز زرد کرد حزین جبلی قلمی سهوری
سفید محمودی انواع مقناطیس هفت اند
ذهبی فضی حدیدی نحاسی رصاصی اسربی زیبقی
انواع شادنج دو اند عدسی خلوقی انواع
اصل ملح هفت اند نمک خوردنی نمک تلخ نمک اندرانی
نمک سرخ نمک سیاه نمک سنگ نمک چینی
انواع عملی ملح صد و بیست اند و نیز زیاده
باشد و از آن نمکهای معمول که در نیز جا بکار آیند

یعنی در عمل صنعت آن نیز هفت اند ملح الجامد
ملح القلی ملح اهک ملح ساجی که خاکستر ملح از آن
ملح تنکار اک انواع بورق و آن نیز هفت اند
شب یمانی شب مصری شب جبلی بوره رنگریزان
بوره طباخان بوره مطبوخان بوره ارمنی
انواع زرنیخ و آن شش است زرد نارنجی زرد صافی
سرخ تیره سرخ سبز سرخ صاف زرد تیره انواع کبریت
و آن چهار اند سیاه سفید زرد سرخ انواع زاج چهار
زرد سفید سبز سرخ و از نیز سوا هم سیاه است
انواع زجاج دو اند جبلی و نجره رسمی و غیره انواع
جسد هفت اند زر سیم مس آهن ارزیز سرب
خارچینی انواع سنگها سیزده اند مرقیشا
مغنیسیا مقناطیس دوص توتیا لاجورد دهنج
فیروزه شادنه سنگ سرمه طلق جبسین
انکیس انواع ارواح چهار اند زیبق نوشادر

کوکرد زرنیخ انواع روسخت دواند اصطخری و
عراقی انواع لاجوردی جبلی اند خوش رنگ بود
کحلی اندک سرخ کرمانی انواع کحل دواند مصمت
سنک بود انواع سم الفار بسیار اند اما متعارف
آن شش اند زرد و سنکیه بتهکیه داره میدا ارشکنه
دارتونی فصل دویم دربیان موقت شناخت
انواع اجناس مذکور بغیر سرخ که درشش بکار برند
شناخت توتیا آنست سبز و زرد مانند گشته
و سفید که آنرا هندی خوانند و کرد جرزانی بود
و خارزین مثل کلوخها بود و جوزی و زرد
کرمانی و جبلی و اینها را استعمال کنند در عمل
ذهب و نیز در اعمال فضه و بهترین آن قلمی
بود که از کرمان خیزد و قسمی از و شهوری بود
وانرا قصب خوانند و سفید را قشر هندی گویند
و زرد و لون را جوزی گویند و قسمی مجوسی بود

شناخت

شناخت مقناطیس آنست که هر یکی ازینها
بصاحب خود اند که بالا ذکر شدها و جذب
کننده و مولف این کتاب حدیدی و ذهبی و فضی
و دیده و مقناطیس ذهبی را جواهر خواتیم خوانند
و باقی در نظر نیامدها شناخت شادنج آنست
که عدسی بغایت سرخ باشد و آنرا انثی خوانند
و دیگر ذکر است سخت و صلب و خلوقی
رنگ عدسی بهتر است و هر دو در شیشی استعمال
کنند و شادنج سرخ ریزه ریزه را عدسی نامند
و یک قسمش پاره پاره بود آنرا خلوقی گویند
از مهرهٔ زر سازند که زر بدان مهره کنند و او زر را
گونه بخشد و آن کوهرس بود شناخت املاح آن است
آنچه اصلی اند چنانچه نمک خوردنی هر یکجا متعارف
است و نمک تلخ از آب و ریگ شور است و نمک
اندرانی که آنرا نمک نیشابوری گویند و نیز خوانند

نوادر نمک سنگ می‌سازند و نمک سرخ از قسم نمک سنگ
است و نمک سیاه که بوی نفط دهد بدین جهت
نمک نفطی گویند و نمک سنگ که آنرا نمک طبرزد گویند
و نمک چینی و نمک هندی نمک سیاه بود و نمک معمول که
درین جا بکار آید و نمک قلی از هر یک درخت خاکستر
کرده و یا از خاک شوره وقت مانند نمک تنکار
می‌سازند که ذکر خواهد شد و برای عمل چند نمکها
در کار زند چنانچه نمک الجامد و ملح الالوان و ملح آهک
و خاکستر ضرور واک از طبخ می‌سازند و ملح ال
که از بول آدمی بهم می‌رسد و ملح تنکار در بوره
واضح شد **شناخت مرقیشا** ذهبی آنست
که رنگ او زرد باشد و درخشنده بود از حک
و حک او چون حک زر بود و نمک اشتی رکه خفته
شود و سبیکه او سرخ باشد و سفیدا ورا اگر سائیده
سوده شود او را در استعمال شمس بکار برند

و دیگر

و دیگر قسم فضی آنست که رنگ او زرد باشد
عنابی بود و چون بشکنند اندرونش سفید بود **و**
قسم حدیدی آنست که سیاه رنگ بود برنگ سنگ
سرمه چون بشکنند رنگها را و روشن پیدا کی طلا و زرد
شود **و قسم نحاسی** آنست که بحدیدی نزدیک است
اما اندک سرخ تر است و بهترین انواع مرقیشا ذهبی
و فضی است و جمیع اجناس او را اگر مکلس کنند
شود و اگر حل کنند با مشتری مشترک شود و در هر
دو عمل استعمال کنند **شناخت مغنیسیا** آنست
قسمی سیاه رنگ بود و صلب و زرد سوده شود
و قسمی پاره پاره بود سخت و آنرا حدیدی خوانند
و بهترین اینها نحاسی بود مس رنگ و آن ماده است
و اینرا نفس خوانند و قسمی عاجی بود و آنرا شیشه
گران بکار برند جهت رنگ شیشه و قسمی سفید رنگ است
درخشنده و قسمی زرد است مانند ترنج و قسمی مانند

رنگ سرمه و قسمی برنگ غبار است و قسمی سرخ
است اما نشکنند و ریزنده بود و اجناس مغنیا
در قمر استعمال کنند بغیر سرخ شناخت بورها
آنست که شب یمانی مصری و شب خیلی متعارف
از کثرت کار معلوم می شود و بورهٔ رنگریزان در رنگ
می افتد و بورهٔ طباخان و مطبوخان از و خواهند یافت
و بورهٔ ارمنی که آنرا بورهٔ نان گویند و بورهٔ سرخشت
و آن از مصر است و بورهٔ تنکار را از نطرون گیرند
و بورهٔ زرگران و کوزه گران و زراوند و یی
از هر یک واضح خواهند و بورهٔ غرب و تنکار اندر
خاکستر مردم سوخته یابند در هندوستان شناخت
زرنیخ یکی زرد است برنگ نارنج و دیگر زرد صافی
که آنرا زرنیخ ورقی و بغدادی گویند و آن درخشنده
مانند طلا است زرد تیره که در حمام بکار برند سرخ
تیره آنرا مغسل نامند سرخ تیز او هم از قسم مغسل است

والا جوهر آن در عمل کمتر می آید سرخ صافی بهتر از هر دو
و آنرا خون آدمی خوانند از ین سوا قسمی کو دنتال هر
است مثل دندان کار و ثقیل الوزن باشد و در آگره
نزدیک کجراتیان بهم رسد و ارزش روپیه قریب سیر
شاهی باشد شناخت کبریت آن است یکی سیاه
رنگ و آن بد است و قسمی سفید است و قسمی زرد
و این سه قسم است یکی را سند روسی گویند و آن
زرد بسرخ مایل است و دیگر زرد صاف و شفاف
آنرا آملسار نامند و قسمی زرد بسبزی مایل شفاف
که آنرا نیلسار گویند و قسمی سرخ صافی روشن
براق و آن اکسیر کیمیا است بی عمل و در کوه
دماوند از و نشان دهند الا کمیاب است و دیگر
نوعی تیره که سفید است بخاک آمیخته و آن از قسم
سفید است شناخت زاج آن است که نوعی از
که آنرا زاج قبرسی گویند و آنرا قلقند نیز نامند

قسمی سفید که آنرا قلقدیس خوانند و شب یمانی
نیز گویند و قسمی زرد که آنرا قلقطار گویند و قسمی
سرخ که آنرا سوری خوانند و این سرخ بسیار کمیاب
است که او را حاصل می کنند از اعمال شمس سرخ
مایل بود بسبزی قسمی خضر سیاوشان و
زاک سیاه نیز بود و آنرا زاک بحری گویند شناخت
زجاج آنست که قسمی آبگینه که در بعضی عمل
بکار برند حلی تواند بود و آن صاف شفاف
می شود که از و آینه و مروارید و غیره از قسیم
جوهریات می سازند و آنرا از ریگ و اشنان سازند
و قسمی متعارف که او از ریگ و اشنان است
الا از و شیشه و غیره می سازند شناخت روص
آنست و آن آب آهن و آن دو وجه است قسمی
اصطخری و قسمی عراقی و بهترین اصطخری بود
و آنچه سیاه بود حدیدی بود اندر عمل آهن بکار

می آید

می آید چنانچه در کیمیا اصطخری بکار می آید
شناخت لاجورد آنست که قسمی خوش رنگ
برنگ آسمان و قسمی کحلی مانند سرمه باشد و قسمی
او اندک سرخی مایل بود و کمتر مشهور است شناخت
کحل آنست که قسمی مصمت را زجاجی گویند و قسمی
سنگ آمیخته و آن کوهری بود و آن اصفهانی است
شناخت سم الفار آن است که این اجزای کانی
اند که هر یک برأسه فی نفسه اکسیر اند لیکن آخر
الامر رنگ خود را زائل می کنند مگر از تدبیر پخته شود
و نه تغیر گردد و نه دیر قایم اللون شود آنوقت
اکسیر کامل گردد و رنگ خود را تغیر نکند و قسمی
سفید و آن دخان فضه است از و قسمی سنبل سنگیه
و آن شکل بادموره است صاف و وزن گران
دارد و از قسیم دیگر قسمی کهاری شبکیه که شناختش
آنست که مشابه بجوهر بلور باشد و دیگر آنکه

این را سوده بر پر زاغ بمالید و چندی در آفتاب آتشی
دارد اگر رنگ او را فاختگی و خاکستری سازد پتکیه
اصلی است در ملک گجرات و نبا در آن و دهکن و نبا در
آن والاکره نزد گجراتیان و سالکام هم میرسد
وارزش اینها یکدو روپیه قریب چهار سیر است
و در دیار دکجات بسیار ارزان است و اقلاً
تا دو سیر است که بسیرها خرید و فروخت میشود
خصوصاً در نبادر که اهل زنگ میآرند قسمی سنبل
دارشکنه که شناخت آنست که رنگ سفید
اندک درخشنده باشد و اگر پارهٔ او برمس
خط کنند و بدست بمالند مس رنگ سفید کند
و در همه جا و همه بنادر بهم میرسد بقیمت پتکیه
کم زیاده و بر سه قسم سفید اند و دخان فضه است
و در عمل قمر بکار برند و از تدبیر کردن سیماب
فرد اول بر میآید قسمی سنبل دار توتیه که شناخت

او آن است که رنگ سفید مایل بخاکستر از شراب
فرنگ نمک میشود که انیز علمی است و بجای خود
عمل دارد و در عمل قمر بکار میآید قسمی سنبل زرد
شناختش آنست که رنگ زرد صاف دارد
و آن دخان طلاست و هر جا بدست آید و در عمل
شمس بکار برند قسمی سنبل کهربا دار هم از سنبلها
دیگر ثقیل الوزن و رنگش برنگ دانه انار ماند
و در جاهای مذکور که پتکیه بهم میرسد این نیز بهم
میرسد ولیکن کمیاب است و ارجش او نزدیک
به پتکیه است کم و بیش و در عمل شمس بکار آید
و این هم قسم مصعد میشوند مگر در توتیه نمیشود
شناخت طلق آنست که طلق بر دو نوع است
یکی سفید و یکی سیاه و سفید در کشتن و صنعت
بکار نمیآید و بعضی میکنند الا اثری کم دارد
و سیاه بسیار بکار میآید و آن سیاه سه نوع است

یکی جماریه دویم میندکیه سیوم واصلی وامتحان
هرسه نوع آنست که سفال نوآب نارسیده
را با آتش نشنند چون کرم شود خوب قدری طلق
بروی نهد جماریه او آواز مانند جمار کند واکر میندکیه
نهد اواز بطریق غوک کند واکر واصلی است
بجد بر سفال انداختن بطریق قلعی بکذارد پس
اینرا بکار برد وبکشد ودر عمل صنعت در آرد
ودو قسم را بکذارد که مضراست واکر واصلی نیابد
آنکه بود شوهد واواز نکند پس آنرا بکشد آنهم
نافع است در سفالی است بکدازد یا نه در بهلت
وری می کویند واکر طلق غیر منقا بکار برند عمل
ناقص آید واکر بکشد وخورد آتش معده را ببرد
ودر شکم کرم پیدا کند وامعاء را ببرد وتپ واسهال
ذزحیر وبرمیه وخله آرد ودمه وسرفه پیدا کند
وبسیار مضراست باب پنجم در بیان اواد جنس

در

در نباتی وامتحان ستها مشتمل بر دو فصل است
فصل اول در بیان شناخت اواد جنس رنباتی
شناخت اسرنج آنست که هر کاه سرب را
بسوزند وآتش سخت کنند تا اینکه سرخ شود
ودر هند سیندور کویند شناخت مرداسنک
آنست که رنک او تیره زرد وسفید درخشنده
باشد می کدازند سرب را در حفره ومی دهند در واجزا
کوفته ومی دهند بسیار تا آنکه سرخ شود وبس می
کردد مرداسنک شود شناخت اقلیمیا آنست
وقتی که هر جسد را می کدازند وپخت می کنند از وخبث
جمیع جسد که خاص است شناخت اقلیمیا الفضه
آنست که از صفایح رصاص بهم می رسد با میختکی
سرکه مانند عمل زنجار است شناخت زعفران
الحدید آنست همچنین با میختکی از آهن با سرکه
تنند بهم می رسد قوتش در خاصیت کحل است شناخت

فوتیا و بیکانی آنست که از فوتیا دهان دیگر
کلان باشد در وزن و فوتیا دهان دیگر را چون نمک
هاروتری کهل کرده در دو روغن مصعد سازند
متصاعد می شوند بخلاف بیکانی که ته نشین می شود
شناخت شنگرف رومی آنست که سرخ رنگ مایل
بسیاهی باشد بخلاف شنگرف دیگر و دیگر انیست
که از نیز شنگرف متعارف در رنگ تیرگی مایل باشد
و متعارف متصاعد می شود و رومی ته نشین می شود
و سیماب او نیز بر آتش قایم الثار است و در کار
کیمیا شنگرف رومی بهتر است شناخت دهنه
فرنگ آنست که او سه قسم است یکی ذهبی و دوم
فضی سیوم مسی چک بر کاغذ صاف اندکی نرم
نمود داده حک زنند حکاک او ظاهر شود ذهبی مایل
بزردی و فضی مایل بسفیدی باشد و مسی مایل
بسرخی آید و ذهبی و فضی در اکسیر بکار می آید

دی

و مسی مایل بسرخی آید و ذهبی و فضی در اکسیر بکار
می آید و مسی بکار رنگ آید و بعضی تخمنوری
است
انیست لفظ هندی است می گویند همان دهنه فرنگ
و کزیده او در عمل نقره و طلا است و تحقیق
آنست که تخمنوری چیزی دیگر است نه دهنه فرنگ
و بعضی تخم توری بزبان فارسی دهنه فرنگ گویند
و این سه قسم می شود و آنچه بزردی رنگ باشد آنرا
طلا گویند و این در کیمیا بکار می آید و آنچه
بسفیدی رنگ باشد آنرا نقره گویند و این هم
در عمل بکار می آید و آنچه بسرخی زند آنرا مس
گویند و این بکار رنگ آید شناخت ادویه نباتی
که جزو اعظم کیمیا اند یعنی اکسیر بذات خود نند
شناخت بلچهنگ و آن دو قسم است یکی سفید
که کلشی سفید می باشد دیگر سیاه بوده که کلشی
سیاه رنگ مایل بسفیدی باشد و بوته آن بقدر

یک وجب از زمین بلند باشد اگر قدری سوده نزدیک
بینی کنند فی الفور عطسه آید **و بوته کتایی شناختش**
یعنی بو رنگی
آنست و این بوته که بسیار قسم دارد لیکن
او دو قسم در گل تفاوت دارد و آن یکی سفید
گل دارد او هم دو قسم است یکی آنکه میانه گل او
که زر گویند و ریزه هم مانند نیز سفید باشد و گلش
سفید و ریزه گلش سفید رنگ باشد در عمل قمر
بکار آید و دیگر آنکه گل سفید داشته باشد و میانه
گل او زرد است و ریزه که زرد خواهد بود و بیل
او که ریشه هست و آنها هر دو و برگش یک قسم دارد
این هم بکار می‌آید در عمل خود **دویم** گلش کبود باشد
و میانه ریزه او زرد است و بیل و برگ بقسم
صدر مقرر است در عمل عقد بکار آید و هر دو صدور
که مذکور شد در عقد بهتر است و قسمی درخت
ایستاده می‌شود الا در برگ تفاوت ندارد و گل

هم

هم کبود و ریشه زرد باشد در عمل خود بکار می
آیند و قسمی درخت بلند باشد و برگ او مثل
بادنجان بود و گل او و ریزه کبود و زرد است
و این در عمل عقد کار کنند و این بوته‌ها مذکور در
زمین خشک و زمین تر بیشتر بهم روید و از
تجسس تمام هر یک جنس بهم رسد هر جا که می‌کنند
شناخت بوته سورجهکی آنست که گل او گرد
و سفید می‌شود و برگ او مثل شفتالو باشد و بالا نشیم
دارد و چوب رگ و برگ مانند نقره سفیدی دارد
در عمل نقره بکار آید و این بوته از کاشت می‌شود
و دیگر گل زرد دارد بکار نمی‌آید لیکن از زیر را تنقیه کند
شناخت بوته رودنتی آنست در زبان هندی
این گیاه را پنج نام است رودنتی و چهتر پتی
و رونتی و رتی و سرونتی رودنتی از این جهت
گویند که از و دولت بسیار است و چهتر پتی زر

جهت گویند که درخت او مثل چهر است واز همه گیاه
بادشاه است وریحی ازان جهت گویند که از همه
بالاتر است وسرونتی ازان جهت گویند که غوطی
مرکنند ورودنتی ازان جهت گویند که پیوسته از بر گیاهی
او آب مرچکد وزیر او زمین نمناک باشد وحکمای
هند مرگویند که او مرگرید ومی گوید که چه کنم که قدر من
وقیمت من کسی در عالم نمیداند وبرگ وگل مانند
نخود دارد ودر هنگام نخود وهمان زمین مروید
ودر زمین سیلاب می باشد ودر زیر سایه او زمین
هم تر وچرب باشد واگر کسی او را می خاید مزه شور است
مثل نمک ولعاب بسیار دارد وگل وچهار نوع است
سفید وزرد وسیاه ولعل هر یکی ازینها در عمل اکسیر
بکار آید ودر جمله اسرار است واز تجسس هم می رسد
ودر عمل شمس وقمر بکار آید **شناخت رواس**
آنست که گل او سفید بود مشابه گل رائبیل گئه

وابن

واین در اکثر جا بهم مررسد **شناخت بوته کسوندی**
آنست که در عالم مشتهر است واو دو قسم
زرد گل وسرخ مرباشد وسرخ گل کیمیا است اگر سرخ
باشد در عمل زر بکار آید وتجسس بهم میرسد اکثر جا
در ملک دکن میشود **شناخت بهل سرخ گل**
آن است که مشهور است زرد وسفید وگل سرخ زرد
زمین حصار وکوهپایه سنبهل نیز بهم مررسد **شناخت**
بوته یک پتی آنست درجا که در درخت زقوم
بسیار باشد وبانجایه زقوم نیفتند ودر انجا
بوته یک برگی مثل خرما بهم میرسد وبیخ بزرگ دارد
واین در عمل شمسی بکار آید **شناخت بوته بندال**
آنست که این دو قسم است هر دو برگ وبیل وتخم
وگلش یک مثل دارند وریشه میدهد وانند لیکن در گل
تفاوت دارد وهر دو تلخ اند وبرگ مانند توری است
زرد گل باشد در عمل شمس بکار آید واگر سفید گل باشد

در عمل قمر بکار برند شناخت بوته اندهاهولی آنست
که رنگ گلش آسمان گون باشد واین بوته بیشتر
درکنار دریا وجویها وتالابها وزمین سیراب وسیلاب
می روید در عمل قمر بکار آید شناخت بوته کرتهی
آنست که رنگ گلش سفید باشد وبسیار شگفته
نمی شود واین بوته بیشتر در زمین بر می روید ودر
عمل قمر بکار آید شناخت بوته چهلملی آنست
که این بوته بیشتر در جای می شود که برف باشد ودرازی
این بوته ازیکدست است یا یکوجب وبرگ آک
مانند نیب است وگل این مثل جعفری زرد است
لیکن از گل جعفری خورد تر باشد بزرگی ناخن آدمی
اندک کلان یا خورد ودر جای که برف باشد تفحص
نمایند هر زمینی را دران نزدیک برف واقع است
که برف بر وترشح باشد دران زمینی میروید واین
بوته از حروف تهجی از ش تعلق دارد ودر عمل شمس

بکار

کاپهل کونمارج
جهنکا انبیان روبیان

بکار آید شناخت درخت ترس آنست که گلش
ودیوستش سبز مایل بسیاهی باشد ودرهمه بیدا می شود
عمل شمس دارد لیکن رنگ قایم واگر همین درخت
متعارف که گل او سبز باشد همین عمل نمایند اما رنگ
قایم نیست مدآتش کم می شود واین بوته از حروف
تهجی از س تعلق دارد شناخت بوته هنسیدی
آنست که این بوتی درکناره چشمهای کوه وجویها
دامن کوه وپارچه زمین که درمیان آن آبها بجهت
بی خشک می شود ازانجا می روید ومیتوان بود که کنار
دریا وپارچه کوهها به تجسس بهم رسد واین بوته دردکن
از همه جا بیشتر با هزار بنظر امد ونهایت بلندی
بوته ازیکوجب است یا دو انگشت ودیگر طریق
شناخت واینست که رگ ازو کنده دردهن اندخته
بخاید اگر تلخی باندک لعاب احساس نماید بدانکه همان
بوته است واین بوته دو قسم است ورستن گاه

طرز شناخت این هر دو قسم یک و تیره است
و تفاوت فی ما بین بدو چیز دانسته اند اول آنکه
یکی را گل سرخ رنگ است و دیگر را گل سفید لون و هر
یکی بمصلحتی آفریده شد جل شانه عم نواله
دویم آنچه سرخ لون است برگ او اندک خورد تر
و اندک گرد تر برگ سفید لون است و آنچه گلش سفید
لون است برگ او دراز تر و کلان تر از برگ گل
سرخ است و این از حروف تهجی به ث تعلق دارد
و در عمل شمس بکار آید شناخت پنهک آنست که گلش
آسمان گون باشد و آنرا سیاه گویند و در ملک اوریسه
بهم مرسد و هر جا که تفحص کنند بدست آید و این بوته
از حروف تهجی به ر تعلق دارد و در عمل قمر بکار آید
شناخت بهرنگیل آنست که این بوته در صحرای
در بات گجرات و آنرو زیاده بسیار میشود و ریشه
میدواند و برگش مانند ناخنی باشد اندکی دراز تر

ناخن

ناخنی بشکل برگ نیب و گل سرخ سفید خورده دارد
و اگر سه پهلو باشد بهتر باشد و آنچه از قسم باغی است
آن ریشه میدواند بر درخت جامن و کولر و بر و آنچه صحرایی
باشد بر شجرهٔ پهنس و مکو و ساکول ریشه میدواند و این
بوته از حروف تهجی به ث تعلق دارد شناخت منهدی
آنست که رنگ گلش زرد باشد این بوته بیشتر در کوه
ماند و بهم مرسد و در باغها سود ستان بسیار یافته شود چراکه
جمعی دانسته اند و بعضی نادانسته اند و در کوه سرو
و ابوکره و کوهستان را نانیز مبدا می شود و این بوته
از حروف تهجی به ث تعلق دارد شناخت بانک
جناجوت آنست که برگش عشق پیچا ماند و با یکدیگر
پیچیده باشد و بروت خیالش بسیاری مایل باشد
و این بوته از حروف تهجی به ر تعلق دارد شناخت
جلسی آنست که این بوته دو قسم میشود یکی سفید
گل است و دیگر زرد گل و آنچه زرد گل است او بقدر

دو نیم وجب یا سه وجب باشد و اگر گل کند از رنگ گل
جنس سفید را و زرد را تفرقه میتوان کرد اما اگر گل نکرده
باشد تفاوت فیما بین غلط است که زرد گل درازتر
از سفید گل است و در برگ تفرقه از یکدیگر نمیتوان کرد
مگر بدرازی و بالیدگی شاخ و بنه آن و در پشت
برگ هردو اندک پشمی است سفید رنگ و گاه آید
اصلی زرد گل است و این بوته از حروف تهجی به ج
تعلق دارد شناخت بهند سرخ یعنی زقوم
نخ ن او آنست که شیره و تنه او بسرخی مایل گشته
و در کوهستان بسیار بهم میرسد و این بوته از
حروف تهجی س تعلق دارد شناخت کروئی بوتی
آنست که در دریا را و دیه و دشتها و کوههای
تلنگانه بهم میرسد و این بوته از حروف تهجی به ک
تعلق دارد شناخت چنکبکی آنست که گل
او سرخ مایل نیل گون یعنی مانند گل بوته نخود باشد

بچه

چه برگ و مزه او بعینه به برگ و بوته نخود مانند است
و این بوته در سیلاب جا و نزدیک آن بیشتر میشود
و این دو قسم است تفاوت میان هردو آنست
که یکی بکار می آید که گلش مثل نخود سرخ نیلی مایل است
و دیگرش بکار نمی آید گلش زرد میشود نهایت کلانی
این بوته چون بوته نخود است و این از حروف تهجی
به ش تعلق دارد در عمل شمس بکار آید شناخت
پانجا نکلدا آنست که ورق این گیاه مانند پنجه دست
است و مثل تودری ریشه میدواند و بر پشت برگ او
پشم می باشد و بیخ او با درک ماند و این بوته از حروف
تهجی به ر تعلق دارد و در عمل قمر بکار آید شناخت
دهتوره آنست که زرد گل بود و رنگ گلش از عالم
توری باشد این بوته از حروف تهجی به ت تعلق دارد
و در عمل قمر بکار آید شناخت کوهان آنست که گل
او سرخ باشد بوته سه قسم میشود سفید گل و آن بسیار است

وسوخ گل کنند تفرقه میان اینها برنگ گل تواند کرد واگر
گل نکرده باشد این بوته را از جنس متعارف که گل
سفید دارد باین طریق می‌توان کرد که برگ این خوردتر
از برگ متعارف می‌شود واین بوته از ضعف تنجی برگ
تعلق دارد ودر عمل قمر بکار می‌آید **شناخت اکلدا** نست
که او نباتی است که ریشه میدواند وبیخ او با درک
می‌ماند ودر عمل اکسیر بکار می‌آید **شناخت تومری تلخ**
که مغز تلخ او تلخ باشد در دیار اودیه ودشتها
وکوهها تلنگانه بهم میرسد ودر عمل شمس بکار آید
فصل دوم در معرفت شناخت ستها وامتحان
او وغیره **شناخت هرتال** طریق آنست که ست
هرتال طبقی یعنی ورقی باشد اگر اندکی از آن در آب
نمون کهرل نماید اگر سیاه شود ست بد وآن از هرتال
گران‌تر است در وزن ومانند ریگ دریا درخشندگی
دارد وهرگاه از وا اندکی بر آتش انداخته وکاغذ .

سفید

سفید را بر دود بگذارند که غدسیاه شود چون
بهونگ است برحدن سیاه است که قرص شود
ودر آتش قایم کردد واگر قایم ونرد بهوم وته تین
باشد نشان او آنست که هرچند با لیمو سحق کنند
سیاه نشود ودر موش بر آتش مانند ست هار دیگر
آتش دیها بگردش در آید وقرص شود قیمت فی روپیه
یکتوله نهایت یکنیم یا دو توله باشد **شناخت**
ست سنبل کهار آنست که سفیدی بسیاهی مایل
باشد ودر وزن گران‌تر است از سنبل وقرص می‌بندد
ومانند ست هرتال بسیار رشکنند وهرگاه یکتوله
مس را آب کرده یکماشه ازین بیندازند سفید کنند
اما اگر یکمرتبه دیگر آب کنند آن مس را سفیدی او
زائل شود قیمت ۲ روپیه دو توله چیز زیاده هم
می‌توان خرید وامتحان دیگر آنست که اگر پارچه
تر کرده یکشب برین بهچیط بگذارند هم نیک پارچه

بسیاهی کرایه وهم رنگ خودش نیست مایل بسفیدی
باشد واگر بر حدی بر سرخ چین در بوتش اندازند
مانند دهان آب شده در گردش اند وهمه رنگ او نشیند
سرو هوم وقایم النار کرد و برا سیه اکسیر است
شناخت سون مکهی آنست که زرد رنگ است
مایل بسفیدی واین گران است وسنگ این زر
عالم دیگر سنگ ها نیست که قرص قرص شود مقرر است
که سنگ این ریزه ریزه می شود مانند ریگ دریا
ونقره را صبغ می دهد باین طریق که هشت رتی
این را دو مرتبه در یکتوله نقره آب شده بیفکند نقره را
شمس هفت بال میکند وسنگ های دیگر را اگر مدتها نگاه
دارند تغیر می شود و برخلاف این که تغیر نمی شود شناخت
سنگ ابرک سیاه آنست که انرا بجر وکشتا گویند
که سنگ او در رنگ مانند کانسی است اما در وزن
گران مانند سرب وپاره است قایم النار و زردهوم است

وهرگاه

وهرگاه در بوته گداخته بر آتش نهند چون نقره وس
و دیگر دهات آب می شود و بگردش می آید و بپوست
است اما بوزن کمتر از سنگ هرتال است وسفیدی
اندک مایل بسیاهی است و یکتوله ازو ده این
چهار توله نقره را قایم می سازد قیمت فی دو بیه
دو سیر ۲ و یکنیم سیر ۲ شناخت درت
آنست که یعنی سیماب ابرک سیاه غلیظ تر است
از سیماب متعارف وسفیدی این مایل بسیاهی
است اما نه بسیار سیاه واین سیماب ابرک را در
هندی درت گویند وهرگاه با سیماب متعارف همراه
سازد یکجا نمی شود چنانچه او جدا میگردد واین جدا
واین سیماب ابرک قایم النار است اگر کسی این عمل
کند وسیمابی که ازین بر آید به نسبت دیگر غلیظ
باشد و مایل بسیاهی بود وهر دو با هم یکجا آمیخته
نشود مگر صاحب تجربه این را تواند کرد وهرگاه

این هر دو مساوی کره کنند و سیماب متعارف بیامیزند
سیماب را قایم می سازد و اکسیر است شناخت
وامتحان ابهرک سیاه و سنگ هرتال طبقی
و سنگ سنکهیا را آنست که هر سه ست های زمین
و قایم و زرد هوم شده باشند و هرگاه ست های هر سه
جوهر برآورده مساوی با سیماب کره کنند از اکسیر
اعظم است در عمل قمری و این را بهندوی ترکنجا
گویند شناخت سیماب زرد هوم آنست که سیماب
نه تنها قایم الا زرد هوم اکسیر است فی نفسه است
اگر یک سرخ بر یک توله طرح کنند شناخت کلس بیضه
که اول اینکه هرگاه در دست بگیری گرانی از آن
ظاهر شود و هرگاه در آب اندازی آب شود مانند
نمکها و در زیر آب بنشینند و قایم النار و زرد هوم
است و قیمت فی روپیه چهار سیر تا ہے و علامت
خوبی کلس آنست که زعالم چونه یعنی اینک سفید

شود

شود که غیر رنگ در وظاهر شود و در نقطه نیاید باب
ششم در بیان معرفت در علم خواص اشیا در اینجا که
باید که در عمل صنعت از اجساد و غیره و طبیعت
خواص اجساد مشتمل بر دو فصل است فصل اول
در بیان معرفت خواص اشیا در اینجا که اجساد
و غیره نفع و ضرر باید کرد و عملا و زیبق سفید کند
طلا را و بروی بچسپد و در وی فرو شود و هم چنین
در جمله اجساد زود در رود و بیرون را سفید کند
و در هم شکند و جمله را در سحق مانند خمیر سازد و آنرا
ملغمه خوانند مگر آهن را که امیختن آن با زر مغشوش
کند سیماب طلا و نقره را بخود کشد و خود را از وی برآ
و در رو نماند دارا صف یعنی که آنرا کبریت و کوکرد
گویند و بزبان هندی گندهک خوانند اجساد را
بسوزاند و مس را چکر کرده کند و حدید را سخ
سازد و زیبق را عقد کند ببوی خوش و آزان

رنجه آید و زر را از سیم پاک کند و زر غلبه کند بر همه و
دکوکرد با سیم آویزد و چون سیم با زر امیخته بود و سیم
را ازوی جدا کند تا زر از سیم پاک شود **مس** چون
بسیم بهم آمیزد و سیم ازوی بیرون آید و مس سیم را سخت
کند و چون مس در سیم با هم امیزد جدا نشود جز بحلاج
یعنی از بوته و آهن بیامیزند و جدا نشود و مس با هم جسد ها
خویش دارد و با هم بیامیزد و از هم جدا مگر از آهن
و چون نحاس و دوص و کوکرد بیامیزد نحاس بسوزد
و خاک شود که هرگز زنده نشود لیکن چون مستزل کنی
ازوی جسدی بیرون آید که مطرقه بروی کار نکند
از خشکی که داشته باشد **و قلعی** سفید کند نحاس را
و پاره پاره سازد مگر که ازوی اندک تر باشد و نیز
او را خشک سازد و ازوی جدا نشود و چون با هم
آمیزش یافته باشند از میان این زود فاصل
و سیماب را عقد کند بوی خویش و سیم را پاره پاره

کند

کند و بسوزاند مگر اندک باشد چون نیمه درم بر ده درم
بود و آهن را بگدازد و ارزیز و مس بهم آمیزد و
چون جدا شوند و بسوزند **و سرب** ببوی خویش زیبق
را عقد کند و مس را بسوزاند و چون باوی بیامیزد خود را
ازوی جدا کند و سیم را از نحاس پاک سازد و پاره
پاره کند و زر را بشکند و یرا ببوی خود همچنین الماس را
بشکند ازوی سرنج یعنی سندور و اسفیداج
حاصل شود و سرب را با ارزیز بیامیزد و ازو جدا نشود
جا که سرب و ارزیز یک نوع اند **و حدید** سخت
گرداند رصاص را و بر آتش ثابت گرداند و حریر
ازوی برد و او را سیاه کند و سخت کند و خلاصی
وی از سیم و مس و زر دشوار بود و زیبق را از
بریدن منع کند چون بروی نهند آهن و دوص بهم
بیامیزند و از هم جدا نشوند و آهن و سرب و ارزیز
را سخت کند **و رزمنج** سفید نحاس را چون ویرا

تصعید کنند و بگدازد آهن را چون ویرا تشویه کنند
و سخت گرداند قلعی را و سفید کند آهن چون تعطیش
کنند و سیاه کند سیم را چون تصعیدش کنند و مصعد
او کمتر سیاه کند و عقد کند زیبق را ببوی خویش
و زرنیخ با اجساد بیامیزد و لیکن ایشانرا بسوزاند
و از ایشان جدا شود بدانکه زرنیخ و کوگرد
سیماب یک جنس اند و یکنوع هم باهم مصعد شوند
و با یکدیگر بیاویزند و از یکدیگر جدا نشوند و کوگرد
هم چنانست و در سیماب هیچ نیست و زرنیخ معتدل است
و سرب و ارزیز یکنوع اند و مرقیشیا بگدازد حدید را
و بسوزاند نحاس را و سیم را و رصاص را بهم بگدازد
و مرقیشیا با آن بیامیزد و همچنین سرب با وی امیزد
و چون امیخته ازگرد سخت کند رصاص را و مرقیشیا
کوگرد داده اند هم جسدها در درا آویزد و بسوزاند
آنها را و چون کوگرد از وی جدا کنی هیچ جز نیامیزد

ومغنیا

و مغنیسیا بگدازد آهن را و سخت کند رصاص را و سیاه
گرداند ویرا و همچنین سیاه کند سیم را و بسوزاند
ویرا و رنگ کند آبگینه و توتیا زرد کند نحاس را
و بشکنند زر را و چون ویرا تشویه کنند با کبریت
توتیا سرخ گردد فیروزه و شادنه بشکنند سیم را
و پاره کنند و بسوزانند و هیچ چیز در نیاویزد و دانج
از وی نحاس بیرون آید و چون بگدازند و باز نرم کنند
زر را رنگ عالی دهد اورا و دهنه مس را سرخ کند و
سیاهی از وی کم کند و چون بخلاف بری هر دو بسوزند
و جسد دهنه نوعی از مس است هرچه از وی مرده شود
مانند زنگار گردد و فعل او بفعل مس ماند و لیکن دهنه را
سیاهی از مس کمتر است و لاژورد همین کند و الا
نحاس از وی فاضلتر باشد و لاژورد را اثری نیست
با امیختن که از وی سرخی یا سفیدی حاصل شود لیکن
چون با آهن بیامیزد بسوزاند و سیاه کند و لاجورد

چندی فضه را دود و زیبق در روا است چند
فضه را از قلعی خود بگرداند و چون در سیم بکار دارند
از وجهی که درروا است بیاض را سیم بگرداند و چند
لاژورد چون مستزل شخص کنی که مس از وی جدا
شود آن مس با زر نیز بیامیزد و زیان ندارد و جز
بخلاف از وی جدا نشود **طلق و جبسین** نخودی
خود در اجساد هیچ اثر نکند و اگر تشویه کنند
رصاص را سخت کند و زنده کرده اند **انک** دو نوع است
زرد و سفید و هر دو زندگ کننده است و نحاس
سفید کند که شاید آمیخت سنگ سرمه چون بفعل
والد سیم را پاره کند و سنگ سرمه با آهن و مس بیامیزد
از جهت آنکه سنگ سرمه از معدن مس است و چون
مکلس شود هیچ نیامیزد **و مقناطیس** را اثری نیست
با امتحان که از وی سرخی یا سفید حاصل شود لیکن
چون باهم بیامیزد بسوزاند و سیاه کند **مرداسنگ**

وزاج

وزاج رنگ کنند زر را و بسوزانند سیم را و خشک سازند
زیبق را **و ملح** رنگ کند سیم را و بشوید او را و هم زیبق
و چون با وی مصعد کنند سفید کند **و شب یمانی**
فعل زاج کند در همه **و سنج** زرد کند سیم را و نرم کند
زر را و رنگ کند زجاج را **و زنجار** سفید کند سیم را و سرخ
کند نحاس را و چون بسوزند و بوی استعمال کنند زنگین
سازد بلور را **و روسختج** سخت کند سیم را و خشک گرداند
و زر را زرد کند و سخت **و اسفیداج** سفید آب
زر را بشکند و خشک کند زیبق را چون تصعید
کنند بدان **و زجاج** زرد کند برنج را و سخت کند
ملح را و پاک کند نحاس را و جمع کند زرنیخ کداخته را
چون تصعید کنند او را قنیه **و روحها و اجسادها**
باهم بیامیزند و جسدها چون با سیم بیامیزند و آنگاه
آن با زر بیامیزد از آن اجساد را از خویشتن
نتوانند افکندن **و روحها** هم با نحاس بیامیزند

وازوی جدا شود با آتش الا جسد لاجورد که از
نحاس جدا نشود هرگز و چنین بخلاف روند هر دو بسوزند
دیگر بهم رسیدن اجساد متفرقه از امتحان
جسدها با یکدیگر یعنی پیدا شدن جسدی اگر
آهن و شبه و مغنیسیا بهم برافکنی فولاد آید و اگر
آهن و دهنه و مس بهم افکنی جسد مس سیاه
و اگر بی مس بود چون سیم سیاه بود خشک و اگر
نحاس و در زرنیخ بود سفید آسخت و اگر سیماب
و زرنیخ بود سست و اگر مس و آهن و مغنیسیا
بود چنین آید سخت و اگر برقینسا بود سیم و دهنه
زرد آید و اگر سیم و آهن و زر بود زردی آید بغایت
زرد لیکن اندروی سبزی و سیاهی بود و کوگرد
و سیم و زر بود زردی آید سست و اگر زر و سیم
شبه و آهن بود زردی آید سیاه فام و خشک
و اگر سیم و مس و ارزیر بهم بود زردی آید

زمین

زرین گون سست و اگر سیم و دهنه بود سرخی آید
سیاه فام و نرم و اگر سیم و زر و لاژورد بود زردی
بود بسیار زرد و اگر زر را سپید کنند چنانچه ملغم
گردد چون خمیر با آهن بیامیزد با آن جسدها کیمیا میزد
از ایشان جدا نشود و اگر نحاس و مشتری را باهم
گدازند و خواهند که زحل داخل کنند اصلا قبول
نکنند مگر آنکه مشتری و زحل هم دیگر کنند بعد از آن
زهره داخل کنند عمل طالیقون و این سرنج است
اگر کسی را بدان جراحت کنند التیام نپذیرد و اگر
از وی موچینه کنند و بدو موی بکنند هرگز بر نیاید
و اگر میل سازند و کسی را که چشم درد کند در چشم او کنند
بر گرداند و حاشا که بیاض در چشم کنداله فصل
دویم در معرفت خواص طبیعت اجساد سبعه
طلا گرم و تر است و لطیف و اشرف از همه اجساد
و نزد بعضی مایل بسردی و تری و چرب وقمر گرم

وچوب ونزد واشرف ازباقی جسدها ونزد بعضی
مایل ببردی وتری مثل صالح **وس** مایل بگرمی
وخشکی وچوب کم **وزیبق** بگرمی وتری چنانکه
وبعضی ببردی میل اعتدال دارد **ورصاص**
ببردی وتری وچوب ونزد قومی گرمی وتری
دارد **واسرب** مایل ببردی وخشکی **وآهن** بخشکی
مایل است ونزدیکترین ودورترین اجساد نسبت
بزر نقره است باَمیختن که نزد کردنش زر
گردد بعد ازان سرب وآن دورتر نهد وقلعی
وآهن دورترین چیزی است از زر والله اعلم
باب هفتم دربیان معرفت اعمال واصطلاحات
ولغات اسماء وآلات اسباب درعلم کیمیا که
برآن موقوف است مشتمل بردو فصل است
فصل اول دربیان معرفت حقیقت احوال کیمیا
واین علمی است که چون عملی چند کنند از اعمال کیمیا
که

که قدم صنعت گویند از اسباب وتدبیرات
چون تشویه وتشمیع وتسقیه وتصعید و
تکلیس وتجلیس است وجمع میکنند بعضی را ببعضی از
ارواح وانفاس وغیره پس ازان طلا ونقره
حاصل میشود لیکن صنعت کنندها عاجزاند از علم
آن که عمل میکنند وکار با تمام نمیرسد ومحنت ضایع
میشود وبمقصود خود نمیرسد پس تدبیرات مذکوره
راصاحب عمل وصنعت کیمیا بر خود لازم است
وضروری تحقیق از استادان کردن ودر
عمل خود آوردن آنرا لازم است وبعد دانستن
از همه وجه که بالا ذکر آمد بعد آن از الات و
تدبیرات از هریک واحد واحد موافق قانون
ضابطه ودستور استادان وصنعت دان
درفهم وعقل در آورده وهریکی چند موجود داشته
بعد ازان دست درعمل نهد تا حق سبحانه و تعالی

از کرم و فضل خود و از توسل و استمداد سرور کاینات
صلی الله علیه وسلم و از توجه استادان با صبر تمام
وجد و جهد کمال بهم رسد و نظر خود بر کار خود داشته
و توکل بخدای عز وجل کرده قصد باین کار بکند
تا سرانجام یابد و خود را در ضلالت نینداز د تا
از دین و دنیا محروم نرود و عاقبت بخیر گردد
اگر از توجه ایشان بدست آید صرف آن بجای نیک
کند تا روز بروز همه کار درست آید و پشیمان
نشود چنانکه مشروحا واضح خواهد شد

قول نادر حسن بن شیرزاد الراهب گفته که طالب
این علم را ناگزیر است از هشت چیز تا او را کار
او زکار شود اول منزلت این علم بتحقیق
دویم حرص بوصول سیوم جد و جهد در همه کار چهارم
فراغ خاطر از جمیع لوازمات پنجم صبر تمام ششم
نفقه کردن بمال هفتم تحرز و نگاه داشتن که

عامی این کار پوشیده نست از عام خود و بیگانه را
هشتم وقتی که شروع کند مهارت تمام در و بهم رساند
از اسباب و جمیع الات آن و از استادان باز
پرسد تا حقایق آن بداند و رنج ضایع نشود

فصل دویم در بیان معرفت اسماء اسباب و الات کیمیا

و آن پنج قسم است تطهیر و تثبیت تصویل تکلیس
تسقیه تشویه تصدیه تصعید حل عقد تقطیر
تشمیع ملغمه خمره و کره کردن گل بیلا چهلیسه
تعطیش تبییض تحقیق تلئین تصلیب
شنگل جوهر ماء الحیات بجهت زنده کردن اجساد
کشته ماء البیض ماء الخلالد و غیره ماء الزنجار
زعفران الحدید زعفران اسرب لبن العذرا لبن
الخنزیر قایم و ثابت و زر هم عوض طبخ کردن
اکسیر تقویت دادن کم زر را افزودن عیار
بر آوردن سیماب شنگرف و ابرک بهکواره کنند

٤٠ بست ها ٤١ کشیدن ٤٢ روغن بر آوردن جسد
توتیا وغیره ٤٣ ساختن شنگرف رومی وغیره ساختن
٤٤ برنج دمشقی وغیره ٤٥ استنزال بوته او و بوتهای
دیگر گداختن اجساد ٤٦ وتدبیر ساختن گل بجهت
بوته وگل حکمت نمودن تدبیر مهر و مهر نمودن شیشه
وغیره ٤٧ ادعیه قرآنی و افسون جهت دفع بلیات
وبند کردن روحها از بریدن وقت ابتدای کار صنعت
٤٨ ساعت سعد ونحس مقرر باید ٤٩ معرفت جنسها جهت
بختن رس ورساین وکشیدن روغن وغیره
گداختن حدید وعمل در صنعت او ٥٠ معرفت احوال
آتش موافق وزن بدانکه این جمیع اسباب وآلات
درعلم صنعت کیمیا باید فهمید جهت بختن اجزاء
رس ورساین ومانند آن اسما وانواع وغیره
صندورا این ند عین الیقین کرده درعمل آورده
بعد از آن این جمیع اجزا ساخته هریک علیحده غوص جب

دستور

دستور العمل از همه واقف شود خوص را بکمال رسانیدها
سرانجام غوص بعد از آن عمل شروع کند بوقت سعد
در تعلق کوکب ومنزل و روز آن جمع کند بعضی را
بر بعضی از ارواح وانفاس پس از آن طلا و نقره
حاصل شود از اکسیر واکسیر مرکب از روح و نفس
وجسد ومایتعلق بها حاصل گردد وآن اکسیر
بر دو قسم است در اعمال خوص یکی آنست که چون
دارو بر جسدی طرح کنی رنگ مبدل گردد بر اصل
خالص لا یتغیر ابدی شمسی یا قمری بی اضافه واین
را اکسیر کامل ومکمل گویند که نقره کار تمام
شود بخلاصی باید اگر شمسی است او ب وعیار
کامل باید واگر قمری است او جانس کامل باید کرد
پس عمل اکسیر را بموجب نسخه مذکور باد غوص
ورنگ دادن در مراتب شش سهم مقرر کرده است
پس از آن یکی در عمل طرح یک جزء بر چهار صد و هشتاد

جز طرح شود آنرا اکسیر اعظم گویند ودویم در غوص
و رنگ دادن یک جزو را بر نهصد و شصت جز
طرح رود و آنرا اکسیر اکمل گویند وسیوم یک جزو را
بر هزار جز طرح سازند اکسیر مکمل گویند وچهارم
یک جز بر یکهزار و چهارصد و چهل طرح پذیرد آنرا
اکسیر اجمل گویند پنجم لاحابت یکجز بر سیصد و شصت
یا بر سیصد جز که از یکی تا سه و چهار و پنج مرتبه رود
امر یکجا از بنی بر سیصد و شصت یا سه صد جز طرح
کنند و یا سه جز بر نود و شش جز بنهند یک مرتبه بعد ازین
یک جز بر نود و شش جز طرح شود پس آنرا اکسیر اعظم
اکمل مکمل اجمل گویند پس طریق را طرح قطاری بغوص
است ششم یک جز بر نود و شش جز طرح شود پس
آنرا اکسیر ناقص و کم زور گویند و دیگر آنست که چون
دارو بر جسدی طرح کنی گونه بگرداند و با تمام نباشد
مگر باضافه آنرا اکسیر ناقص تر گویند و از شمس یا قمر

حاصل

حاصل نیاید مگر باضافه و این حملان است و اقسام
آن چند گونه است گاه مناصفه گاه مضاعفه گاه
مثالثه گاه مرابعه گاه مخامسه گاه مسادسه گاه معاشره
هرچه قابل باشد و این را حملان گویند اگر شمس باشد
دران زر خالص جمع باید کرد و خلاصه او غسل بکوره
و نحیره کرده و او به غوص رایج کند و اگر عیار بدست
آید بهتر باشد و اگر قمر باشد دران باید که عمل خالص
باید آمیخت و خلاصه او از شوی و غسل و جلد
خواهد کردن تا رایج شود و این همه چیز ذکر خواهد در عمل
هریک و این را به هندی جوره گویند باب هشتم

در معرفت حقیقت تثبیت و تصویل و تصعید و تکلیس مشتمل بر چهار فصل است فصل اول در بیان

معرفت تثبیت یعنی سحق کردن با ریک که ان کوفتن
ادویه و غیره است که بهندی کهرل گویند و آن دو نوع
است یکی سودن دارو است و پختن آن و دیگر

سائیدن است دواء بر سنگ یا از چیزی دیگر چنانکه
اتفاق افتد و نیم کوفته را جو کوب نامند چنانکه در هر
ترکیب گفته باشد بران عمل نمایند **فصل دویم در معرفت**
تصویل و او آنست که تخته و مهره برای سحق کردن
دوا و سودن و سائیدن و کهرل مخصوص بود و از سنگ
باشد که آن سنگها باید از سماق و یشم و مرمر
و کار و مانند آن از سنگها باشد که از سودن خود
سائیده نشود که وزن دوا تفاوت نکرد یا رنگ
مبدل نگردد این قسم سنگ در کار صنعت می باید
ازو سحق کنند که شبه نیفتد یا در کانها چنانچه
در چینی اصیل و زجاجی بود مانند آهن باشد و اگر کار
ششتن افتد همین قسم چیزها باشد که درو بشویند
و خشک نمایند و یا چنانچه صاحب صنعت در
ترکیب ذکر کرده باشد بر آن عمل کند **فصل سیوم**
در معرفت تکلیس و آن آنست که مثل آهن یا قلعی

یا بحری

یابحری باشد چیزی بسوزند بموجب تدبیر و روح ازو
جدا شود و آن مانند دوده شود و از سودن صورت
دیگر گیرد آنرا کلس خوانند و خاکستر آن چنان بود که
زیبق با اجزاء چیزی کبریت و غیره را چنان سازند که
در آتش نسوزد و بگدازد و بجا زنگ کند و تدبیر آن چیزی
تدبیر عقدا است و این عمل را عمل ثابت نیز گویند مانند
کلس بیضه مرغ و یا ادویه را از صورت خود سوده
یا سوخته خاکستر کنند که شکل او تغییر یکر یابد و تکلیس
مشتق از کلس است و آن اسم آهک است و آهک
سریع السحق پس هر جسم صلبی که قابل سائیده
نباشد و بسبب احتراق و یا غیر آن مانند آهک
قابل سحق گردد دوا و را مکلس گویند پس تکلیس
اعم از آنست که باحراق باشد تا تدبیر دیگر و این
حقیقت در محل خود واضح خواهد شد **فصل چهارم**
در بیان معرفت تقطیر و آن این است که ادویه

سوده وسحق نموده وجدا جدا بعده یکجا کرده است
برهم زدن است آنرا امیختن واختلاط نمودن
وامیزش کردن درهم برهم نمودن این هم در معنی
یکی است یا خشک باشد یا چیزی دیگر همراه او مثلا
عسل یا روغن یا آب یا شیر یا شیره درخت هرچه
موافق تدبیر بوده عمل باید کرد **باب نهم در بیان قوت**
تسقیه آنست آنرا بیت وبها وتر از آب یا شیره
وشیر ونیزاب وخل وعرق درهم وا دادن است
بقدر معین در کهرل ویا در افتاب یا در سایه
یا از آتش باید داد اگر جوه یا از بوته باشد جوف حب
قوار ویا کفته موافق تدبیر خواهد آورد چنانچه
در ترکیب گفته باشد آنرا تسقیه گویند در محل خود
معلوم خواهد شد **فصل دویم در معرفت تشویه**
در دستور تشویه وتمحیص وتقلیه اگر الفاظ مذکور
مترادف اند اما چنین مفهوم میگردد که آن چیز که بخمیر

یاکل

یا کال کوفته ویا در جوف چیزی گذاشته در آتش
دفن کنند اورا تشویه نامند وهرچه بروغن
وامثال آن ویا به تنهائی زیاده برشته کنند تقلیه
گویند وآنچه اندک آتش دهند یا در ظرف گرم کرده
اورا بو دهند تمحیص گویند وقسمی ازان تخفیف است
دمس نیز گویند می باید که آتش آن بحد تصعید
نباشد واجزاء لطیفه از کثیفه جدا نگردد بلکه
بقدر امتزاج وطبخ نباشد مثل عمل تنجیف و
قسمی ازان عبارت از تقلیه است که بعد از سحق
ارض وتسقیه با بهای مخصوصه قدح تشویه را
بگل حکمت اندوده در خاکستر گرم گذارند وچند بار
تحقیق نمایند که رطوبت آن بتدریج زایل گردد
وشرط است که حرارت آتش بحدی باشد که
ارض دود نکند وقسمی از تشویه در تنور است
وقسمی در زبل وامثال آن ودر جمیع آن مراعات

باید غوص که بجزی تصعید نرسد و تشویه آنست
که ان دو قدح از گلی و یا زجاجی و یا چینی باهم ترکیب
کرده باشد که دارو بعد از کهرل از شیره و غیره بقدر
معین کرده باشد بعد ازان دران دو قدح دوی
مذکور انداخته بایکدیگر وصل غوص در آتش نرم
یا در خاکستر یا از تون حمام یا کریسے او بله صحرائی
داده باشند تا زمانی که نم و رطوبت آن برطرف
شود واقل زمان یک شبانه روز است آنرا تشویه
گویند و هر طوری که در نسخه بیاید عمل کند **فصل سیوم**
در معرفت تشمیع و آلات او و آن این است که آن
دو قدح است از آبگینه یکی بردیگری فراز کرده بندند
و قدح زیرین در گل حکمت گرفته و لبهای قدح سرپوش
و یا صمغ وصل کرده و باید که هر دارو که آنرا تشمیع
خواهد کرد دران دو قدح باشد و بر آتش بغایت
نرم گذارد و تا زمانی که خواهد مشمع شود و نشان

تمامی

تمامی آنست که چون اندکی ازان بر ناخن
نهی و نیز دیگر همین بری و نفس گرم بروی دمی نرم
شود همچو موم مثلا کلس را با جیوی بسیار امیخته باشد
چنان بر زند که چون موم نرم طریق آن هر جا که ضرور
افتد عمل همین است باید کرد **فصل چهارم در معرفت**
تعفین و آن آنست که چیزی از دوا
بود آنرا در کندوی غله یا کوه غله یا در سبوچه و یا
در مات کلان یا مانند آن که درو غله باشد در آن
دفن کرده به پرورد و اگر ازین در میان غله نباشد
و یا از کود حال پس دران از سرگین است و
یا خربوزه و غیره پر کرده درو دفن سازد که از
گرمی او به پرورد که آنرا در گرمی و تری دوا را
بپرورند چنانچه مرغی در زیر شکم و بر خود تخم خود را
گرم کند همچنین باید کرد و آنرا تعفین گویند و فائده
تعفین آنست که بپذیرفتن اجزا در زبل و امثال

آن و شرط آنست که وسعت چاه تعفین بقدری
باشد که اطراف چاه تعفین زیاده از یک شبر
حامل گردد و باید که بعد از هر هفته تجدید زبل
کنند و نهایت آن چهل روز است و باید که یک
روز قبل از گذاشتن ظرف در چاه تعفین
اورا از زبل مملوّ کنند تا چاه گرم شود و روز
دیگر ظرف را بگذارند و اگر دیگر چاه نزدیک یکدیگر
ترتیب دهند بهتر است تا روزی که تغیر زبل باید
داد نقل بچاه دیگر کنند ظرف مذکور سرد نشود باب

دهم در معرفت حقیقت تلیین و تصلیب
و تقطیر و تعطیش مشتمل بر چهار فصل است فصل اول

در بیان معرفت تلیین و آن اینست که نرم
کردن چیزهای صلب یعنی نرم نمودن احجار
سخت را یا اشیاء دیگر چنانچه احجار و غیره
از سودن و یا سوختن و یا دیگر احجار سخت

یعنی

یعنی بهو تنک که از تدبیر هر گز نرم نشود چنانچه نقره
و طلا از سبب آفت یا از سبب اکسیر زیاده
افتادن از معنی خود یا حلال طلا و نقره شده باشد
و از هیچ چیز از تدبیر کردن ملایم نشود و موافق
ضابطه در جکس تیز قد و یا ریزه شود پس او را
یک تدبیر چنان باید کرد که سختی او برود و نرم و ملایم
و جکس بپذیرد و موافق مطلب نرم شود مثل
معم بس هردو علت از کار رفته باشد و بس
بیارد شها که وجه سرخ یا سفید هر چه موجود باشد
و استخوان بز و ناخن فیل مست و سم اسپ فربه
این هر یک را علاحده از سوهن براده کرده بالتود برود
عاج فیل مست این هفت چیز را باریک و سرمه
و آرا بس غوصه هر یک بوزن برابر هر قدر که خواهد
گرفته پنج حصه از جمله دوا شمع سفید خالص
و همان قدر عسل خالص و همان وزن مسکه میش

خالص و همان قدر قند سیاه کهنه ۳ ساله و اندک
غایط شتر بچه صالح اگر ۳ روزه باشد بهتر بود که آنرا
مل گویند برنگ سرخ بسیاهی مائل بود که از غذای
شکم مادر بوده باشد آنرا خشک گرفته باشد و آن
ادویه را که مذکور است اورا و باقی این همه
اشیا را مخلوط کرده از دست گرفته مالش محکم داده
و گوفته که این همه با یکدیگر آمیزش گیرد و یکی شود
بعده بمقدار یک ماشه حبه ها بندند و نگهدارند وقت
حاجت هر جسدی که سخت و پهونک باشد
اورا گداخته در عین گردش یک حبه اندازد
و خوب آمیزش دهد بکرم الله تعالی نرم و ملایم
و چکش پذیر چنان شود که مقابل اصل آید مجربست
و این عمل کالونیست و درجه اسرار عظیم است
نوع دیگر هر گاه طلا سخت و خشک باشد اندک اورا
سوده بخورد او دهند و اندک روغن موم سرادهی

اندازند

اندازند نرم شود البته البته و اگر کسی قمر و یا قمر
حلال ساخته باشد و او سخت و خشک و پهونک
شده باشد و اورا در آب تماکو تر بریزند و روغن
شاخ گاومیش باید داد که نرم شود و در انجا زهره
عمل نمایند نرمش آید و در نیز کار هم بکار آید و در متفرقه
نوشته است نوع دیگر اگر کسی قمر خالص را نرم کند
مانند موم آنرا تشمیع قمر هم میگویند و چون قمر را بوزن
او قلعی بخورانند و باز قلعی را ازو دور کنند و تا ۳
مرتبه این عمل کنند نقره بغایت نرم شود و برابر قلعی
گداخته مرشود و بر مس طلاح [illegible] و ازین سوای دیگر
جا نوشته است در ذخیره سلطان و متفرقه معلوم
خواهد شد فصل دویم در معرفت تصلیب و او
آنست که چیزهای نرم را از تدبیر سخت کرده اند
چنانچه رصاص و سرب و جست و سیماب ارسطوی
که کرده شود بکنند بعد ازان هر جا که دانند بکار برند

پس اگر سخت کنند قلعی را بگیرد بارجه کن پاس ع را
و او را در لولی نخود مدبر بس زد بعده پارهٔ قلعی
را قدری از بارجه مدبر مذکور ته و بالا پیچیده بگذارند
چنانچه آب شود بالای آن تلخه های رهوا اندازند و
نه مرتبه همین عمل کنند تا قلعی سخت شده قابل حمل
می شود و اگر نمک حصی باشد هم اجسام نرم را سخت
گردانند و اگر این ملح مدبر کرده باشد بهتر و اعلی
شود و طریق تدبیر آنست ببستانند آب شور از
نخود چندانکه خواهد آنرا نمک سازد مانند نمک
بول وغیره بعد از آن نمک نخود را در کوزه
نو کرده مهر نموده گل حکمت ساخته خشک کرده در
آتش تجبیت دهد و بعد سر بر آورده وزن نماید
آنچه کم شود دیگر نمک مذکور انداخته بار دیگر بدستور
سابق کرده آتش معمول دهد چندان تکرار کنند که
کمی نه پذیرد و ثابت شود این را ملح الحص مدبر

گویند

گویند هرجا که حاجت باشد بکار برند باقی در فصل
عجائبات متفرقه نوشته شده است **فصل سیوم**
در معرفت تقطیر و آن آنست که آن آلات چکانیدن
بانواع است لیکن مشهور سه وصد است یکی آلات
تقطیر اول قرع دوم انبیق سیوم قابله و آن همان آلات
که گلاب گیران می باشند که از دو دوات ذکر کرده شود
یا گل در انداخته بود و آلات از گلی یا مس ساخته باشند
پس از عود در قرع آن چیز مذکور انداخته و بالا انبیق
وصل نموده و قابله در پیش نهاده و در انبیق آب کرده
زیر آتش نهند و وقتی که آب گرم شود بدر کنند و دیگر
آب سرد می اندازند و آنچه عرق یا شراب یا گلاب
و یا تیزاب برده باشد یا مانند آن چیزی دیگر بود
هرچه از انبیق می چکد در قابله می گیرند دوم آلات
تقطیر چکانیدن ادویه است اعضو عبارتست از اخراج
مائیه لطیفه از اشیاء و تصفیه آن اعلم آنرا نکه

بجز علقه باشد یا بدستور قرع وانبیق اما جز بلقه
آنست که از پشم فتیله سسته ساخته یکطرف اورا
درظرف مائعات گذارند وطرف دیگر را ازظرف
خالی بنهجی که برطرف خالی مشرف باشد تا صاف
اورا فتیله جذب کرده بظرف خالی آرد دستور
قرع وانبیق درآخر نوشته است باید دید درفصل
متفرقه نوشته است مخفی نماند دویم آلات تقطیر
چکانیدن ادویه است بی آب یعنی خشک که آنرا
درین کار صنعت باید آلا قرع از آبگینه باشد
واورا بگل حکمت گرفته باشد وانبیق مراد ازو
آن است آبگینه است که اورا لولو باشد باریک
برسر قرع انبیق را هموار کنند درین صورت قرع
شیشه زیرین است وانبیق شیشه بالا است باید
که حجم قرع بزخامت دست باشد چرا که زیر قرع
برآتش باشد وقرع وانبیق را بزبان هندی

دهنکلی

دهنکلی جتر گویند و دهنکلی جتر بجهت آن گویند
که بصورت منجنیق بود وقابله مراد ازو آبگینه
باشد که در زیر انبیق نهند ولولو انبیق دراندرون
قابله باشد تا هرچه از لولو فرود آید دراندرون
قابله رود باید که لولو در دهان قابله نهند پیوند
هردو محکم بگیرند تا بخار بیرون نیاید و دربند کردن
اسرار عظیم است وحقیقت دارو وآتش وغیره
دررسالها این واضح خواهند الله درآخر احوال متفرقه
نوشته است سیوم آلات تقطیر آنست که ادویه
راسحق نموده با تدبیر تیزاب درآوند گلی یا مسی
یا آهنی یا چینی یا زجاجی مانند قدح یا پیاله یا تغار
باشد از آب یا سرکه یا شیره یا بول حل کرده مقدار
معین دوا را بعده چندساعت بگذارد که دارو
درآب ته نشین شود وآب وغیره بالا صاف بماند بعده
بچکانند آب وغیره را از دهای مذکوره بعلاقه ومراد.

از علاقه آنست که پارچه از نمد و یا پنبه و یا پارچه
هر جا که لایق آن باشد در کناره آوندهای مذکور
گذاشته در دهن آب داده چکانند که آب صاف
از بالا فرود آید و یا از زمینی بچکانند چنانچه
تیزاب آهک وغیره که در کار باشد و چنانچه پاک
کردن و شستن دوا باشد و سیاهی و زردی
و شوری نمک وغیره و میل و کدورت دور کردن
ازو لازم است ازو دفع باید کرد و خشک باید نمود
وازین طریق باید چکانید واین هر یک در مقام خود
معلوم خواهد شد و بالا ذکر هم شده است بر آن عمل باید
نمود **فصل چهارم در بیان تعطیش** تعطیش
آن است که اجساد یعنی طلا و نقره سفید باشد
مثلا حل حلالی از شمس و نقره یا غیر حلالی بود
از تدبیر اکسیر یا غیر کرده باشند پس اورا از تدبیر
اوپ و جلا باید کرد چه اگر هر دو مغشوش اند از میل

وکدورت

وکدورت پس لازم است که از تدبیر دوا یا
غسل بر طرف باید نمود که بر اصل خود آید که آنرا
در هندی جلا و اوپ گویند یا غیر جنس آن باشد
چنانچه از احجار قسم جواهر باشد یا جواهر عملی
بود یعنی نگینهای بد رنگ را هر یک در محل خود
واضح خواهد شد **وطریق جلا دادن** طلا آنست
که نخستین زر ان طلا حلالی وغیره ورقها
ساخته و خشت ونمک سانبهر را باب سائیده
بر ورق سطور تلحیف سازد و در آتش
اندک بتابد و ۳ مرتبه چنین عمل نماید بعد از
آن ورق طلا با اندک پهٹکری و شوره و نمک
و تیله تهوتهه با آب سائیده ورق طلا با اندک
تلحیف کرده بر آتش بتابد و همچنین دو ۳
مرتبه کنند بعد ازان گیرد ۳ جزو یک جزو نون در
با آب سائیده و ورقها را تلحیف کرده در آتش

بتابد که پاکیزه و اعلا کردد و دیگر هم درکم عیار
می آید آنرا هم باید دید و در هر یک عمل هر یک
صنعت دان طریق خود مقرر کرده اند
در ترکیب آن فهمیده خواهد شد **نوع دیگر** طلا
از اصل کم رنگ باشد که اوپ آن ناقص رنگ
را زیاده کند وقتی که از و چیزی سخته باشد
بعد از آن بگیرد نمک طعام یک جزو گلی گیر
دو جزو و اندک نوشادر و قدری توتیای
سبز این همه را یکجا کرده از آب با وی یک سرعه
و از آتش نموده بران طلا که چیزی سخته
است اورا بپالایید و در میان آن داده در آتش
کوره زرگران داده خوب سرخ کند بعده خاکستر زرد را
از آب تر نموده در میان آن غوطه کرده سرد سا
و پنهان کند از و بعد از لمحه نموده برآورده در آب
انداخته بشوید و پاک کند و از پارچه صاف کرده

اندک

اندک تف آتش رسانند اعلا شود و یا از این اشیاء
مذکوره بپالایید اندک از آتش گرم کرده در آب
اندازد و بشوید و باز این عمل تکرار کنند تا خاطر
خوش جمع شود **جلای قمر** بستانند نوشادر
و نمک سنبهر تو بزن مساوی با آب باریک باید
بر ورقها یا چیزی که سخته باشد از نقره بد رنگ
بر و تلحیف نموده جهار مرتبه بهمین روش تلحیف
کرده در آتش خوب نماید و از آب هر بار بشوید
تا که تمام سیاهی و داغ از و بر طرف شود بعد از
در ترشی لیمون پخته و یا خرمای هندی کهنه از و
هر یک بهتر دانند دور کرده و آب انداخته و قدر
نمک در و یار کرده بر آتش تا یک دو گهری گذاشته
جوش کند تا وقتی که خوب پخته شود سر نماید بعده
بیرون آرد از دست اندک نمک و انگشت
باریک سوده مالش داده بشوید و در آتش بتابد

موافق ضابطه سرد غاید باز همین عمل کند سه چهار
مرتبه تا که بر تنک اصل آید بهتر و الا نه نهایت هفت
مرتبه عمل کند تا خوب آید و از تابش آتش بعد از آن
آخر مرتبه کرده در ترشی داده جوش غوص سرد غاید
و چند ساعت در و بدارد و بعده بشوید و از
آتش خشک سازد که تمام جلا بهم رسد و در ترکیب
هر نقره که باشد از اکسیر کرده باشد در آنجا اوی
او نوشته باشد از و باید فهمید و عمل آن باید کرد
که بر اصل آید و خلاص یابد **باب یازدهم**
در معرفت حقیقت ملغمه و خمیره و کل بیلها
و چهلپیلها و سنکل جو مشتمل شش فصل است
فصل اول در بیان معرفت ملغمه آنست که آن
دارو را با داروی دیگر یا آبی یا چیزی دیگر مانند
آن بهم آمیخته چنان ببندند که یکی شود مثلا
جسدی را با زیبق بیامیزند و صلایه کنند تا چون

مربعی شود در هر ترکیب صنعت دان نوشته همان
طریق عمل باید کرد **فصل دویم معرفت کره** آنست
کره بکسر کاف فارسی و راء مهمله و ها باید که در تغار
گلی یا آوند دیگر هرچه باشد آوند نو باشد و سیماب در و
کرده جسدها از هر کدام که خواهد گداخته در و داخل
نموده همان لحظه بر شیره که مناسب آن عمل باشد بر و
ریخته زیرش آتش کند تا وقتی قدری معین
بود این است که و بعده در هر ترکیب که استاد
گفته باشد بر آن عمل باید کرد و یا در هر طور که
بعقل آید موافق آن بعمل آرد که کار تمام شود
فصل سیوم در بیان معرفت خمیره یعنی صنعت
خمیره آن است که بستانند زر سرخ و براده کنند
و بهآب زاج سرخ براده را بپزند و خشک کنند و هر
بار از آب زاج او را می شوید تا زاج از آن برود
و خشک کنند و همچنین می شوید و می ساید تا چون

بحیر شود وچون بغایت رسد آنرا در شیشه کنند
از غایت نرمی باشد با مصطکی حل توان کرد و بجای بند
وهر جاکه خیره طلبند این در مشکل بکار دارند که احتیاج
بخیره دیگر نباشد و در عمل سرخ زاج سرخ و در
عمل بیاض را خیره نقره باید و در عمل سفید زاج
سفید هر جاکه در کار باشد بکار برد فصل چهارم
معرفت گل بیده آنست بفتح کاف فارسی و
سکون لام ازین اجساد می شود لیکن آنظرف
بصورت دوات راکه در و سیماب باشد بر آتش
باید گذاشت که قدری گرمی بپذیرد بعده جسدی
راگداخته در و ریزد و سرش بپوشند و لحظهٔ دیگر
بر آتش دارد که منعقد شود اینست گل بیده
هر جاکه حاجت باشد بعمل آرد فصل پنجم معرفت
چهل بیده آنست بفتح جیم فارسی وهای حطی
وسکون لام وکسر بای موحده وسکون یای تحتانیه

ودال مهمله بفارسی عقد کردن اجساد است یا سیماب
مثلا قلعی وجست وسرب ونقره وطلا از هم
می شوند لیکن دهن ظرف او که بصورت دوات
باشد تنگ تر از دیگران باشد لب زد و طرفی که
او بصورت دوات سیماب در و کرده و یکی از آن
اجساد مذکوره گداخته در و انداخته همانوقت
اناء سرپوش بران نهند که این است چهل بیده
می باید که سیماب وهر کدامیین ازین اجساد در وزن
مساوی باشد بیشتر موافق ترکیب که آید برای
عمل نماید فصل ششم شکل جور آنست که عبارت
از اکسیری که یک رتی از آن اگر شمسی باشد بر یک طوله
طرح کنند بهتو تنک خواهد شد و همچنین اگر قمری
بود در یک توله قمر طرح کنند و بعد از آن آن طلا
و نقره را یک سرخ بر طوله مس منقی و قلعی مصفی
و یا نقره طرح کنند و بعد از آن عمل حاصل شود

فوعدیگر اولا صاحب صنعت که اکسیر پخته
باشد از وی یک وزن مقرر بر یک توله مس منقاطع
کند و باز از این مس آمیخته را بقدر دو سرخ بر یک
توله طرح کند که شمس شود و این را که باصطلاح
صنعت امتزاج اکسیر با اکسیر دیگر حاصل شود
آنرا شکل جو در می گویند احوال بیشتر در ترکیب
واضح خواهد شد بران عمل باید کرد باب دواز
دهم در معرفت حقیقت تطهیر و تبییض
و پهکواره مشتمل بر سه فصل است فصل اول
معرفت تطهیر آنست که ادویات و ارواح و
اجساد را از میل و کدورت و سیاهی برطرف
کند بعد ازان در عمل صنعت وغیره بکار برد
آنرا تنقیه نیز گویند و تدبیر و طریق اینست
پاک کردن سیماب از میل و کدورت و سیاهی
که براق گردد باید دانست که سیماب چهار قسم است

یکی

یکی را برهمن گویند معدن آن در شرق است و دویم
را کهتری گویند معدن او در غرب است و سیوم را
بیشنا گویند معدن او در جنوب است و چهارم
را سودر گویند معدن او در شمال است حاصل
الامر آنست که بهتر از همه کهتری است که آنرا نیز
گویند که سفید خت او بر نیز وجه دارد که شعاع او
سرخ است اگر در پارچه ببندند پارچه را سیاه
نکند و دیگر زر خالص فرد اول را بیالند زر مذکور
سفید مثل رصاص گردد بعده او را در آتش
خوب وجه در زرق آل بتابند که سرخ خوب شود
بعده برآورده سرد کنند و ببینند که زر فرد
اول سرخ رنگ از اول بهتر شود اگر جزی ملین
برآید یا پارچه سیاه شود بدست غش دار است
عیب دارد او را نباید گرفت اگر اندک از هر دو
علامات ظاهر شود و دیگر بدست نمی آید پس ضرورش

باید گرفت و تنقیه خوب کند با تلاش تمام تا جلای
که جامه سطبر کند جامه سیاه نکند اگر سیاه گردد
باز سحق محکم کند با ادویه که تمام سیاهی و کدورت
برود والا انه غیر مصفا است و جمیع حکما متفق
شده‌اند مرگویند که تولجه زیبق یک درکه کدورت و
آب دارد اگر آنرا نکشند خارش و جذام خورنده
پیدا کند و بهتر ده برده دارد چون نیک بساید از آنهم
علت و برده‌ها دور گردد بعد از آن در کار برد
بیارد زیبق هر قدر که خواهد و بستانند خشت
کهنه میده کرده با سیماب آمیخته کهرل محکم کند
اندک اندک آب داده تا که رنگ خشت سیاه
شود او را دور کنند باز دیگر انداخته بطریق معمول
کنند تا سه مرتبه باحتیاط تمام عمل کند بعده
از آب صاف انداخته اندک مالش داده سیماب را
از پارچه یا نصفی گذرانده هر جا که داند بکار برد

نوع دیگر

نوع دیگر صفت تنقیه زیبق در هاون سنگ یا زجاج
با آب گیاه بنتا بیر بسایند تا جرم و سواد او زایل
گردد پس با آب عنب الثعلب بدستور سحق نمایند
و مرتبه سیوم با آب نقیع هلیله بسایند و بعد از آن
معمول کرده به هفتاد بار او را با نود مثقال آب خالص
در دیگ سنگ با آتش نرم بجوشانند و هر چند آب
تحلیل رود پس برداشته ضبط کنند و این مسمی
است با بو الارواح منقا **نوع دیگر** بگیرد فواره قدر
داند و یکروز تمام با آب لیمون و نمک کهاری سحق
سخت نمایند بعد از آب صاف و شیرین شسته و از
پارچه مذکور برآورده در عمل آرد **نوع دیگر** بستانند
سیماب چندانکه خواهد یکشب زرور در میان تیزاب صابون
نهد بعد از آن در صلایه اندازد با میده خشت کهنه
و شیره صبر تر انداخته یکروز تمام بساید و کهرل
سخت کند تا سیاهی تمام برود بکار برد

گوگرد پاک کردن

یعنی کند که بستانند کبریت اصفر یعنی کندک آمله
سا نند زر و صاف براق هر قدر که خواهد او را آتش
نموده در آوند آهنی اندک روغن دستور بیالاید
و بعده عروس مذکور را انداخته بر انگشت
سرخ گداخته از آتش نرم بعده شیر بقر در دیگ
کرده بالای دیگ پارچهٔ باریک از روغن مذکور
آلوده کرده بر دهن او بسته بر و ریزد بعد از سرد شدن
بیرون آورده خشک نموده باز همین عمل تا هفت
مرتبه کند تا کدورت تمام برود هر جا که داند در عمل
آرد و اگر در شیرهٔ سیر این عمل نماید بهتر شود و اگر
بر سر دیگ که دهن او واز باشد پارچه بدستور سابق
خوب بسته و آن کبریت مسحوق را فرش تنک کرده
در کنارهٔ دیگ مذکور که در و شیر انداخته بسبب
اندک فرجه کرده بالای او تاوهٔ آهنی تنگ گذاشته
هر دو لب مهر کند که دم بر نیاید بعد از آن بالای

تاوه

تاوهٔ مسطور را خاک سرخ گذارد و از باد گیرید موتا
که تمام کوکرد بچکد بعد از آن بطریق معهود تا هفت
مرتبه این عمل کنند که تمام میل زرو بر طرف شود بعده بکار
برد و یا در هر ترکیبی که گفته باشند موافق او در عمل
آرد و پاک کردن زرنیخ در مطلب مصوع باشد آن خود
نوشته بود همان عمل نماید پاک کردن اجساد که زر جاجی
مسعود وغیره یافته است این است اما پاک نمودن
و صاف کردن زر مغشوش آن نیست که اگر طلا
مغشوش باشد باید که او را از پهلواره پاک
نمایند که اصل او درست آید و بعد از این بکار برد
و احوال پهلواره ذکر خواهد شد پاک کرده نقرهٔ غش دار
باید که استخوان بز را سوخته مانند آهک کند بعده
از و موشی ساخته برابر نقرهٔ مذکور سرب انداخته
گداز نموده در آن موش چندان گردش دهد که تمام بسوزد
و نقره پاک گردد اگر اصل نشود مجرب دیگر اداده

سرد نماید و بشوید هم چنین تا هفت مرتبه عمل نماید
تا پاک شود بعده شسته خشک ساخته در ترشی
تیز نمک و انداخته پترها را بر آتش جوش خوب داده
چهار پاس نگهدارد بعده شسته بکار برد و طریق
برنج همین است نوع دیگر برنج و مس بیارد
کهربا یکجا گرفته و قند سیاه بست جز با آب حل نموده
بجوشاند و بقوام آرد و در ظرف کرده پترهای برنج
و مس گداز داده در آن آب اندازد و سرد نماید
و دیگر نوبت همچنین عمل کند پاکیزه بیرون آید اگر
زهره را صفحه کنده ساخته بعده بستاند فی
حمار و زبل و در آن انداخته چند ساعت رها
کند بعده دست مال نموده از پارچه صاف کرده
در آوند نگاه دارد بعد از آن بیارد نوشادر
و زاج سفید و نمک سانبهر و نمک سنگ سفید بوزن
مساوی با ترشی دوغ که در روغن بنا شد این همه

تا مصفا گردد چنانچه زرگران می کنند این در عالم مشهور است
باقی اجساد بطریق دیگر می شوند پاک کرده مس
و قلعی و جست و سرب و نقره و برنج این هر یک
را گداخته در روغن کنجد خالص بریزد و سرد کند
و باز در سرکه تند باز در شیر بقر بعده در دوغ
ترش سرد کند و گداز کند تا هفت مرتبه هر یک را
علاحده علاحده تا از وسخ و کدورت تنقیه
گردد بعده در عمل آرد نوع دیگر پاک نمودن مس
و برنج عمل شیخ محمد امان لاهوری بستاند هر دو را هر قدر
که خواهد پترها سازد بمقدار چهار پنج کاغذ و اگر زیاده
بود بهتر بعده یک سیر نمک داب نیتی و پهتکری و نمک
سانبهر و نوشادر و گل ملتانی این همه را بوزن
برابر گرفته یکجا کرده از آب باریک مثل سرمه
ببیند و سکه کند و بر پترها هر دو طرف طلا کرده
در آتش اخگر سرخ کند و در آب شیرین غوطه داده

رایکجا با دوغ مذکور باریک سحق کرده بر صفحه
مرنج طلا کنند ودر آتش اندازد و بتابد و سرخ کنند
وبعده در بول مذکور سرد نماید تا هفت مرتبه
سیاهی برطرف شود ونرم و پاک گردد مجربست
نوع دیگر تنقیه مس مجرب در سرکه وسماق صفحه تافته
مکرر دران اندازد وچون آبگینه وکلس البیض ونمک را
بالسویه سائیده با سفیدی مرغ خمیر کرده بر صفحهٔ
آن طلای غلیظ کرده بعد از خشک شدن آن بگذارند
رفع سواد وحمرة آن تمام شود وچون شب یمانی
ونمک اندرانی ونوشادر را مساوی را در پنج مثل
سرکه تند حل کنند وزهره را جها رقعه گداخته
دران ریزند یا صفحه گرم کرده در و ریزند چند
مرتبه بحدیکه دیگر بار سیاه نشود کمال تنقیه اوست
دیگر آنکه با ملح القلی وشب یمانی سائیده در سرکه
حل نمایند وزهرهٔ مذاب یا صفایح تنقیه او دران

اندازند

تطعیم

اندازند ودر ازالهٔ سرخی آن مجرب دانسته اند
چون نحاس مذکور را تعظیم بفلفل کنند سفید گردد
نوع دیگر تنقیه سرب آنست چون هفت مرتبه
گداخته در بول حمار تطفیه کنند صاف ومستحکم گردد
دیگر چون تنگار سه روز با سفیدی مرغ سحق متواتر
کرده حبها ساخته زحل گداخته مکرر بر وطرح کنند
سفید ونرم بگداز گردد وبدستور یکه جز کبریت مصعد
دوازده جزو زحل را سفید ومستحکم میکند وبدستور
هرگاه عقاب را برو مکرر طرح کنند سفید شود وبا مس
با و قمر آمیزش کنند مجرب دانسته اند اما تجربه
او چنان است که ده جز خالص منقی وبا مثل
آنرا سخت نموده در بوته نوش وحلاف نموده بگدازند
وسه بار تجدید و نوش بدستور بوزن او نموده
ذوب نمایند وچون مذکور را رو باس بجوزد وزن
قمر بدهند صبغ رافع دهد نوع دیگر مس را ورقها

تنک ساخته و ترشی تند و نمک را آلوده کرده
بر آتش جوش داده یک شب نگاه دارند پاک شود
و در هر ترکیب که تنقیه گفته باشد همان طور عمل
باید کرد پاک کردن طلق سیاه در مجموعهٔ ابراهیم
شاهی می‌گوید که منقا کردن طلق آنست اول
طلق محلوب را در تغاری شفاف اندازد و بهشتم
او نمک سنگ سوده یاد کند و در روی شیرهٔ لیمون
یا نارنج یا جنبیری یا املید ریزد و با دست
محکم بمالد و در صلایه کرده سحق کند و یک روز در
وی بدارد و دویم روز تغار رجق بین کنند و قدری
آب گرم بر روی ریزد و با تغال بدست محکم مالش
دهند بعده آب چندان اندازد که تغار پر شود
و یک شبانه روز از روی دست باز دارد تا همه
طلق فرو نشیند و نمک و ترشی همه در آب حل شود
بعده تازه شهد و آب بریزد و همچنان در هفت

آب

آب بشوید و عمل مکرر کند که تا طلق سیاه مثل نقره
شود و جمله ریم و علتها زایل گردد بعده بکار برد
پاک کردن قلعی عمل بال کش بگیرد مشتری از
مهر فرنگ خالص هر قدر که خواهد که از غوصه بر سر آن
عقاب سوده اندازد و روغن تلخ پخته سر شف
انداخته سرد کند هفت مرتبه باز در روغن یا دوغ
ترش شش مرتبه سرد کند بعده هفت مرتبه در سرکه
تند ریزد و سرد نماید و بعد از آن در آب بونج
هفت مرتبه که در تالاب میرود سرد نماید بعد
از آن بیارد بهنکرهٔ متعارف بوزن دو چندان از
رصاص مذکور اگر زیاده باشد اولی تر او را نیمکوب
کرده در دیگ فرش نموده قلعی مذکور گداخته برو
ریزد و باز فی الفور بهنکرهٔ مذکور همان قدر گرفته
نیمکوب ساخته بالا لحاف باز زند بعده از چینی
سرپوش کرده لب هر دو را ببندند محکم که دم بر نیاید

و بکل حکمت غوص خشک سازند بعده در آتش جونه
بزان و یا کوزه گران بدهد وقتی که بعد از سرد
بر آورده مرتبه دویم از ساک جو لادی بجای بانکره
بطریق سابق ساخته همان طور آتش دهد اگر
این آتش بدست آید بهتر بعضوا اگر میسر نیاید
آنوقت آتش کجیت سخت دهد تا خوب پخته
شود بعد از طبخ هر جا که داند خرج کند اگر قمر کنی
از این بهتر دیگر نیست و آنچه صاحب ترکیب گفته باشد
بر وعمل نماید بهتر باشد کفایت کند **پاک کردن**
جست یعنی روح توتیا عمل تاج خان بیارد
جست با لی جها رقوله بعده بستند سها که یکدام
و ماهی خورده تیزاب شیر پنیر یکدام و بید در یکدام
و غودل یکدام و مغز تخم ارندی یکدام و عقاب
یکدام این همه بوزن عالم گیری گرفته یکجا نموده
سحق با یک نماید و جها رده قرص نموده

برابر

برابر سازد بعده جست را قرص غوص در میان دو قرص
دوای مذکور داده زیر و بالا در بوته معا استزال
نماید در آتش پاچک دشتی همچنان هفت مرتبه کند
لیکن بوته زیر نیز را اگر می کم رسد بعده هر جا که داند
صرف نماید **نوع دیگر اکسیر نمودن جست** هر قدر که داند
نخستین کدا از غوص هفت مرتبه که هندی سرد کند
بعده در دوغ ترش باز در بول گاو باز در بول آب
و بعده در شیره لیمون باز در روغن تلخ در هر یک کدام از
کرده سرد نماید هفت هفت مرتبه منقا کرده دواتر بین
کوا طریق دیگر بسیار است در ترکیبات جواهر واقع
شد **فصل دویم در بیان معرفت تبیض آنست یعنی**
سفید کردن ارواح و اجساد وغیره که تمام میل و کدورت
برود و رنگ خود برنگ سفید کند که از آن امتحانی
خود دیگر را رنگ تغیر سازد مگر رنگ زیاده بخشد
تبیض کو کرد آنست که کند یک سفید کردن بغیر

تصعید و با تصعید و آنچه از تصعید شود در فصل
تصعید ذکر می شود و اگر کوکرد را با شیر بپزد سفید
و شفاف شود مانند بلور **نوع دیگر کوکرد جهت**
سفید ساختن مس و نرم کردن آهن بستانند
کوکرد چندانکه خواهد و با نمک و آب جوز بساید
و در آب نهد تمام روز سحق کنند و تمام شب در آب
بدارد بدستور گذشته بکنند تا که سفید گردد پس
لختی زرنیخ سوخته کوفته با وی بیامیزد پس در گنیز
گوس له گاو کرده بپرورد تا هفت روز که سخت
سفید شود و چون سفید گشت بجای صیبت مس را
سفید گرداند و آهن خشک را نرم گرداند **نوع دیگر**
تبیض کوکرد و یک تدبیر کبریت یعنی کنند که
پس بگیرد کبریت زرد و با پیه گاو بگدازد و در
آب سرد بریزد و چند کرة این عمل بکند و هر بار پیه
تازه کند انگاه از آب بیرون کند و خشک کند

ودر

و در آب اهک بجوشانند در میان خریطه دو تو
کرده چندانکه بسرخی گراید و اگر از آن کبریت
بر تافته نقره نهی سیاه نشود آزمایش عمل تمام بود
و آب اهک باید که پس آب یک و اهک نیم من
و یک روز مخلوط کرده رها کنند تمام بود و اگر کبریت
با عمل صلایه کنند و بریان کنند چندانکه سرخ شود
نوع دیگر تبیض کبریت یعنی سفید کردن کند که
بیارد کبریت هر قدر که خواهد و برابر آن نمک لنک
بار کرده با سرکه یا آب لیمو سحق نماید تا چهار پاس
روز هر گاه که شب شود در لته بسته در آب اندازد
و صباح بشوید تا تمام نمک و سرکه برود و خشک
سازد و باز بسرکه و آب لیمو و نمک سحق کند بدستور
صدر و بشوید و خشک کند و باز بسرکه و آب لیمو
آس کند تا آزمایش که کبریت سفید شود و اگر بر نقره
تافته آن کبریت اندازی نقره سیاه نشود

بعد ازان هر عمل که بخواهی بکن که کبریت پاکیزه است
وازو عملها میشود تبییض زرنیخ تخم معصفر
بکوبد وبا زرنیخ ونطرون یعنی بوره بیامیزد ودر
تنور یکشب بنهد وروز دیگر بیرون کن سفید
شده باشد تبییض زهره یعنی مس سفید کردن
بیارد زهر سفید ونوشادر مدبر باشد از آب بهتر بود
وسیماب هر سه اجزا مساوی با یکدیگر چندان
سحق نمایند که همه یکذات شوند بر مس منقاطع کنند
مس بغایت الغایت پاکیزه شود ولایق حملان
گردد نوع دیگر بیارد دوب سفید وازو شیره بگیرند
ومس را بغایت پتره تنک کنند که کانته بیده
شود ویکصد وبیست نوبت درین آب مذکور
سرد کنند سفید شود نوع دیگر بستانند صحائف مس
تنک وگرم کنند وبر آتش ودر سرکه تند ونوشادر
ونمک که در یکدیگر حل کرده باشند مکرر بزنند

که سفید شود نوع دیگر سپید ونرم ساختن مس
پس ورق بسازد وگرم کرده هفت مرتبه در
آب مزدبه که بهندی پهته گویند سرد کنند وبعد
ازان هفت کرت در شیر زقوم سرد کنند سفید ونرم شود
تبییض برنج یعنی سفید کردن پیتل بیارد رهیج
یعنی سنبل کهار که مرگ موش باشد با نوشادر مدبر
مساوی تلحیف کنند یعنی نوشادر وسم الفار
را پاره در موش گذاشته برنج را بالای آن
گذارند وباز سنبل کهار ونوشادر بر بالای برنج
گذاشته انده موش سازند ودر کوره زدگان
گذاشته دم بدهند همین که بوته سرخ شود آن
آب شدن برنج است آنگاه آنرا بگشایند
وبرنج گداخته را در روغن ترش یا روغن زیت
ریزند که آنرا زیتون گویند رطوبت آن برنج
میرود نوع دیگر براده برنج با شیره زرد چوبه هم

روز صلایه کنند بعد ازان درمیان شاخ گاو کرده
مهر محکم غوصه در باچک دشتی بسوزند مثل قر[?]
شود سفید و قابل حملان گردد **نوع دیگر بلیتیل** را با آب
لیموی سیاه مالیده در آتش نهد و همچون طور
سه چهار مرتبه بلکه زیاده صاف کنند چنان
سفید شود که قابل حملان گردد **تبیض شنجار سیاه**
یعنی سفید کردن ساجی و آن چند انواع است
پس باید که بستانند شنجار سیاه را و را سوده باریک
کنند بعده یک سفالین نو گرفته و آن شنجار را در و
کنند و از آب پر سازند و چند بار از چوب
بجنبانند و نه و بالا کنند و بالای سه پایه چوبی
در آفتاب گذارند و زیر آن طشتی نهند پس هر
آبی که ازو بچکد در طشت و آنچه از دیگ بیرون
آید جمع کنند و خشک نمایند از آفتاب یا از آتش
نرم که آن شنجار سفید باشد که آنرا نمک قلیه

کوبند

کوبند و نمک قلی نیز گویند و آنچه بالای دیگ بر
آمده منجمد شود سفید آنرا ملح قلیا و بوره شنجار
گویند **نوع دیگر** بیارد شنجار هر قدر که خواهد
با ریگ آتش غوصه در کونده یا تغار کهنه یا در گرگی[?]
آهنی اندازد و بدست محکم و خوب مالد سه شبانروز
رها کند روز چهارم باز خوب بمالد و زیرش بسته
آب صاف ازو بگیرد تا وقتی که بمالد و آب اندازد
تا که مزهٔ شوری تمام باز دهد و صرف خاکستر
بماند و همه آب صاف که گرفته است او را اندر
آوند گلی ریزد یا آهنی بپزند و بقوام آورند غلیظ
شود مثل حلوا بعده در آفتاب خشک کنند و ناکرده[?]
غبار ... حفاظت نمایند نمک سفید شود اول خواهد شد
بکار برند **فصل سیوم معرفت پهکواره** آنست
که اگر طلا از غش آمیخته باشد یا در ترکیب اصل
اهل صنعت گفته بود که این را از پهکواره پاک باید

کرد از سبب کدورت او بعد رنگ بوته زر سیاهی
و سفیدی و خاکستری رنگ باشد یا رنگ زرد
بوته الا سرخ کم آید پس او را از بهکواره تنقیه کنند
تا رنگ بر اصل خود شود و آنچه در وی غش از مس
و نقره و غیره از اجزا واسطه یا دانسته
آمیخته شده باشد او بهکواره بسوزانند و پاک
کردانند تا قیمت درست آید گویا که عیار افزوده
شد و امتحان او کم نشدن وزن است و ماندن بر
اصل وزن و رنگ اعلی خود شود و این را بهکواره
می گویند **طریق آن است** بیارد خشت کهنه لیکن
چون آن خشت بشکنند از میان سرخ برآید از و
می کرده با او نمک برابر یا ثلث او گرفته هر
دو را با آب سحق کرده و اگر آب لیمو هم بود
بهتر باشد و الا از آب سائیده بر صفحه طلا مذکور
طلا کنند و در دو داده بر سفال پاره نهاده و

در

در تغاری یا بالای بهچه سبوی یک ته پاچک درشتی
داده بر و پارچه سفال که بر و صفحها مع دوا کذاشته
است او را بالای آن پاچک چسپیده بگذارد
و بالای آن دیگر پاچک بمقدار او داده آتش بدهد
چون سرد شود برآرد و از آب بشوید و باز همین طور
بکنند تا که پاک شود و برنگ اصل بیاید و در آتش
سیاه نگردد و نمک کمتر اندازی عرق شاید چرا که عیار
می افزاید اما طلا در وزن قلیلی کم می شود و زر
اصل هرگز کم نشود و طلا خود بر وزن ماند **نوع دیگر**
زر کینه را طبق نه کنند ته تنک سازد و میده خشت
مذکور و نمک طعام یعنی سانبهر همراه او میدا ریخته
با آب یا لیمو سحق باریک نموده بر صفحه روغن کنجد اندک
چرب کرده دران خمیر داده موافق صدر عمل نماید تا
که پاک شود هر جا که مطلب افتد از همین طور در
عمل آرد و در ترکیبات واضح خواهد شد و در عالم هم مشهور است

باب سیزدهم در معرفت حقیقت ماء الحیوة

و زنده کردن اجساد مکلس مشتمل بر دو فصل است

فصل اول معرفت ماء الحیوة آنست که زنده کند
اجساد مکلس را یعنی کشته شده را طریق زنده
ساختن اجساد کشته را سوای زیبق و زرنیخ
و آنچه سخت شده از احجار بود و آنکه صفت اجساد
دارد او هم زنده شود و اگر صفت جسد ندارد
تکلیف است زنده کردن او و اگر جسد است
طریق اینست که نیم سیر سهاگه را با اجزاء
دهات مقتول همراه نموده با اندک عسل و روغن
ستور خمیر نموده و حب بسته در موش نهاده با
اخگر انگشت آتش دهد که زنده می شود **نوع دیگر**
طریق آنست که در عمل کیمیا بکار می آید از اجساد
مقتوله را بستانند و عسل خالص بوزن مساوی
باهم مخلوط سازد با فلزات کشته که خاکستر شده است

که آنرا

که آنرا کلس کرده اند هر کدام را که بخواهند زنده سازند
با این ادویه بدست بیامیزند و در بوته کرده در
آتش بنهند از آمیزش پاک می سازد و جسد تنها
ته نشین میگردد و زنده می شود یا در زیر بوته سوراخ
سازند و این بوته را بر بوته دیگر نصب کنند و بر
آتش نهند که جسد خالص براه آن سوراخ در بوته
که پائین اوست می ریزد و این را استنزال نامند
نوع دیگر هر یک اجزاء مذکوره و سیر و کوکل و رال و کوگشت
ماهی هر کدام مساوی کوفته و بیخته یکجا ساخته بطریق
عمل صدر استعمال نمایند زنده می شود **نوع دیگر**
ادویه نوتنک که دهاتها مرده را زنده میسازد الا
کج بیل نمیشود **صفت ادویه این است** بیارد اون
یعنی پشم و ماهی و قند سیاه کهنه و کوکل و رال و کهونچی
و سهاگه و نیل و کنجد و نوشادر این جمله را هر یک بوزن
مساوی بقدری هم دهاتی که بخواهد آمیخته در بوته

معما کرده بگردانند که باز زنده شود **فصل**
دویم در بیان معرفت زنده ساختن جمیع دهات
کشته وطریق این است بستانند هر دهات که
که خواهد یک پا و بعده بیا زداون یعنی پشم میش
و بیس یعنی ماهی وقند سیاه یعنی گُر و مقل
یعنی گوکل و خردل یعنی رائی از هر یک سیرشاهی
و شها که نیم سیرشاهی و روغن قدری و شهد
سیرشاهی و اجزاء مذکوره را آورده و کوفته و
بیخته با اندک آب و شهد آمیخته در اجزاء دهات
کشته ملحق ساخته غلوله بندد و بگیرد گل و بته
بکجا کرده محکم کوفته موش سازد و خشک کند و بعد
از آن غلوله را در موش انداخته آتش انگشت
افروخته بالای موش بگذارد و بنکتال بدهد
تا که بگردد هر دهاتی که کشته باشد باز زنده شود
زنده ساختن قلعی بستانند نیک یکپاو و در ظرف

آهنی

آهنی انداخته بالای آتش بگذارد و دو دام روغن
کنجد و یک سیرشاهی نوشادر انداخته آتش مرکه
باشد باین طریق که در قلعی آب شده اول روغن
اندازد و اندک نوشادر در بیاشد و باز روغن افکنده
نوشادر اندازد بهمین نهج عمل مرکه بانند باشد
تا که زنده شود **زنده ساختن مس** بستانند مس کشته
یکپاو و در روغن زرد و شهد و شها که از هر یک
یکدام در موش انداخته آتش انگشت برافروزد
و بگردانند تا که زنده شود بماء الحیوة احیا نماند
زنده ساختن فولاد بیارد سار کشته یکپاو و شها که
نیم پاو و نصف سهاگه سم الفار اینهمه اجزا کوفته
را کوفته و بیخته با اندک آمیخته اجزاء دهات
کشته ملحق سازند و قرص بندند و در موش انداخته
و آتش افروخته بگردانند تا که آب شده زنده می‌شود
و هر یک دهات کشته را مناسب حال کرده زنده سازد

عمل همچنین است باب چهاردهم در معرفت حقیقت
ماء البیض و ماء الخالد و ماء السم و ماء الحیوة و
ماء الزنجار مشتمل بر پنج فصل است فصل اول
معرفت ماء البیض آنست که بگیرد سفیدهٔ
خایهٔ مرغ و ثلث آن نشا در بروی ریزد و اندر
زیر سرگین تر نهد سه روز و هر بامداد شب نگاه
آب بر آن سرگین ریزد تا چهار روغن شود فصل
دویم معرفت ماء الخالد آنست که عمل ارواح
و اجساد و انفاس است پس بگیرد ملح البول
یکی و پس بستانند بمثل او ملح القلی ابیض و مثل
او عقاب یعنی نوشادر و بگذارد آنرا در گلخن
حمام یکروز و یک شب پس بدر رسته کم مکلس شود
پس بگیرد از کلس پخته یعنی کلس پوست بیضهٔ
مرغ جزوی و با هم آمیخته سحق سخت نماید
تا آنکه نرم شود پس نگهدارد در شیشها و

بیا و بزد

بیا و بزد در قندیل و بیا و بزد در خم سرکه کم نکند
که در میان قندیل و خل مفاصله یک وجب باشد
و کوی کند او را در زیر زمین بل هفت روز
پس محلول شد که آنرا بچکانند بقرع و انبیق
و حل کند چیزی را که بخواهد از ارواح و اجساد
و احجار موافق مطلب خوش شد بحمد و کرمه
فصل سیوم در معرفت ماء السم بگیرد نوشادر و
زرنیخ برابر سوده مقطر کند پس آنچه از وی
مقطر شود نوشادر در و سنجد و آهن در وی کن
و هفت بار مقطر کن و خبردار باشی از بوی
وی که زهر است و بگذار و جمع کن و سنج که مانده
و هموزن او نوشادر و چهار ریگ وی شحم حنظل
و احلکرده بار پنج تصعید کند آنچه مصعود شد
باشد بگیرد و با آن آب که دارو دفن کند در زبل
اسپ چند روز که حل شود ابی باشد تیز بغایت

که هیچ جزو از وحل شود واین را ماء السم گویند
فصل چهارم معرفت ماء الزنجار آنست که
چون زنجار را با سرکه تیز در آفتاب گرم نهد
و به پرورند تا چون آب چقندر گردد و پیوسته
سحق کنند تا هیچ از و بقیه نه نشیند چون چیزی
کم عیار را گرم کنند و در آن آب اندازند تمام
عیار شود و قمر را رنگ دهد واین آبی بزرگ است
در علم کیمیا و اسرار عظیم کی نا اهل را واضح
نخواهد کرد فصل پنجم در بیان معرفت ماء الحیوة
یعنی ماء الحاد آنست که بستانند ملح القلی سفید
یعنی نمک سجی کهار را که خشک باشد واین تقطیر کن
بقرع و انبیق و آن مقطر را باز ملح مذکور تا آنکه زرد
یعنی داخل کند و تقطیر کند با آتش نرم و بعد از آن
نوشادر و ملح القلی مقابل هم دیگر سنجیده
صلایه کنند و با نیم آب مقطر حل کنند و از آتش

نرم تقطیر کنند واین نیز هفت کرة باید کرد و هم
هفت بار نوشادر و ملح القلی مجدد تازه داخل
کنند و تقطیر کنند و آبی باشد که جمیع احجار و ارواح
و اجساد را مکلس گرداند و ارواح را ثابت کند
بتحقیق و کبریت مدبره سبز که زاج سفید و نمک
حل وی کرده باشند و تقطیر کرده و این عمل استاد
درویش محمد مذکور کرده که سیماب عقد می شود
و سیماب از گاه بدر آورده باب پانزدهم در
معرفت حقیقت حدید و زعفران السرب مشتمل
بر دو فصل است فصل اول معرفت زعفران
حدید آنست که بستانند براده حدید فولاد جوهردار
اولا براده را باب نمک بشویند چندانکه کدورت
و سیاهی بر طرف شود بعده در ظرف آبگینه کرده
و سرکه تیز و تند را مقطر کرده بسیار اندازد و هر
روز چند بار می جنبانند و هرگاه که خشک شود سرکه

مقطر دیگر میریزند که زعفران گردد و یا اگر در زمین
نمناک دفن کنند بیست و یکروز زعفران گردد و این
عمل کم عیار بکار می آید این هم از اسرار است نوع دیگر
آهن سوهان کرده را که در غایت ریزگی باشد باید که
چند بار با آب نمک شسته تا سیاهی او زایل شود
پس با آب صاف غسل داده خشک کنند و با ربع
او نوشادر سحق بلیغ کرده بر روی لته با ظرف
سفال چینی محوط در مکان نمناک دفن کنند
تا دوازده یوم زرد و مایل بسرخی و قابل سحق گردد
نوع دیگر که معمول اهل صناعت است صد مثقال براده
حدید بدستور مذکور شسته و در قرع مطین کرده مساوی
او تیزآب فاروقی اندک اندک ریزند و هرگاه
گرد و دار زو ظاهر شود اندکی بول بچکانند تا جوش
او فرو نشیند پس انبیق را وصل کرده با آتش
نرم تقطیر نمایند و چون مجموع تیزاب مقطر گردد

آتش

آتش را تند کنند تا براده محلل و زعفران رنگ
گردد و تیزاب فاروقی در آخر فصل شنوقه نوشته
شده است نوع دیگر که تسقیه آن شنجرف را حل کنند
و در نقل مشتری بمرتبه اعلا رنجبات شمرده اند
از براده حدید و براده مس که ممزوج یکدیگر مخوص
زعفران ترتیب دهند و زعفران الحدید با سرکه
ناقلی مشتری است فصل دویم معرفت زعفران اسرب
آنست که بستانند اسرب مقدار و آنرا بگذارد
و بسوزند تا خاکستر شود پس او را بگیرد دیکوقیه
و از بول گاو سه وقیه در شیشه کنند و هفت روز
در آفتاب نهند و هر روز چهار بار بلکه بیشتر شیشه را
می جنبانند پس بر کوبه که سخت بافته نیک
بپالایند و صاف نمایند و بنهند تا صاف شود پس خشک
کنند آن زعفران اسرب باشد باب شانزدهم
در معرفت حقیقت لبن العذرا و لبن الخنزیر مشتمل

بر دو فصل است فصل اول معرفت لبن العذرا آنست
که بستانند مرتک یعنی مردارسنگ و نیمکوب کوبند
و ببیزد و در دیگ سفالین کند و یک کوزه سرکه
سفید که سخت ترش باشد در او ریزد و آنرا
بجوشانند تا دو سه جوش بخورد پس در شیشه کنند
که سرش تنگ باشد و سرش استوار کنند و در میان
سرگین اسپ تر نهند و بهر هفته یک مرتبه
سرگین بدل کنند بطریق تعفین که مذکور شد تا آب
تا برسد و علامت رسیدن او آنست که همچون برگ
زرد شود یا سرخ همچنین سیماب و آنرا با سرمه بیامیزند
همچون شیر سفید گردد این است صفت لبن العذرا
که در صنعت هر جا که ذکر کنند بکار برند فصل دوم
در بیان معرفت لبن الخنزیر آنست که برآوردن
روغن خایهٔ مرغ پس بیارد بیضهٔ مرغ بقدر سی
عدد گرفته او را خوب جوش در آب داده سرد

نمایند

نمایند بعده سفیدی دور کنند و زرده را بستانند
و همه یکجا کرده بعد از آن بیارد زیره بنهکره کبود
صحرائی بقدر ربع سیر بعده در قدغان آهنی اندازد
و بالای دیگدان جوش کند که غلیظ شود بعد از آن
زردهٔ بیضهٔ مذکور را در او اندازد و کفچه محکم زند
تا وقتی که روغن برآید و آن روغن هم فرو رود
و باز کفچه زند و باز روغن برآید باز فرو رود باز
کفچه زند باز روغن برآید آن وقت قدری دارچینی
و عاقرقرحه و قرنفل باریک سوده سوار غوص بالای
روغن بپاشد و جمیع ثفل را در بهان کرباس یک کناره
کرده از کفچه زور داده فرود آرد و بیج کرده نگاه
دارد و بر خوبیج گرم تا که سرد شود باحتیاط
تمام محافظت کنند و بگذارد تا در کار صنعت
بکار آید دیگر فائده آنست که اگر کسی مقدار
نیم حبه همراه برگ تنبول هر روز بخورد سیت

وجهوله و سینبات را دفع نا زد و اگر همیشه
مداومت نماید موی سوی بر آید و سستی ذکر را
پیچه با برگ مذکور کنند دفع شود باب سیزدهم
در معرفت حقیقت غوص و طرح کردن و
تقویت دادن اکسیر کم نور را مشتمل بر سه
فصل است فصل اول معرفت غوص آن است
که اکسیر چنان پخته شود که دارو بود که در حال
انداختن در اجساد فی الفور فرو رود و چنانکه
همه اجزا برسد در ظاهر و باطن کوتاهی نکند
آنچه عمل باشد در ظهور آرد فصل دویم معرفت
طرح کردن اکسیر آن است که انداختن اکسیر
در اجساد و ارواح باید که آن اکسیر را در پارهٔ
کاغذ گرفته و بپیچند مثل پوری یا غلوله کرده با موم
گرفته هرگاه که جسد در گداختن آید و گردش بهم
رساند این اکسیر بسته را در آن انداخته

دو

دو سه مرتبه حرکت دهد و بگرداند آنزمان تمام اجزایش را
بهم رساند و اگر همین طور یکمرتبه بیندازد در تمام
اجزا بهم نرسد و اندرون و بیرون نمی رسد از این سبب
ناقص می ماند و اگر اکسیر شمسی بود در ورق طلا
بپیچیده اندازد و اگر قمری بود در ورق قمر پیچیده اندازد
اگر در آن وقت ورقها موجود نباشند کاغذ بهتر است
و طریق معمول چند در عمل آرد فصل سیوم در بیان معرفت
تقویت دادن دارو ها و آن آن است که اکسیر
پخته باشد که از بهر این صناعت ساخته باشند
و آن دارو قوت نداشته باشد که اندرون این جسد
فرو رود و خواهد که او را تقویت دهد پس بسایند
گوگرد زرد و اشک و قلیا از هر یک بهره یعنی برابر
و جمله را با آب بپزد و بپالاید و قوت بخشند بعد از آن
عمل کنند درست آید باب چهاردهم در معرفت حقیقت
برآوردن سیماب از شنگرف آن است که باید بازباره

کشته را زنده کنند طریق چنین است که
باب لیمو تا یک پهر کهرل سازند و بیارند دو
ظرف اسحال از گلی که لبهای هر کدام بر یکدیگر
بچسپد و اگر برابر نباشد هر دو را بر سنگی سائیده
برابر سازند که راه بدر رو و باد و بخار نباشد
و در میان این چنین ظرف کرده بگل حکمت
گرفته آتش کر روح خالص بر ظرف بالا تصعید
خواهد شد برآوردن سیماب این است اما بر
آوردن سیماب از ابرک آن است که عمل
برآوردن پاره از ابرک اسرار غریبه است
طریق آنست که سرب محلول ده جزو باب
ساجی حل کرده باشند طلق سیاه پنج جزو
که بآب سجی گداخته باشند هر دو را در جائی کنند
و آب ساجی بر سرش کنند و صلایه کنند تا هر دو
باهم دگر بیامیزند و اقراص گیرند پس در کرپاس

بعطر

سطبر انداخته بقوت تمام بیفشرند تا آنچه
صاف بیرون آید و آن زیبق صاف و روشن
باشد نقل از حکیم حیدر علی دستور محلوب کردن
طلق باید که در آتش سرخ کنند و در آب منطفی
نموده بکوبند تا ریزه شود پس در کیسه کرپاس
مستحکم کرده سنگ سخت ریزها بقدر فندق
نموده اضافه نمایند و کیسه را بقوت تمام بدست
مالیده و آب گرم با آب طبیخ باقلا بیفشارند
تا شبیه شیر از کیسه تراوش کند آنگاه نشیند
او را خشک نموده استعمال نمایند نوع دیگر محلوب
کردن طلق باید که ترب را سوراخ کرده مثل
انبوبه جوف او را خالی نموده از طلق محلوب
جوف او را مملو ساخته دهن انبوبه را به پارهای
ترب مسدود کنند و در سرگین تازه ۳ روز بگذارند
پس محلول او را آب سفید مثل شیر نمایند انجماد

است **نوع دیگر سیماب عملی** از اسرار غریبه است
بیارند سوب محلول که با آب ساجی حل کرده باشند
ده جزو طلق سیاه که بنجاس کداخته باشند
و هر دو را در ظرفی کنند و آب ساجی بر سرش
افزایند و نیکو صلایه کنند تا هر دو بهم آمیزد
و امتزاج گیرد پس در کرپاس سطبر صاف نمایند
زیبق بیرون آید از معدنی فرق نتوان کرد و
در عملها بکار آید و سیماب ابرک را اهل صنعت
ورث گویند و این سیماب فی نفسه قایم النار است
و هر چند این سیماب را با سیماب دیگر بیامیزند هرگز
نشود هر دو علیحده باشند و کره وکره نشوند

فصل دوم معرفت بر آوردن جسد خراطین

و غیره آنست **جسد خراطین** یعنی بر آوردن
مس از خراطین یعنی در هندی کینچوه نام کرم است
اگر از زمین سرخ باشد بهتر بعد پس بستانند خراطین

مذکور

مذکور بقدر یکمن تر آنرا در روغن ستور سحق
نمایند و در کتیره و بهیره هریک دو سیر و تنگار
دو سیر و بهوره بیر و زرد چوبه هریک یک سیر
و شهد خالص شش سیر در رو در آرند و جمله را یکجا
کرده بدست بمالند محکم خمیر سازند چندان قرص
مثل کلوچه کنند و کوزه کلان در آرند بدانکه بدم
سخت بد مند از انگشت سخت لیکن از انگشت
بسیار ته و بالا کرده آتش کنند بلکه پنج شش
سبد باشد از انگشت بهوک میسر آید بهتر از همه
تا چهار پاس بگذارند بعد از آن از و دانها مس
بر ریزد و اندر خاکستر چون آتش سرد شود آنهم
خاکستر را از آب بشویند و دانها را بگیرد بعده در
بوته نهاده از بوره داده گداز کنند چرخ خورده
قرص مس بر آید بکار برند **نوع دیگر جسد بر آوردن**
از خراطین بگیرد خراطین از گل سرخ چندانکه خواهد

در و یک سبو پر کنند خراطین تر و بالاء آن شیر
بق پر سازد و سبو را بعده بر دیگدان نهاده آتش
کنند تا که جمله بسوزد و همچو خاکستر شود بعد از آن
کوکل خوردینه و تنکار و چبه سرخ و سرشف و قند
سیاه کهنه و عسل خالص و پشم شتر یا میش
و روغن بقر و بلیله و آمله همه یکجا کنند و از و
مقل دانکیس و باقی هریک ده و نیم درم و
شنی رهم ده و نیم درم اینها همه را یکجا جمع کرده
بکوبند و بیبیزند و با خاک خراطین مذکور مخلوط
کنند و بعده سرگین گاو جمله را یکی کرده مالش داده
چند پاچک کنده و تنک کرده و خشک سازند بعده
کوی کنند مانند قبر مردم بعد از آن از چوب بهوک
یا غیر آن سخت جمع کرده و انگشت گرفته آن
چهک پاچک را در میان داده آتش فروزد
تا چهار روز وقتی که سرد شود از آن قبر جمله خاکستر

دکل

و گل زیر خاکستر از احتیاط کمال کرده بگیرد و آن را از
آب بشوید تمام کدورت دور سازد و دوا نهایی جسد
را بیرون آرد بطریق معمول کند عجب است **نوع**
دیگر بیارد خراطین از گل سرخ یا هر جا که پیدا
باشد هر قدر که خواهد و بدست آید او را از ماء
الحیوة که تو تنکی گویند که ذکا و صدر نوشته
مخلوط کرده یکروز رها کند در جای محافظت
باو نرسد بعده دیگر روز سه که با ریگ سوده
بر و پران غوصه در سرگین گاو و غیره آمیخته
پاچک سازد و خشک کند و جمع سازد وقتی که
گل مبلغ جمع شوند آنوقت بطریق بالا آتش
دهد بعده در آب بشوید و خاکستر و غیره دور کند
آنچه مس باشد مانند ریگ در ته آب نشسته
ماند آنرا خشک کرده با روغن و تنکار و عسل
ممزوج ساخته بگدازند و در عمل آرند و فواید

این جسد را البته راست لیکن با زهریات ...
کل را ازین بهتر دیگر در عالم نباشد مگر در خانه پادشاهان
بود واینچنین کار وعمل لایق پادشاهان است
کسی دیگر نیست که این را بکند ودر فصل متفرقه
براوردن جسد مذکور ذکر شده است کشیدن
جسد قمر نقره که مایه طریق آنست یعنی بستانند
سنگ بحری ده درم کوفته سوده وهمان قدر قند
سیاه انداخته خمیر کنند وقرص سازند و بعد از آن
بر سفال نهاده بر آتش بریان کنند تا بسوزد
و سیاه و سخت گردد فرود آورده تا سرد
شود بعده مسکه گاو شش درم و سهاگه
همان قدر سوده انداخته وانگبین شش درم
درهم مخلوط کرده خمیر غوص در بوته کنند ومعا
سازند و مهر محکم کرده چنان سازند که ازو
دود و بخار بر نیاید بعده در کوره آتش بدمد

تاکه

تاکه گداز شود پس سرد شود بکشند بعده واز
کلان کرده جسد را ریزد وجمع کنند وباز دیگر بوته
سازد وبایک مرتبه بسیار بهمین منوال بکنند وازو
هرچه خواهد عمل بکند وکشیدن جسد از پر طاوس
وجه اینست بستانند پر از دُم و گردن وغیره که
رنگ زنگاری داشته باشد بعده نوک پرها
یعنی بیخ او دور سازد وباقی را گرفته پارچه کنند
بمقدار یکوجب بلکه کمتر باشد بهتر آنرا از سهاگه
سوده در عسل آمیخته پرها را مخلوط سازند ویک
شبانروز نگاه دارند بجای نیک که موریچه نرسد
تاکه خشک گردد بعد ازان در تغار یا کوزه
بسوزند وقتی که تمام سوخته خاکستر شود از دست
بمالد در آب واز آب بشویند که تمام خاک کدورت
برطرف شود وآنچه جسد مانند زنگ زیر آب
ته نشین شده باشد آنرا بگیرد وآب را از الاقه جدا نشده

تمام دور کرده بگیرند و خشک سازند و بعده ماء
الحیوة داده بگدازند و در عمل بکار برند **و بر**

آوردن جدا از توتیا سبز طریق آنست

که بیارد برگ رائسن کوفته شیرهٔ آن بگیرد
و نیله توتیه را میده کرده در شیر مذکور کرده دو روز
نگهدارد بعد از آن در بوته سهاگه داده بگدازند
مس جدا شود بگیرد و بکار برد **نوع دیگر بیارد**
توتیا سبز فرد اعلی باشد باریک آس کرده پارچه
پز نموده بعده در آوند آهنی کنده و صاف اندازد
و فرش نماید بعده ترپهله همان قدر یا کم و زیاده
باریک کوفته و بیخته و بالای آن لحاف نماید
و از آب آهسته اندک تر کنند و چهار
پنج روز تر نگهدارد بعده از آب بشوید آهسته
تمام مس ته نشین خواهد شد و آنرا در اند سهاگه
داده بگدازند باهمین را بکار برند چنانچه در عمل گفته

نوع

فرمود
آقای آمیرزا محمود صاحب
سرب ... ملغمش
... دارا ...
... را با آب ...
... کنند تا دو روز
... شود بعد ...
... قمر ...
قمر ...
...
در ... از ...

نوع دیگر بیارد توتیا سبز فرد اعلی باشد سائیده
و پارچه پز نموده بعده ترپهله همان قدر باریک
سوده در آب صبر تر خمیر ساخته در آوند آهنی
چنانچه صدر گفته در رو دیوار از خمیر ترپهله کرده
میان توتیا مذکور انداخته فرش نماید و بالای
آن اندک صوف ترپهله اندازد و لحاف کند بعد از آن
از آب صبر تر کنند تا چهار پنج روز تر بدارد و جای
محفوظ نگاه دارد الصباح با آب بشسته
پاک کند پس تبرهٔ مس ته نشین در ظرف
آهنی شده باشد بستانند و بکار برد در عمل سرخ
نار بهتر است از دیگر **نوع دیگر بیارد توتیای سبز**
هر قدر که داند او را پارچه مانند جوز کرده در روغن
کنجد خالص یک شب تر کنند و بعده برآورده
سوی سرعت بالا پیچیده در موش انداخته در آتش
آخگر بدمد تا اندک سهاگه بعد سرخ شدن [illegible]

کذارد دیگر بیا که اندازد تا چرخ شعلها مس برآید و
بکار برد و یا اگر آب گرم در آوند آهن صاف پر کرده
بالای آن آب توتیای سبز را باریک سوده بپاشد
تمام مس ته نشین خواهد شد یکشبانروز رها کند
که تمام برآید بلکه زیاده باب نوزدهم در معرفت
حقیقت کشیدن ستها و روغنها مشتمل
بر دو فصل است فصل اول معرفت کشیدن ستها
آنست کشیدن ست سنبل الفار طریق آن است
اگر کسی ست سنبل الفار را ته نشین و قایم نرد هوم
خواهد شد در فصل حلال قمر باید دید طریق آن
کشیده در عمل خود بکار برد ولیکن ست سنبل
از قسم ادنی عمل بالکس کم نرد هوم و قایم نه بست
ته نشین باشد پس بیارد سنبل سنکهیا در شیره
لیمو کاغذی تا چهار پاس کهرل نماید بعد از آن
بقدر کنار کولی بسته در شیشه مطین بگل حکمت

انداخته

انداخته و دهن شیشه مهر سلیمانی کرده بسته در بالو
جنتر چهار پاس آتش کنند یک پاس نرم و دو
پاس آتش کچی و یک پاس تند تر که جه سفید
مصعد شده بر کردن شیشه بطریق شکوفه برآید
نوع دیگر سنبل الفار ته نشین بود الا قایم نرد هوم
نباشد بیارد سنبل سنکهیه نیم سیر و یکروز در
نمک سنگ کهرل نماید و دیگر روز در شیره زقوم
یعنی سیهند و یکروز در شیره لیمو کهرل کرده در
شیشه که گل حکمت گرفته باشند و خشک
بکنند و دهن شیشه را از مهر سلیمانی بسته در
بالو جنتر چهار پاس آتش کنند و بعد از آن
سرد کرده بدر آرد قدری چوب میش که بهندی
بهیتکونیه و نیم پاو تخم ارنڈی و شیره لیمو داده
چهار پاس دیگر با این دو چیز کهرل کنند و در شیشه
بدستور صدر کرده چهار پاس آتش دهد و با همچنین

دربیه میش وتخم ارندی وشیرهٔ لیمو بطریق مذکور
سه کهرل کرده تا سه شبانه همین عمل کنند سنبل ته
نشین کردد و می شود قابل حملان اگر کسی خواهد
که یک ماشه ازین بر یک توله مس منقا طرح کنند
وآن مس را با نقره جوره سازد یعنی حلّ بکار برد
کشیدن هرتال آنست که اگر کسی هرتال را ثابت
بکند طریق آنست که خواهد سیر هرتال زرد برنگ
نارنجی صاف براق ته نشین قایم النار زرد بهوم
مطلب دارد طریق آن کشیدن در فصل اکسیر آ
قمر باید دید که درانجا ذکر یافته است که در عمل
خوص بکار برد لیکن از قسم ادنی در عمل احقر که زرد بهوم
وقایم نیست وته نشین نباشد پس بیارد زرنیخ
زرد بغدادی یعنی هرورقی هر قدر که خواهد اورا
سحق کنند وصابون باوی مساوی سحق نموده باهم
دردیگ اندازد وسر دیگ را بپوشد ویک شب

تشویه دهد ومراد از تشویه این است که دخاکستر
گرم بدارد بار صابون یکسر سحق کنند وتشویه
دهد تا سه مرتبه چنین کنند بعد ازان با صابون
بهم احسان آس کرده در دیگ اسال که بگل حکمت
گرفته باشند باندازد ودهن اورا بگل حکمت
محکم گرفته ودو پاس آتش نرم کنند ویک پاس
آتش بجری ویک پاس تندتر کنند بوقت شب عمل کنند
که تمام جسد یعنی ست تصعید خواهد شد مانند ریگ
درخشنده بعد سرد اورا بگیرد وبکار برد **ست ابرک**
که به هندی کشته گویند باید که نخستین ابرک
سیاه را درمیان هاون بسیار بکوبد وبعد ازان
وزن نماید وهمان قدر تخم اشالی که بهندی پُسته
گویند داخل ساخته باهم آمیزد ودر کیسه پارچه
کنده دو توله با نصوی جوتار کرده اطراف او یعنی
راه اورا بدوزد ودر تغار های آب انداخته کیسه

کرده اطراف اوسعی بدستها بروز تمام بمالد و بیفت رود
بلا انفصال که جوهر سفیدها از وجدا شود آنرا
فراهم آورده نگاه دارد که جسد منجمد شد بعد خواه
نشست آب بالا صاف زیرد و آنچه باقی مانده
از لاقه نمدی بکشند و رسوب او را بستانند و خشک
سازد و این را محلوب گویند و بالا هم ذکر شده است
و بعد از آن وزن نماید و چهارم حصه این دوای
نوتنکی که مردانه جز واست با او داخل ساخته
قرصها مثل کلچه خورد کنند و بوته از گل حکمت تشکیل
کنند و ی غله ساخته خشک نموده و در میان آن اول
انگشت بچینند و بگسترد و بعده قرصهای مذکور
بچینند و باز بالای قرص انگشت بچینند همین طور
تو بتو قرص و انگشت بچینند و بالای هم انگشت
دیگر بگذارد و آتش کرده بدم نیکنال بدهد تا وقتی
که آتش بیفسرد و سرد کرده دانها جدا و ستاند

واک این دانها جدا ابرک را نیها که داده در
بوته کنند و در آتش بدهد که بگردش آید و قرص ببندد
این است ست ابرک و فایده که ست ابرک کرده
تولا این باشد با پنج تولچه گندک آمله سار مصفا
داخل کرده ست مذکور را براده ساخته یکروز
تمام باب لیمو کهرل نمایند بعد از آن در دو قدح
بگل حکمت گرفته و انداخته در گودال برابر
گجپت آتش بدهد ۳ مرتبه که بسیار سود مند
بود خوردن او جهت قوت اشتها و غیره اگر
از ابرک سفید ست برابر ندهی شود لیکن قراری
نباشد

فصل دویم در معرفت حقیقت کشید روغن موی سر آدمی و غیره جهت قایم و ثابت سیماب و غیره

و مشمع شنگرف از بهاو نه وجوه
و غیره طریق آنست کشیدن روغن موی آدمی
بستانند موی جوان که در و سفید نباشد که از نابالغ

باشند واز عورت نبود هر قدر که بدست آید از غش
وخس پاک کند بعد آن را بشوید و را بصابون
وخشک کند بعده بگل و بازاز سفیدی صمغ و باز
بسرکه تند بعده بعسل بعده باب گرم بعده باب
شنخار بعده باب صاف کرم شسته وخشک ساخته
بطریق همین سه مرتبه کرده خشک غوطه بمقراض
باریک غوطه بقدر دو نیم سیر بخته اگر اکسیری
کم زیاده بود مضایقه ندارد لیکن همان قدر یک
شیشهٔ کنده وگردن دراز باشد و لولودار او را
گل حکمت ساخته خشک سازد بعد ازان در آن
موی مقراض مذکور پرسازد و بطور سخت و در
گلوی یعنی دهن شیشه ریزسیک جاروب بانس انداخته
مسدود ساخته موافق ضابطه بعد ازان بیارد
دیگ مات گلین او را از گل لیپ سازد و خشک
نماید بعده یک کناره پائین نصف و بن نصف

گردانی

سوراخی کند و برابر سوراخ ریگ باریک پرکند
و یک طرف که سوراخ ندارد زیاده کند و بالای
آن شیشه پرموی را گذارد و گردن تمام شیشه
از سوراخ برآرد و باقی مات از بالو پرسازد وکج بدارد
ودهن مات مذکور چینی داده مسدود و محکم کند
و شیشه واژگون بود بعده بر دیگدان مانند
بهتی ساخته بالای او بگذارد و دهن یعنی گردن
شیشه یک کناره دارد و بعده ازان زیر او آتش
تند و سخت کند و زیر دهن او شیشه یا پیاله
چینی و غیره گذارد که روغن درو بچکد و تا وقتی
آتش بکند که تمام روغن برآید و از چکیدن بماند
اما بطریق لولوی انبیق در مقابله داده استوار
نموده بکند بهتر بود و اگر در قرع و انبیق عمل کند
انسب است در آنجا جنس ذکر شده است و چون از
چکیدن بماند آتش برآرد و سرد کند و این روغن

ثابت و قایم کند سیماب را و بیا رجا بکار آید و رنگ
دهد شمس کم عیار را و نرم کند اجساد سخت و بهونگ را
کشیدن روغن سم اسب و طریق آنست که بگیرد
سم اسب جوان فربه و ریزه ریزه کند و از
آب گرم و بگل و صابون و سنگ رو باز از آب
صاف گرم خوب شسته اندک خشک نموده در شیر
میش تر کند تا ۳ شبان روز بعده براورده
بطریق روغن موی که صدر گفته است بکشد
جهت ثابت و مشمع شنگرف می کند **کشیدن روغن
بیضه زرده مرغ آنست** که روغن زرده بیضه
جهت کار صنعت بکار آید و صفت آن در بین
الخنزیر نوشته است در عمل آرد و بکار برد **کشیده
روغنها از تخم بله و دها توره یا از تخم های
دیگر و از پوست ها و تخم ها هر که داند روغن**
کشیدن و آنها را با شیر یا شیره و غیره که مناسب

او بکنند

او باشند ۳ شبانه روز تر نموده در بیتال جنتر
یا از جبا تر دیگر مانند موی که صدر نوشته
است روغن بکشد و بکار برد یا بطریق شیشه
منکوس بر آرد می بر آید **عمل روغن زرنیخ** از
نسخه میر احمد لبتا ند زرنیخ بغدادی چندانکه
خواهد و آنرا صلایه کند با شیره لیمو تا زرنیخ هست
و یک روز سحق و تنقیه دهد در آفتاب پس برابر
این زرنیخ روغن گاو سنجیده هر ۳ را در شیشه
کند و بعد از آن کرباس را به سفیده بیضه مرغ آلوده
کرده باشد در و شیشه گیرد پس یک گز چاه
در زمین بکاود و نصف چاه پر از سرگین گاو
کند و شیشه را بنهد و نصف دیگر را باز از سرگین
پر کند و بعد از آن آتش در سرگین زند یک شبانروز
بدارد پس آنرا بیرون آرد و بر طبق ریزد سیاه
بیرون آید تا ۳ نوبت یا چهار نوبت عمل کند

عمل شنگرف رومی کرده

وبخار دبرد باب بیستم در معرفت حقیقت شنگرف رومی و ساختن برنج دمشقی و سرکه وغیره مشتمل است بر سه فصل فصل اول معرفت شنگرف رومی آنست بیارد دوازده جزو سیماب

وهشت جزو گوگرد مصفا و پنج جزو نشل باهم کهل کنند و بیارد قرابه یعنی شیشه سطبر از شیشه ها دیگر و آن شیشه را گل حکمت بگیرند و محکم اندابند و خشک سازند و این را دران شیشه کنند و بشورانند تا بهم یکی شود و بعد از ان پنج جزو و زنگ سرخ یعنی شنگرف بسایند و در شیشه اندازند و بشورانند که جمله آمیزد بعده سر شیشه بسریش و غیره استوار کنند و خشک سازند و بگل حکمت بگیرند پس بیارند دیگ بزرگ و ریگ درو پر کنند و شیشه را در میان او فرو برند و سر دیگ بگل حکمت استوار سازند و خشک کردانند و

بردیگدان

بردیگدان استوار کنند چنانچه اثر آتش از هیچ طرف ظاهر نشود و تا یک پاس آتش نرم کنند و پاس دیگر بحد اعتدال و دو پاس دیگر آتش سخت تر کنند بعد آن سرد سازند و شیشه را از دیگدان بیرون آرند که جمله اخلاط مصعد گشته شنگرف رومی شده بلا مثال برآید و اگر ته نشین شده باشد و نرد هوم قایم باشد بهتر و الا نه باز سوده بطریق مذکور باز آتش دهند بطریق صدر تا وقتی که ته نشین شود و مصعد نگردد و اول بار که پخته است او هم بسیار جا بکار آید نیکو نگهدارد نوع دیگر ساختن شنگرف رومی بیارند سیماب منقی دوازده مثقال و زرنیخ سرخ بغایت سوده دو مثقال و گوگرد مصفا دو مثقال و همه را با یکدیگر کهل کنند و در کهنه اندازند و تنوری بتابند و آتش ازو بدر کنند و خفته

پخته در تنور نهند وکاسه را بروی کذارند وسر
تنور محکم بندند وروز دیکر سر تنور کشایند و
کاسه بر کیرند شنکرف شده باشد بغایت سرخی
واکر در شیشه کنند دود در و بپیچد و سیاه شود

نوعی دیکر ساختن شنکرف از طور دیکر مجرب

بیارد زیبق مثقال دانکسیر وکبریت دانک
سیر وسرب مثقال دانک سیر اولا سرب را
برکالهای تنک کنند وزیبق را درین بر
کالها هردو طرف طلا کنند ودر آفتاب کرم
کنند وزیبق دیکر طلا کنند چنانچه تمام زیبق
در برکالهای سرب در آید بعد ازان هر چهار
چیز را یکجا سحق محکم کنند تا همه یکجا از سحق یک
ذات شوند بعد ازان سیاه خواهند شد در شیشه
محکم کل حکمت انداخته وسر شیشه مهر محکم حکمت
کیرد وسر شیشه استوار کنند ودر دیک نهند

واز ریک

واز ریک برسازند وبر دیکدان بنهند موافق
دستور بالا بعده دوازده پاس آتش در
بهتی کنند وبکذارند تا سرد شود وشیشه بشکنند
شنکرف در کلوی شیشه کرفته شود اورا بستانند
بعد ازان سرب را یکدو بار دبکدازند که شنکرف
شود بکار برد **ساختن سرنج یعنی سندور** که
بهندی کویند چون سرب منقار را با کوکرد بسوزانند
سرنج شود بغایت لطیف **نوع دیکر با قلعی وسرب**

در تابه سفالین بر روی کوره کذارند وآتش نی
وخاشاک کذاشته بران پاشیده با آهن وکفچه
آهنی هم زنند تا سرخ شود وهر چند آتش بیشتر
دهند سرخ تر شود وچون بعد ازان اندکی سرخی
اورا در دیکی کرده بر روی کوزه کذارند وآتش
در اطراف وتحت او برافروزند بغایت رنکین
می کردد **نوع دیکر ترکیب سندور** بکیرد پخته

تمام بیل مع برگ وشاخ پخته وخشک کنند کوفته
میده سازد و بستانند شیشه تفنگ هر قدر
که خواهد در کوزه گلی انداخته در زیر او آتش
بپات و بالجی کنند مرکردانیده باشد واندک
اندک میده مذکوره را انداخته واز چوب پنج
کیکوار یعنی صبر و یا پنج دهاک مرکردانده
باشد تا چهار پاس که سندور اعلی بر می آید **نوع**
دیگر بیارد سرب منقا هر قدر که خواهد در پیاله
محکم دوازده پهر آتش قبول کند دران انداخته
بر دیکدان گذاشته با چوب حنا یا انار اگر حنا
نباشد ازان چوب باید و اخرالامر پنج صبر
یا دهاک هر چه بدست آید هر چهار یک موجود باشد
از و باید سخت تر آتش که از چهار چوب مرکب
باشد واز شوره قلمی دو آتشه یا سه آتشه او را
سائیده اندک مریخته از چوب ها مذکور ساید

تاسرخ

تا سرخ شود و آتش دوازده پهر کرده بغایت سرخ
می آید و اگر ازین یک حبه بر نقرهٔ خالص طرح
کنند نقره را صبغ دهد و در آخر فصل نوشته
شده است **ساختن اسفیداج قلعی** بگیرند
قلعی منقا هر قدر و در دیگی گلی که سرخ رنگ باشد
در وی کنند و پارهٔ نمک بر سر او کنند و بر آتش
نهاده از کفچهٔ آهن سحق کنند یا از دیگر آلت آهنی
باشد تا که از ارزیز هیچ نماند همه خاکستر گردد بعده
پارچه بیز کرده در کوزهٔ کو کنند که بگل حکمت
گرفته باشند و در تنور آبگینه گران بنهند چون
بردارند سفید آب شده باشد و اگر خام مانده باشد
یک نوبت دیگر در تنور آبگینه گران باید بنهاد
تا آنکه سفید شود که در سفیدی نیکو می شود **نوع دیگر**
بستانند قلعی چند انکه خواهد آنرا در روغن کنجد
و ترشی دوغ هفت مرتبه سرد نماید بعده در تیجه

از سرخ سبو انداخته با کفچهٔ آهن مالش دهد و بالای
آن کشنیز خشک اندک اندک می ریزند و باید
و بدستور صدر تا که تمام خاکستر گردد و بعده همه را
یکجا کرده بالای آن یک شرابهٔ سرخ واژگون داده
زیر آتش تند کنند که سرخ گردد بعده سرد نماید
بعد ازان از پارچه کرده در جعفوات بی روغن
خمیر سازد بعده در دو جبس سرخ قرص بسته
بدارند و بالای سرپوش داده گجبت سخت بدهند
تا مثل آهک گردد وزن خود برقرار ماند بکار برد
و اگر این را ماء الحیوة داده زنده کنند کشته و
زنده نماید برای عمل حملان بکار آید و فایده
دیگر آنست اگر کسی را از گرمی یا آتشک سوزاک
و بر مبوشخ باشد با سه چندان مصری آمیخته
یک ماشه بالصباح شیر نخورده مفید است و اسرار
عظیم دارد اگر با پوست اجواین یا از پوست

درخت

درخت پیپل بکند در عمل آرد لیکن اثر گرم
دارد برای سردی مفید است **فصل دویم**
معرفت ساختن برنج دمشقی وغیره آنست
طریق دمشقی آنست بیارد نحاس صنقا چندانکه
خواهد و ریزه ریزه مثل بتره سازد بقیاس درمی
و هرچند ریزه تر بود بهتر باشد و بیارد ربع نحاس
سنگ بحری بتری ساخته دارد که پشت او زرد باشد
و خوب باید بعد ازان آنرا با روغن بجوشد
یا قند سیاه کهنه جلاب کرده لبریز کنند و مانند
نان قرص سازند و بر سفال کرده بر آتش بگدازند
چندانکه سیاه شود و سخت گردد پس از سفال
بر آرند و باید و ثلث این توتیا سوده
اندازند و برهم زنند پس بیارند بوته بزرگ
محکم براندازه ریزهای نحاس و دران بوته یک
یک ته بوتها ریزها بگسترند و ته دیگر ازین

سنک بصری بایدیکی ملحیف بچشند وبوته را بکل
حکمت کیرند ودرآفتاب نهند تا خشک شود ودر
کوره نهند وبا انکشت بسیار رودهای بزرک
بدمند ودرآتش قوی یک ساعت تمام بدمند حتی
جوهر نحاس کداخته شود وبعد ازان بیرون آورند
وسرد کنند این شبه دمشقی باشد ودر رنک با زر
مغربی برابر ودقیمت ده پانزده هم برنجی
بود واین را برنج دمشقی کویند وازین دوات
هرکونه که خواهد بزنند نوعدیکر بکیرد چهار
جزو کوکرد زرد مصفا وبکدازد ویکجزو توتیا
سائیده برو فکند وبرصلایه نهد وبا یک جزو
نوشادر و۳ جزو نمک اندراند سحق نیکو
نماید ومس وارزیر بوزن یکدیکر وبریک درم
ازین دو درم ازان اخلاط بر نه وبکذار تا کداخته
شود وانچه اکسیر است یکدرم ازین برده درم مس
پاکیزه

پاکیزه باید نهاد برنجی آید بغایت نیکو ولطیف
شود نوعدیکر یکجزو جبت مصفا ودو جزو مس
پاکیزه وهردو یکجا بکدازند برنج عرفیاست ـ ساختن
سفیدروی یعنی کانسی بکیرد نحاس احمر چندانکه
خواهد ورصاص منقی منقی یعنی قلعی خالص ربع او
هردو را بکدازد وخوب آمیخته کرده که او سفیدروی
نیکو آید نوعدیکر سوزش مس منقی بکدازد ده مس
ودو من ارزیر بیفکند سفیدروی نیکو آید نوعدیکر
اکر سبز کند مس را بدانکه اکر مس را یکنیم من
وزن توتیا بدهند سبز آید واکر ثلث دهند زرد آید
واکر تنکی دهند سفید فصل سیوم دربیع موفت
سرکها بجهت کار صنعت طریق ساختن سرکه انکوری
آن است که بیارد شیره انکور ویا تاری وقسم آن
وآنرا از آتش نرم جوش دهد تا که چهارم حصه کسری
کم شود بعده جامه کذرانیده در مرتبان بابو

وغیره روغنی پر کرده در تابش آفتاب بدارد بعد
از دو سه روز در آوندها دیگر صاف کرده اندازد تا سه
هفته همین طور بکند باز جای پاک عوض نگهدارد
جای گرم و اندک نمک انداخته که اعلا شود هر جا که در اند
صرف نماید **ساختن سرکه شیره نیشکر سیاه** دستور
آن است بیارد شیرهٔ مذکور هر قدر که خواهد و او را بر
آتش نرم جوش دهد چندانکه مرد یک قوام آید چنانچه
از شیره پنج حصه کم شود بعده در آوند مذکور پر نموده
در آفتاب چهل روز بگذارد تا یک سال سرکه پاک شود
بمراد خود رسد فاما از چها نیده تاثیر بر خلاف
نشود بلکه بهتر شود و اگر ایام سرما باشد در زبل اسپ
دفن سازد که بر اعتدال خود بماند و گرنه تغیر شود و
شربت قند سیاه سازد وجه همین است الا بعد
هفته از قند سیاه تخم دهد بهتر شود و بکار برد **ساختن**
سرکه نهدی وجه این است بیارد برنج را در آب

بسیار

بپزد تا خوب مهرا شود مثل پیچ گاره پس آنرا از
پارچه بپالاید و صاف بکند و در آوند ابگینه ریزد
و چهل روز در آفتاب بدارد و یا بیاویزد که تیز
و تند شود و عجیب مرشد و این را سرکه هندی می گویند
و در زبان هندی کانجی می نامند **ساختن سرکه خرمای هندی**
دستور آن است بیارد خرمای هندی که آنرا املی
گویند هر قدر که خواهد آورده شیره یعنی شربت ازو
بستانند و در آوند مذکور پر کنند سر بسته در آفتاب
بدارد و بعد از سه روز در آوند دیگر بکنند تا چهل
روز چنین بکرداند از هر هفته از پارچه صاف کنند
و در آوند دیگر اندازد بعده در تصرف آرد هر جا که
کار افتد و اگر کار خوردن فرماید موافق مطلب خود
نمک اندازد و بکار برد **باب بیست و یکم در معرفت**
حقیقت تصعید و حل و عقد و قایع و افزون
عیار مشتمل بر پنج فصل است **فصل اول معرفت تصعید**

کردن آن است که آن با نواع است آسان تر
آنرا می نویسیم بستانند دو قدح که آنرا دیک آسال گویند
که لبالب آن برابر هم نشینند که هردو قدح موافق
هموار جفت شوند که دود و بخار از وصل بر نیاید
پس موافق هردو را بگل حکمت گرفته خشک کند و دیگ
دان برای آن قدح سازد که از هم جانب قدح آتش
برسد و دارو در دیک قدح کند و قدح دیگر بر بالا نهد
و نمک با سفیدۀ مرغ خمیر کرده لب هردو قدح بگیرد
چنانچه در میان لبها هیچ شکاف نباشد و بعد از آن خشک
کند و بعد از خشک شدن بر آتش دان گذاشته آتش
کند اما آتش نرم چنانچه اگر بر قدح بالا دست کند دست
بر آن بتوان داشت و در نیم قدح بالا سوراخی
کوچک کند و پارۀ پشم یا پنبه در سوراخ او محکم کند و
هر ساعت برون آرد و خبر بگیرد و اگر دارو بران
چسپیده باشد هنوز عمل تمام نشده است باز محکم

کند

کند باز خبر بگیرد پس چون دارو در آن نچسپیده
نباشد آتش بکشند چون سرد شود مهر بکشایند
و اگر خواهد نیک مصعد شود سه نوبت باید کرد
و اگر از نیز زیاده کنند بهتر و اعلا شود و باید دارو
در دیک کند تا از دیک ببرد و بر قدح بالا مصعد
شود و وجه آن هر چه ترکیب فهمیده خواهد شد
تصعید کردن سیماب طریق آن است که بیارد
سیماب منقا هر قدر که خواهد موافق وزن آن
از ملح بلور با یکدیگر سحق کند در دیک آب ال از گل
ساخته باشد چنانچه هر دو لب مستقبل با یکدیگر بود
و دیک زیرین را گل حکمت گرفته خشک ساخته
ادویه در وا اندازد و بالا واژگون نهاده چنانچه
دهن هر دو را وصل درست نموده که سر موی نگنجد
پس بگچ کسرو نمک و یا چونه با سفیده مرغ سحق
محکم کرده مهرا استوار کند و خشک نماید بعده بر دیگر

نهد و در زیر آتش نرم کند الا بشکل هیئت و دیگی
که بالا است برو جامه چهار ته را کرده به پیچد
و ساعت بساعت خبرگیران باشد که جامه خشک
نشود و اگر نزدیک خشک رسد و گرم شود و پارچه
تازه دیگر ته نموده تر ساخته سرد نهد و دیگی که بر
دیگدان بالا باشد بگل تر اطراف بگیرد و چون
آن گل خشک شود باز گل تر دیگ را اطراف بگیرد
یا او را از آب سرد تر کند همچنین شش نزده پاس
از آتش و جامه و گل خبردار پس بگذارد تا سرد
شود مهرا وبکشاید و سیماب که در دیگ بالا چسپیده
باشد آنرا از پر سخت بگیرد یا از کارد لیکن از حکمت
که ضایع نشود و فائده خوردن بسیار منفعت
دارد و طریق خوردن آن در نسخه طب شهابی ببیند
و در کار صنعت حاجت افتد بکار برد و اگر همین
طور سه مرتبه بکنند بهتر و اعلی شود نوع دیگر تصعید زیبق

طریق

طریق آن است که بشناسد سیماب را بار که بهندی
ونهیده خفت گویند چنانچه در تنقیه ذکر شده است
گرفته با نمک سنگ مد برابر کهرل سحق کرده ریخته و در
شیشه کرده مهر خوب خشک ساخته با آتش نرم مصعد
سازد نوع دیگر طریق تصعید سیماب آنچنان
بگیرد سیماب منقا را با نمک سنگ مد برد در دیگ
آتش کل تصعید نماید پس طریق آن است که دو
دیگ از گل محکم سازند مثل کنند وی غله اندیم
آنهم محکم گرفته از آن گل بکنند دهن هر دو فراخ واثر
باشد و از ارتفاع و عرض و طول و عمق دیگ
هر دو مساوی بود بقدر یکنیم وجب باشد
زیرین و بالا از زیرین زیاده بود و دهن هر دو
مقابل و برابر و مساوی باشد اندهن و شکم
و ته درست برابر بود و دهن هر دو چسپیده
باشد که دم و بخار از میان برنیاید همچنان وصل محکم

سازد دیگ آب آنرا کوبند پس دیگ زیرین
را بگل حکمت گرفته خشک سازد ها دویه در دهانه خفته
دهنه هر دو را از مهر محکم بدستور صدر خوب بسته
نمایند که نم و دود بر نیاید و سر موی راه نیابد
که سیماب پریده نشود و محنت ضایع نگردد
و همه مصعد شود بعد ازان دیگدان موافق
هفت بطه مانند بخچه کنند که دیگ بالا را آتش
نرسد بعده آتش نرم کند اگر دست بر دیگ
بالا نهد بر آن دست تواند داشت و چهار پاس
آتش کنند یا دوازده پاس نهایت تا نزده
پاس آتش اعتدال کند تا تمام مصعد گردد و باز
تر بدستور بالا در عمل آرد و بعده سر مهر بکشاید
و آنچه بالا چسپیده باشد همه را بطرز معمول بگیرد
و اگر همچنین همان سیماب با ۳ نوبت بلکه
زیاده کند بهتر و خوب اعلا شود **تصعید کردن زرنیخ**

اکر

آن است که احوال آن درست باید دید و دستور
سیماب در دیگ آب اجرا بر آیند و طریق تصعید
زرنیخ جهت ترکیب رس مانک چنان است
نخستین دیگ گلی از گل کلال ترپسی بهر و نکم
وته بقدر یک وجب باشد و گل مذکور بطریق گاو
دم هر طرف بکند بکند یکی هاندی به چسپاند آن گل را
چنانچه دهن او تنگ تر شود و بالای آن گل ورق ابرک
بچسپاند و خشک سازد بعد ازان بیارد زرنیخ
طبقی بقدر یک سیر و در میان آن هاندی فرش سازد
بعده بیارد ریگ باریک و سفید که آنرا بالو گویند
بقدر نیم انگشت بالا بهر تا لا فرش نماید و چنی
مذکور را نیز گل اندوده و ورق ابرک را بچسپاند و
خشک سازد بعده چنی مرقوم بالای هاندی کنند
دولبها و سه لپیت گل حکمت بگیرد دوبار چه
چنی را با هاندی متصل ساخته سر مهر محکم نماید که

جای برآمدن نداشته باشد و علی الاتصال دوازده
پاس آتش تند کند که هرچه جوهر زرنیخ متصاعد
شده بالای گل که بدو نهاده چسبانیده است و در
سطح باطن جفنه متصاعد خواهد شد بصورت
یاقوت دانهای خورد و بزرگ دران گل چسپیده [هاندی]
و جفنه متصاعد شده چسپیده هم خواهد رسید آنرا
بستاند و جفنه خواهد در موضع مُرصع بکار برد
واین صنعت بلا بزبان اکسیریان لجبیت جنتر
گویند منقول از قاف عاقل چند نوتی تصعید
نوشادر طریق آنست که بستاند نوشادر اورا
سحق کند باریک و در دو قدح تصعید کرده و وصل
گل حکمت محکم گرفته خشک ساخته بر دیگدان نهاده
دو شبانه روز آتش کند مصعد شود و هنر تصعید
آن است که مُهر چنان کند که وا نشود تا عمل باطل
نگردد تصعید گوگرد که سفید شود وجه آنست

بستاند

بستاند گوگرد پاک کرده کوفته در کیسه کند در میان
آهک بنهد چنانک اورا بپوشد و در تنوری که نان
پخته باشد درو بنهد یک شبانروز چون بیرون آرد
مصعد و سفید شده باشد و در هر ترکیب و هر عمل
که تصعید گفته است همان طور باید کرد و در عمل
باید آورد بدانکه ارواح زیبق و زرنیخ و کبریت
و نوشادر است و اجساد فلزات هفت گانه اند
و باقی هم احجار چون مرقشیشا و مغنیسا و توتیا
و نوشادر از نمکهاست وبدانکه روحها چنانچه
زیبق و نوشادر و غیره متصاعد می شوند و هم
نمی سوزند و کبریت و زرنیخ هم متصاعد می شوند
و هم می سوزند و طلق و جبین نه متصاعد می شوند
و نمی سوزند و بعضی از عملهای این فن گفته اند
که ما طبخ را اختیار کرده ایم و قومی گویند که ما
غسل را اختیار کرده ایم و گروهی گفته اند ما تصعید را

و محمد زکریا گفته اصل کبریت است که او را در عمل
شمسی بکار می برند و چون خواهند که در قمر بکار برند
محتاج می شوند بنه بیر زیاده و رزنیخ برعکس
این و بعض بالکل برعکس این حرف زده اند والله
اعلم **فصل دویم در بیان معرفت حل کردن** آن
است **که طریق حل و حمامات** آن یعنی تحلیلات
عمل بود که جسدها و غیره مثل آب شوند و حل
آسان چون خواهند که داروی را حل کنند
د ن بعضی کوب
بگیرند خمره سرفراخ و بقدر دو دانگ خمره
از سرکه تیز پر کنند و چیزی را خواهند حل کردن
درین سرکه معلق بیاویزند پس از آن که او را
باقی که باید تر کرده باشند در کتان یا پارچه ببندند
و باید که از سرکه دو انگشت دور باشد پس سر خمره
را بصاروج محکم کنند و کره خمره سرگین از اسپ
پر کنند یا کبوتر یا هر دو باهم آمیخته و هر صبح

وشام

وشام ۲ آب گرم بدین سرگینها می پاشند یعنی
چیزها باشد که در یک هفته و بعض در دو هفته
و بعض در چهل روز حل شود **دیگر حمامات** یعنی
آلات حل و آن بانواع است که آن حمامات
و آن بالفعل ضروری ۳ وجه **یکی حمام علیا**
دویم حمام سفلی سیوم حمام ماریه و هیچ نوع آسان
تر و سریع الحل تر از حمام ماریه دیگر نیست
که پیدا کنیم بستانند دیگی کلان سنگی یا گلی و آن را
با سرگین نرم یا گاو میش پر کنند و قاروره
حل در میان سرگین تمامت فرو برد چنانچه
قاروره هیچ پیدا نبود و وصل قاروره محکم
بگیرد تا رطوبتی از سرگین در وی اثر نکند
و در زیر این دیگ سرگین آتش نرم بکنند
از زبل خشک و در هر دو سه روز این آب گرم بر
سرگین بریزد تا خشک نشود مدت ۳۰ روز

اقل یا اکثر وازویهٔ لطیف تر بعضی زود حل
شود واگر قاروره برگیرد وحل نشده باشد
باید بهمین منوال قاروره در سرگین فرو
برد تا زودتر بکلی حل شود ودر همه جا روح عمل
بهمه طور که گفته باشد بران عمل باید کرد والله
این عمل حل خواهد شد **حل طلق** بستانند گاه خشک
وبجوشانند تا پهرا شود پس طلق را صفایح کنند
وآب آن بروی ریزند وبجا لنند تا حل شود **نوع دیگر**
از سرکهٔ هندی که از برنج ساخته باشند وصفت
او در سرکه‌ها ذکر شده است اگر خواهند که طلق را
حل کنند پس طلق را در قدحی حل کنند وآن سرکه مذکور
بروی ریزند و ۳ روز رها کنند محلول شود همچون آب
روان گردد **نوع دیگر حل طلق محلوب** بیارد طلق
محلوب یعنی دهنابه کرده در گوشت میش سحق
نماید بعد از آن بدارد که کرمها پیدا خواهد شد

بعده

بعده در کتوری آهن مصفا حل کنند حل شود واگر
آن طلق را در آب زاگ وعقاب سحق
کنند ومصعد سازند سرخ گردد **حل خراطین**
پس خراطین را کوفته در ظرفی کنند وبرو
نوشادر شوده برافشانند آب شود واین
آب در بعضی چیزها بکار برند چنانچه عقد
زیبق بجنبند وعمل نماید وجسد سرخ وسیاه
وغیره بعمل سفید کرده اند **نوع دیگر** بگیرد نمک
بول ونمک شنجی رو آهک ونوشادر بوزن برابر
وترکن با آب عقاب ودر وحل کن واین املاح را
ومفطر کن وهرچه خواهد در وحل کن که حل گردد

فصل سیوم در بیان موقت عقد کردن واحوال آن

طریق آنست که عقد بانواع است اما آنچه
آسان تر است بیان می‌کنیم خواهد که چیزی محلول
را عقد کنی باید که آن محلول را در قاروره گل

چون

حکمت گرفته وخشک ساخته بعد ازان که سر
قاروره را با آهک وسفیدهٔ مرغ محکم کرده باشی
پس باندازهٔ آن قاروره در زمین گوی بکنی
وآن قاروره را در اندرون آن نهی وبجای ک
انباشته کنی واندک آب بران خاک ریزی وآهسته
بر آن پای نهاده محکم کنی تا قاروره نشکند
وبقدر سرگین خشک بر آن ریزی وآتش
زنی تا سرد شود پس برون آرد وتجربه کند
وطریقش آنست که اندک زان معقود
بر صفحهٔ مس نهد بر آتش تافته باشد وسرخ
گشته واگر آن معقود را بر آن صفحه بگدازد
وروان شود ودود نکند تمام است والا نه عمل
را مکرر کند **نوع دیگر عقد سیماب** چون سیماب **قسم القارا**
با شیرهٔ کتائی خوهد چهار پاس آتش دهند
بسته شود **نوع دیگر** بیارد دو ونیم شکوفهٔ انار

دیا سه

دیا سه ونیم گل انار نیم شکفته وسیماب یک سیر
شش پاو بالا باهم آمیخته در هاون تا یکپاس
کهرل نماید که در یکپاس بسته می شود سفید درخشنده
نوع دیگر عقد سیماب عمل بالکشن بیارد کهرقی
سفید گل که گل وسفید می باشد وبسیار نمی
شکفد وشیرهٔ او بستانند وسیماب را چهار پاس
در شیرهٔ این کهرل کنند سیماب منعقد شود وغلوله
بسته میگردد سفید درخشنده اعلی واگر چوب خشک
آنرا بیارند وعرق آن بآب یا جوه بکشند وسیماب
بآن کهرل کنند نیز بسته می شود لیکن سفید نمی شود
نوع دیگر عقد سیماب عمل میرزا محمد علی بیارد شیرهٔ
جینه آچین را در شیشه گل کرده اندازد وسیماب
در وی کند چندانکه در شیره مغرق شود سر بقوصه
در گرسی گرم ونرم آتش دهد تا که شیره خشک
گردد بسته می شود درخشنده وسفید وعقد سیماب.

ودر ترکیبات خواهد اند واضح خواهد شد نوع دیگر
عقد سیماب بیارد بیخ انکلا نباتی است که
ریشه مردوانند و بیخ او باد رک ماند و از شیره
او یعنی از بیخ شیره کرفته سیماب را عقد شود
و هرگاه این را با سیماب کهرل کرده و در بوته معا
نموده آتش بکند فی نفسه اکسیر است نوع دیگر
عقد ثابت عمل حاجی مسعود بستن ند عطارد
در قشر البیض و ملح البول فرش لحاف در زبل
کوسفند آتش دهد بعده بطریق معمول عقد کردد
و بر عطارد رود و اکر کسی عقدها که صدر نوشته
آنرا تدبیر کنند فی نفسه اکسیر خواهد شد مجربست
و اکر بوته آهنی باشد انسب است خصوصا
اندرون او را بکل اندوده باشد نوع دیگر عقد
زیبق بطریق طلق خورانیدن زیبق را بیارد
زیبق منقا و سه روز در آب خرما هندی بجوشانند

انگاه طلق محلوب کرده و پاک نموده بمان سیماب
اندازد و اندکی سرکه هندی در صدف انداخته
بدست بمالد آهسته آهسته بجوشانند چون تمام
خورده باشد دیگر بدهد و آب خرمای هندی نیز
بدهد چون بسیار خورده باشد بر آتش نهد عقد شود
نوع دیگر فرار مصفا را در بوته کنند که فرش لحاف
آن سقمونیا باشد و سر بوته را در غایت استحکام
نموده در آتش کدازند بدستور که تمامی بوته پنهان
شود و در اندک وقتی معقود کردد مجربست
نوع دیگر عقد فرار آن است که آب صاف و آب لیمو
تند بالمناصفه در مغرفهٔ آهنی کرده یک جزو
عقد را در آن انداخته بجوشانند و چهار جزو
توتیای هندی را نرم سائیده سه دفعه بریزند
و هر دفعه تا دو ساعت بجوشانند و چون خواهند
که از جوشیدن سرد شود پانی بران فف کنند

بعد از آن شش هفت ساعت که جوشیده باشد
ته نشین او را در لتهٔ ریخته با آب بشویند و منعقد
او را در ظرفی کرده نوشادر را در آب حل نموده
چند جوش داده بقدری که او را بپوشاند بر آن
ریخته بر آفتاب یا خاکستر گرم بگذارند تا هر روز
توتیا با آن مخلوط شده باشد رفع گردد تا دامی
که آب نوشادر سرخ و کبود شود باید تجدید نمود
و این عمل مجربست **فائده عقد آن است**
که محلول را در قرع بلند گلوی کرده بر دهن پارهٔ
از شیشه شکسته که مساوی لب قرع باشد یا چینی
شکسته نصب کنند یا آهک آب نادیده و نمک
مکلس بالسویه که با سفیدی تخم مرغ سرشته باشند
محکم کنند و در دیگ خاکستر گذارند و باید که بقدر
چهار انگشت خاکستر در تحت قرع باشد و
اطراف آن بدستور و آتش زبل در تحت دیگ
برافروزند

برافروزند که ملایم باشد و گرمی خاکستر بقدری باشد
که در گلوی قرع عرق محلول مشاهده گردد و چون
عرق برطرف شود علامت عقد است پس شیشه را
شکسته معقود شیشه برف غلیظی ملاحظه گردد
و چون در ظرف چینی گذاشته بجز نازکی بپوشانند
و در آفتاب بگذارد باندک نسیمی منجمد شود **فصل
چهارم در معرفت قایم النار و ثابت کردن ارواح
و اجسار** که دیر و زود در زند و اجسام نرم را آنست
یعنی چنان شود که با تدبیر چنان پخته گردد از آتش
و یا بر صفحه و یا بر آهک که سرخ شده باشد بر و اندک
اندازند از تابش گرمی آتش بپرد و دود نکند آن را
قایم النار و ثابت و نرد هوم نامند امتحان ارواح
این است و جسدی که نرم و زود گداز بود او جنابع
قایم و ثابت شود که مانند زر و نقره گداز شود و
زود گدازی برود و اجزاء قیام مرکند و ثابت گرداند

اول آن را ذکر می‌کنیم واجزائی که قایم و ثابت می‌کنند
سیماب را آن است آب شاهتره و روغن کهو تلخی
و بیلاوه و بیخ کنیر و تخم بله و دهتوره و جمال گوته
و گل سی پوست بیضه مرغ و تیزآب پوست تخم مرغ
و حل پوست تخم مرغ واجزاء که قایم و ثابت
می‌کنند هرتال را آن است که آب سانهتی و برگ
کنار و شیره لیموی کاغذی و عرق سرکه نیشکر
سیاه و بیهته بلوانی که فیلبانان میدانند
و عرق و نمک سنگ و مغز تخم بیدانجیر و مغز
تخم حب السلاطین که بهندی جمال گوته گویند و
باندری که برگش مثل نورسته کنگنی باشد و خوشهٔ
او مثل خوشهٔ کنگنی باشد در هند کار بسیار [illegible] هست
اجزا که قایم کردن سم الفار آن است که شیرهٔ زقوم
اگر خاردار باشد در سه شیشه و اگر بیخار باشد در یک
شیشه کافی است و شیره لیموی کاغذی و سرکه نیشکر

سیاه

سیاه یعنی عرق او بیهته بلوانی که نام گیاه است
که فیلبانان می‌شناسند و آب سانهتی و برگ
کنار و لبن العشر یعنی شیر اک خالص و باندری
مذکور قایم النار بودن سیماب عمل حکیم حیدر علی
وغیره بیار دشت هتره که بهندی پت پاپره گویند
و در گشت گندم بهم می‌رسد شیرهٔ او بستانند و سیماب
در شیشه گل حکمت کرده شیرهٔ مذکور بالای او اندازد
مادامی که شیرهٔ مذکور بالای سیماب باشد نمی‌پرد
و قایم النار باشد هر طوری آتش که باشد نوع دیگر
قایم کردن سیماب آب زرد از گل بابونی و گل خطمی
بوته و آنرا بپوست مغیلان باید نهاد هرگاه سیماب
دران بوته کرده بر آتش دارند قایم النار می‌شود
نوع دیگر قایم کردن سیماب پس سیماب در دهن مار
ریخته و کنند آن مار را در دیگدان خوب بریشته
مدت هفته و بعد از روز هشتم بیرون آرد بالای

آتش بدارد به برد و قایم ماند **نوع دیگر سیماب را**
بگیاه کسوندی عمل کنند قایم النار می شود **نوع دیگر**
قایم کردن سیماب بعقب هر قدر که خواهد بس بیارد
عقب هر قدر که خواهد گرفته دم باشد سیماب قدر سیماب
منعقد و همان قدر کبریت مصفا هر سه را برابر
گرفته باشند و چندان کهرل نمایند که هم یکجا
شوند بعده از آن در انده سوش کرده بگل
حکمت مسدود ساخته هفت لیپ داده
خشک نموده در آتش سرکین به برد مثل خاکستر
سیاه خواهد بر آمد و این خاکستر برای کیمیا
کار می آید و برای خوردن خوب است **نوع دیگر**
کلس بیضه مرغ قایم النار و ثابت و نرم موم
می کند فادزا یعنی طریق ساختن کلس
بیضه مرغ آنرا مکلس می خوانند از عمل حکیم
ابراهیم که بعمل آورده آنست که بستانند پوست

بیرون

بیرون تخم بیضه مرغ بسیار جمع نماید و پوست
ها را ریزه ریزه سازد و در آب نوشادر و نمک
تلخ سه شبانه روز بجوشانند بعده پوست رقیق
که با وچسپیده است اول در میان بیضه مذکور
یعنی در هندی جهلی گویند باحتیاط تمام آنرا از ناخن
گیرد و یا با ناخن دست پوست رکیک را دور سازد
و بآب گرم بشویند تا اثر نمک وغیره تمام برطرف شود
بعده ریزه ریزه باریک کنند و بستانند کوزه خام
بقدر گنجایش پوست چنانچه پوست ها دران بگنجد
ولب با لب نشوند اندک جای خالی ماند انگاه پوست
را دران کوزه خام ریخته پر نموده و بر دهن کوزه
سکوره که چینی نامند گذاشته و دور کوزه چینی
و چینی را بگل حکمت چنانچه رسم است یکرو خشک
سازند و آن کوزه در کوره چینی پزان یا کوزه
گران بگذارد و بنهد تا بجهت شوه خاکستر گردد

وزود آرد و دوا نموده و آن خاکستر را با شیره
کوار یک روز تمام صلایه نماید و باز دیگر بار
در کوزه گذاشته بهمین طریق عمل نماید تا هفت
مرتبه با شیره و آتش موافق دستور بکند چون علامت
خوبی کلس آن است که از عالم چونه یعنی آهک
سفید شود تا دو سه مرتبه آن کلس البته سیاه
خواهد شد در هفتم مرتبه که در کوزه بگذارد و اگر
سفید شده باشد بهتر والا نه باز دیگر بهمان طریق
عمل نماید تا سفید اعلی شود و عمل درست آید و اگر
در چهارم و پنجم مرتبه سفید شود دست از عمل باز دارد
بکار می آید در هر جا در صنعت وغیره برای تیزاب
وحل وغیره و اگر در کار صنعت طلا ان تر حاجت
باشد بهمین طریق صد بار شیره و آتش بدستور
معمول همچنین باید در کوزه دیگر داده تا چهل
مرتبه از آب مرقوم کهرل کرده در کوزهٔ چونه

نهد

نهد که مکلس می شود و بهتر و اعلی زر و خواهد شد
که این ثابت و قایم می کند سیماب را و فایده
دیگر آن است که مرض سلسل البول و جکان را
یکحبه خوردن دهد چند روز با اکل بر طرف شود

طریق تیزاب کشیدن از کلس قشر البیض و
نوشادر مصعد که قایم و ثابت می کند سیماب را
آن است که بگیرد جز قشر البیض را چنانچه
در صدر مسطور شد بعمل آرند نوشادر را باین
روش مصعد سازند که نوشادر در صلایه کرده
در کوزه نوی گذاشته سر کوزه را بچینی مسدود
سازند و بگل حکمت بگیرند و سوراخی در میان
چینی بقدر کنجی یعنی سوزنی که جوال دوز گویند
کرده انگشت چند در ته آن کوزه بریزند و بر
افروزند تا کوزه گرم شود و ببینند که بخار از آن
سوراخ بر می آید یا نه و وقتی که بخار بر آید کاردی

بر سر آن سوراخ بدارند تا رطوبت هست آن کارد
تر می شود هرگاه رطوبت برطرف شود نوشادر
بر کارد می چسپد انگاه سر سوراخ را مسدود
سازند و دو سه چوب هیزم سوخته شود و نوشادر
مصعد شده بر چینی بچسپد آن قدر بگذارد که
سرد شود از سرد شدن فرود آورده از کارد
نوشادری که بر چینی و دور کناره کوزه چسپیده
باشد بگیرند و یک جزو ازین چنین نوشادر را
با یک جزو کلس قشر البیض یکجا کرده صلایه
کنند و بر هم زنند و بعد ازان در کانه شیشه
گذاشته سر کانه را بپوشند و در چاه اعمی
یعنی چاهی که یک ذرع عمیق و یک وجب دور
و عرض آنرا بگل سرخ کرده باشند و نمدی در
ته آن آن چاه گذاشته بیالهٔ را بر بالای نمد
می گذارند و بر لب چاه آبی میریزند بقدر یک

کانه

کانه آبخوری و خشتی بر سر آن چاه میگذارند
گذاشته هر روز بوقت صبح آب ریخته سر آنرا پوشند
بهمان خشت تا پانزده روز بعد ازان کانه را
برآورده ببینند که از عالم ما جوهر دشنه خواهد بود
بعده بقرع و انبیق تقطیر کنند یا بدو شیشه که
دهنکی جفت است که این نیز آب زیبق را بعد
از چهل ثابت میکند و اگر نوشادر را بهفت
مرتبه تصعید کنند ته نشین و قایم الماء شود
نوع دیگر حل نوشادر بجهت ثابت و قایم کردن
اجساد را نرم میکند که از گفته ملا بخش الله
جونپوری بستانند نوشادر دو و قشر البیض و نمک
سنگ و نمک سانبهر و از زهره عقاب ربع سیر اگر
مصعد باشد بهتر بود و الا همچنین باشد و قشر
البیض ربع سیر اگر کلس بود بهتر و الا پوست بیضه
مرغ چنانچه در کلس گفته است این با نمک و نمک سنگ

و نمک سا بنهر هر دو مساوی ربع سرا اگر معدبر بود
بهترو الا نه همین بود و در شکفه نیم پاو وزن
اول وطینه چهار چیز را گرفته یک جا کرده
سحق با دیگ نماید بعده درمیان دو پیاله بقدر
کنجایش بلکه کسری زیاده بود بهتر مانند سنبت
در و انداخته هر دو لب را محکم کنند که بجار
نبد شود روز اول یک نیم پاو اوکری با چک
درشتی درکوی عقد از آن آتش بدهد بعد از سرد
شدن روز دوم بر آورده بایکدام نوشادر تازه
دیگر چون در و انداخته باریک سحق نماید
و باز بطریق گذشته در سنبت کرده از نیم آثار
کری آتش دهد بعده روز سیوم باز بر آورده
نوشادر دیگر یکدام انداخته سائیده بطریق
صدر از دو و نیم پاو کری آتش دهد و روز چهارم
بر آورده باز نوشادر یک دام دیگر انداخته آس

نموده

نموده در سنبت کرده بموافق دستور از سه پاو کری
آتش دهد و هم چنین هر روز نوشادر یکدام دیگر
انداخته سحق نموده در سنبت داده بدستور سابق
و هر روز آتش از سه پاو کری نه کم و نه زیاده
داده باشند تا بیست و یک روز برین منوال که کنند
که عقاب هر روز تازه بدهد و آتش هم همان قدر
مرداده باشند تا مدت تمام حل شود و بعده فراغ
حل هیچ فطنت نکه دارد و بعده هر که را دانشمند
پیاله زجاجی کهل کرده و یا کلی با ریک انداخته
بالای آن حل مذکور اندازد که دوا بمفرق شود بعضی
را پیش از آتش باید داد و بعضی را بعد از گداز
انداخته بر آتش نرم گذارد عقد و سخت گردد
و مس را سفید گرداند حل عجیب است نسخه دیگر
ثابت عطارد را از عمل حاجی مسعود جوهر عطارد
را با الجای و آب لیمو چندان سحق کنند که حب گردد

و یکصد توتیه بعد لیمو بخوابانند و از ده انار با چک
و شیشه آتش نهند تا ثابت بست **عمل مذکور** عطارد را
در قرشی کشی با نیمه جامه مسحوق و در دو با چک
و شیشه تا ر دهد ثابت است **عمل مذکور** عطارد را در
ثابت
بیضه بط سیاه کرده با چک کو سفند تا ر دهد تا
ایستد **قایم کردن سرب سینه و قلعی** بیارد توتیا را
و نیم صلایه کند و در آب لیمو بجوشانند و سرب
منقال را هفت مرتبه بگدازد و در میان آب
زنیمه و سرد نماید که قایم گردد مانند قمر و اگر
این عمل را قلعی کند بقاعده مذکور قمر گردد
و همچنان قایم گردد **قایم کردن روح توتیا**
یعنی جست طریق آن است که بستاند نمک سنگ
جست
از دو بوته را بست کند از نمک سنگ پس اگر
ها نیم سیر باشد همین قدر نوشادر و همین قدر
سهاگه اول جست را در بوته کند بعد از آن جست

هردو

هر دو را در بوته سوده را اندک اندک میده پخته باشد
تا زمانی که هر دو تمام شوند و سوخته گردند بعد از آن
جست مذکور را در روغن تلخ انداخته و رقها
تنک سازد و بیارد نمک سنگ بگیر سپیده کرده در
دیگ گلین اول نمک سنگ بگسترد و بعد از آن ورق
جست نگاه دارد بعد از آن نمک بچینند و
که یک تو نمک باشد و یک تو ورق جست تا دیگ
پر سازد و سر ظرف آتش بجنبت بدهد که عبارت
از کندن کو بست که در طول و عرض و عمق
مثلا دو بقدار یک دست باشد چنین سرد شود
بدر آرد باز دیگر مرتبه ورقها سازد بسیار
کنده و نه تنک و بیارد گیاه سا نتی یک نیم
سیر با پنج برگ جو کوب سازد و جست مذکور
را در دیگ طلین کرده و زیر و بالا گیاه مذکور
داده بر دیگدان نهاده چهار پاس آتش تند کند

کر جست قایم خواهد شد یعنی هر چند که بگدازند
کم نشود در وزن و انگشت را زرد نمی سازد
و از جهت کثافت منقی و پاک می شود نوع دیگر
قایم کردن جست باید که از نمک سنگ بوته بسازد
پس بیارد جست پالی و نون در مدبر از آب
تعبیه کرده باشد چند مرتبه و سهاگه بوزن برابر
تحقیق در کرم بوته جست کند و بعد از آن
هر یک را سوده اندک اندک میریخته باشد
تا تمام بسوزد بعد ازین جست ورقها بسازد
و در نمک مدبر زیر و بالای ورقها در دیگ
توبتو کرده انداخته کجیت دهد جست قایم می شود
قایم کردن زهره آن است که بیارد مس منقا
و براده کند بقدر یک سیر و با یک سیر نمک هر که
موجود باشد در صلایه انداخته بهر ترتیبی که باشد
تا سه پاس کهرل کند و در روی آفتاب بعد از آن

خشک

خشک سازد و در میان دو سفال کرده بگل حکمت
گرفته چهار پاس آتش دهد و یا در دیگ
گلین کرده بالا سر پوشی نهاده مهر کنند چون
سرد شود فرود آورده در گازه بزرگ که
گازه را پر آب سازد و بچوبی می جنبانیده
باشد و بعد از آن بگذارد تا نمک جمله آب شود
و مس فرو نشیند بعد از آن آب را بریزد
و آن مس کشته را بستانند و خشک سازد
و با شهد و روغن و تنکار سرشته در بوته کرده
بدمد تا مس احیا شود باز از آن مس براده
سازد و هم برین منوال نخستین قتل و احیا
کند مس ثابت و قایم النار شود و هیچ جه
نکاهد قایم کردن نوشادر آن است رز اعمال
او دهوهصر که بتجربه در آمده بستانند یک سیر عقاب
درد و نیم سیر آهک آب نا دیده که آنرا بهندی چونه

کلی کو بنید جدا کانه خشک صلایه نماید چنانچه
خوب میده شود بعد ازان بیارد هاندی اول
یک ته چونه بکستراند تا ۳ حصه هاندی همین
طور ته بته از چونه ونوشادر فرش ساخته
نوعی نماید که ته وبالا از چونه باشد اما باید
که زیر وبالا که چونه کسترانیده بیشتر ازینها
میانی دیگر چونه باشد در حجم لبی زان بکذارد
چپنی بالای هاندی داده وچپنی را ازان مسدود
سازد وخشک نماید وبر دیگدان گذاشته
در زیران آتش لکری برافروزد تا شش
پهر وفرود آرد تا سرد شود بعد ازان از سر آن
برداشته بر کند اگر بوی چونه ونوشادر ازان در
یابد باز همان طور چپنی گذاشته وبگل اندوده یک
پهر دیگر بطریق مذکور آتش دهد بعد ازان قرص
از نوشادر وچونه بسته شد آنرا نرم صلایه کنند

ودر

ودر ظرف آهنی یا چینی یا شیشه اندازد وبریزد و
آب چندانی که آب چهار انگشت ازو بالا باشد
ودر حین آب انداختن یک بار بچوب بشوراند
وچهار پهر بگذارد واز چهار پهر مثل رینی کوکنار
بسته پنج وشش مرتبه بالا وپائین کرده بچکاند
ودر چهار ظرف کرده بگذارد ونگاه مرکبه باشد
تا دردها ته نشین شود وآب صاف بالا ید وآب
صافی در ظرفی آهنین جمع کند ودرد اورا باز بطریق
رینی بچکانند تا مایه که درو مانده باشد بالکلی ازو
برآید ازان پس در کراه آهنی انداخته بآتش
نرم آهسته طبخ نماید وکف گیر گرفته حاضر
بود وکفها بالای آنرا دور می انداخته باشد
که آن کف آهک است وهرگاه که بقوام آید بارچه
کاغذی درو افکنده برآرد وملاحظه نماید اگر
کاغذ تر باشد وماهیچه درو ظاهر شد از آتش

فرو نیارد تا زمانی که کاغذ بینید از دود آن کاغذ
ظاهر شود که گویا در روغن چسپیده انداخته
است چوب شعله ناک را از زیر او بر آورده بگذارد
تا بر اخگر باهستگی قوامش بغلظت کشد همین
که غلیظ شود فرود آرد و در دو سه سفال آب تا دیگها
بر گسترانند و بعد از آن که شروع در ظرف چینی یا شیشه
انداخته نگهدارد و چون خشک شود باز دیگر صلایه
در هاوندی کرده چینی گذاشته بخیر نمک بطریق مذکور
سندرا داده و خشک ساخته دو پهر دیگر آتش بسیج
دهد و بطریق مذکور که بالا گفته شد عمل غوص در کراسه
آهنی انداخته طبخ دهد و طریق صدر خشک سازد و
نگاه دارد و در ظرف چینی یا شیشه تا که خشک شود
قایم النار است **نوع دیگر قایم النار کردن نوشادر**
از محمد امان لاهوری نوشادر مدبر عملی اینست
که بستانند عقاب یک سیر پخته و نمک سانبهر پنج سیر
آکس

آکس باریک غوص در دیگ کلان گل حکمت کرده
و خشک ساخته نصف نمک در دیگ اندازد
و تلحیف نماید بالای آن نمک نوشادر فرش
کند بعده نمک نصف باقی را بالای نوشادر در
فرش کرده دهن دیگ مهر محکم غوص بر دیگدان بشت
کرده آتش سخت و تند نزده پهر کند اگر
سی و دو پهر کند بهتر باشد و الا نه بقدر بالا کفایت
کند بعد از آن سرد کرده بر آرد موافق تدبیر بکار
برد که قایم است بزنگ سنج **نوع دیگر قایم کردن**
عقاب از عمل حاجی مسعود بستانند نوشادر به هر قدر
که خواهد و دو چندان آن شوره قلمی فرد اول دو آتشه
یا سه آتشه پس نوشادر سوده یک جزو و شوره
مذکور دو جزو بعده عقاب سوده را در آوند گلی
یا آهنی فرش کرده بالای آن شوره مذکور فرش
غوص دهند و از غوص آتش نرم دهد تا که دود تمام

وبا نکل رزو برود تا وقتی که دود شوره برطرف
شده باشد فرود آورده سرد نماید قایم کرده بکار
برد و اگر آوند گلی باشد بهتر بود **فصل پنجم [illegible]**
افزودن عیار آنست که طلا کم عیار باشد
یعنی کم بان از سبب کمتر رنگ همچنا تدبیری
کند که رنگ او زیاده شود یعنی عیار بیفزاید
که قیمت آن طلا موافق نرخ ارزد و رنگ
بر اصل گیرد بطریق آنست بیارد سلاجیت
وگل گیرو و هنگری و نیله تهوته از هر یک یک توله
این چهار دارو با آب لیمو سحق نماید و پنج یکقه
با آب لیمو داده سحق نماید و بعد از آن غلوله
به بندد و نگاه دارد بیارد طلا کم عیار و ورق
تنک سازد و داروی مذکور با آب لیمو سحق
کرده ورقها را تلحیف زده و خشک گرداند
بعد از آن دیگی را پر ریگ سازد و بالای آن
دیگر

ریگ ورقهای مذکور ببارد و آتش بکند تا یکپاس
بعد از آن فرود آورده بار دیگر همین عمل کند
تا ۳ مرتبه عیار را افزون خواهد شد **نوع دیگر اگر**
عیار اشرفی طلا کم عیار باشد نخستین در موی
زنان بپیچد و در آتش اخگر گذارد تمام عیار
شود روز دیگر بکار توان برد و اگر دو روز
بماند باز بحال خواهد آمد **نوع دیگر** بیارد توتیا سبز
و نوشادر لوه چون و کشنیز زرد هر یک یک ماشه
گوگرد مصفا دو حبه این جمله را میده کرده با شیر
صبر سحق کند و طلاء کم عیار را ورق سازد و بالا
ورقهاء مذکوره را تلحیف نماید و در اندرون آتش
بگرداند و در عیار افزون شود **نوع دیگر عمل**
از کفته گالو پندت بیارد توتیا روغنی عربی نو
چهار توله و زرنیخ زرد بغدادی ورقی را براق
یکطوله و شنگرف و فوداول یک توله این هر ۳

ادویه را با شیرهٔ لیمو کاغذی تخته سنگ بهم کهرل
محکم کند بهو سته بعده وقتی که نزدیک خمیر رسیدست
و چهار غلوله بندد وزن غلوله بقدر یکی ماشه و یک سرخ
مقرر است غلولها تیار کرده نگهدارد و بعده بیارد
طلاء کندن خالص بوزن ۳ ماشه او را گداز نماید
در عین جوش یک غلوله مذکور طرح دهد بعد از یک
لمحه فرود آرد این اکسیر زر کم عیار راست بعد از ان
بیارد طلاء بن بوزن یک توله گرفته در موسی
گداز کند وقتی که گداز خوب شود و در گردش آید
از اکسیر این یک حبه طرح کند بعد لمحه بر آرد و سرد
نماید عیار زیاده شود بر قیمت اصل آید نوع دیگر
بیارد یک توله مس منقی بعده یک توله قلعی
مصفا داده گردانیده برون آرد باز همین
طور عمل نماید همچنان تا بیست و سه مرتبه بکند
و بعده آن مس مذکور را در یک توله زر کامل عیار

داده

داده ذوب نموده بگردانید بعده با کهری و نمک
بهکواره داده پاک کنند و نگاه دارد و بعد از ان هشت
عیار طلا گداز کرده در عین گداز یک ماشه از ان
طلا طرح دهد عیار کامل شود نوع دیگر بیارد طلا کامل
عیار یک توله این را با یک توله مس توتیا بنز ذوب
کرده آمیزش دهد بعده قرص بمقدار روپیه چهار عدد
سازد بعده از خشت و نمک موافق سحق کرده
زیر و بالا فی نموده در دو سه پا چک دشتی زیر و
بالا داده بهکواره آتش دهد تا که پاک از مس شود
تکرار کند و خبردار بود تا مس سوخته شود و طلا
بروزن خود آید و خالص ماند بار دیگر مس مذکور
داده همین طور عمل کند تا بیست و یک مرتبه که
زر برنگ سرخ گردد مانند یاقوت و نگاه دارد
بعد از ان طلا کم عیار را طلبیده در گداز فی توله
یکسرخ کنند کامل عیار و بر قیمت اصل آید نوع دیگر

عمل حاجی مسعود بیارد زاج سفید و شوره
قلمی و شنو بگیر و بوزن مساوی یک پهر آب
سائیده بطریق سرمه وار کنند نگهدارد کم عیار
را ورق سازد و بر آن ورق از دواء مذکور لیپ کنند
مقدار کاغذ و خشک سازد و در سفال کرده
از چهار پنج پاچک دشتی آتش دهد تا که کار شود
نهایت هشت یا نه مرتبه عمل نماید نوع دیگر عمل
مذکور بعده بیارد شنگرف و گوگرد و منسل سرخ
و توتیا سبز و شب یمانی هر یک یکجا و سوده کرده
دو جزو این همه را با آب ساید و بطریق معمول
کرده بست ۳ مرتبه بموجب صدر دو تیم عیار شود
نوع دیگر عمل مذکور بیارد گل هرمزی و گل زرد
و نمک سانبهر و پهتکری و نیله تهوته و کشتش
زرد بطریق مذکور طلا کرده آتش معمول بدهد
دو ۳ مرتبه نهایت هفت مرتبه بعده در موش

کداز

کداز کنند تا صورت برآید نوع دیگر عمل مذکور
بیارد مس توتیا و شب یمانی و نمک سانبهر
و سوده کرده بوزن برابر در شیره لیمو سحق کرده
وجبها بقدر یک سرخ ببندد بعد از آن یک توله زر
کم عیار بگدازد در عین گداز یک حب طرح کنند
بعد یک لمحه برآورده سرد کنند عیار زیاده شود
نوع دیگر عمل مذکور بیارد تخم و بیخ دهاتوره کبود
و بیخال کبوتر صحرائی بوزن برابر سحق نموده
در گداز بقدر رنگ بدهد عیار را فایده از این
سوای هر چه در تدبیر آید عمل کنند باب بیست
و دویم در معرفت حقیقت کره دوات و استنزال
و بوته ان و بوته های دیگر گداختن اجساد
و تدبیر ساختن گل بجهت بوته و گل حکمت نموده
و تدبیر مهر و مهر شیشه و مهر سلیمانی و غیره و موقت
جانب جهت پختن رس و پارا و کشته

روغن وبجهت ساختن قالیچه [illegible] و موفت
آتش و میں مندراس ختن بجهت مهر
مشتمل بر هشت فصل است **فصل اول در بیع**
معرفت کره دُرِ شد آن است **دُرت سیماب** که از
ابرک ساخته باشد رنگ مایل بسیاهی برآورده
باشد و این فی نفسه قایم النار است و هرچند این
سیماب را اگر با سیماب متعارف کره کنند هرگز
نمی‌شود مگر تجربه کرده اند **طریق کره آن است**
اگر صاحب تجربه وقتی که کره کنند و کره شود
با سیماب متعارف او نیز قایم النار شود پس
بگیرد سیماب از ابرک سیاه بقدر یک توله سیماب
متعارف ده توله و بیارد دیگ فالو یعنی دیوچه
که بر آدمی چسپانیده باشند و بخون پر شده باشند
زالوی مذکور را با این سیماب هاضم کرده تا دو
پاس کهرل نماید بعد ازان در دو قدح اند خته

وبکل

وبکل حکمت گرفته و دهن محکم مسدود کرده خشک
ساخته و پارچه لیپ گرفته خشک نموده در گجبت
داده آتش بدهد که سیماب قایم النار می شود در
هر ترکیبی که داخل کنند عمل می کند **فصل دویم در
استنزال** و ساختن بوته آن و بوته های دیگر
جهت گداختن اجساد طریق آن است
استنزال یعنی چکانیدن اجساد و روغن
اجساد وغیره از بوته بر بوته و یا کوزه یعنی نزول
کردن و آن کوزه ایست مانند کوزه آهنگری
عمل بوته بر بوته و آن بوته بر بالای بوده دیگر نهاده
اند و در بوته بالا سوراخی چند کوچک باشد و دوای
را که خواهی استنزال کنی باید که اول اجزا او را
با روغن از روغن ها فراهم آری بعد ازان
در بوته نهی و بوته را در کوره نهی و فحم یعنی انگشت
بر بالا و حوالی آن ریزی چنانچه عادت است

وبر بالای کوره سرپوش مانند تابه آهنی یا از گل
فرو کردانی تا حرارت بیشتر اثر کند و بدودم
بدمد آنرا تا بگدازد و از سوراخ بوته بالا
در بوته زیرین ریزد و این تدبیر را استنزال
گویند **ودر عمل ساختن بوته** اگر خواهد که بوته
بسازد برای گداخت آهن و مس بیارد غبار
چینی دو حصه و یکحصه گل حکمت در و پنبه
انداخته محکم بکوبد که مرهم شود بعده هر قدر
که خواهد بوته بسازد و خشک کند و در و بگدازد
تا کار تمام شود **نوع دیگر** بوته بجهت مس وغیره
و یا بوته معما یعنی انده موش بسازد بیارد انگشت
از درخت شالی و گل سیاه و انگشت چهار ماب
و گل یک ماب هردو مخلوط کرده در و پنبه کهنه
انداخته این همه را خوب محکم بکوبد تا هم مرهم شود
و سنگ ریزه در و نباید باحتیاط کمال کند و بوته

بسازد

بسازد هرچه داند در و گداز کند **نوع دیگر** اگر گل
سفید را پاک کرده با پنبه خوب کوفته و از گل
کلال چهارم حصه انداخته مرهم ساخته بوته
بسازد و در و طلا را بگدازد بهتر واعلی شود
نوع دیگر بوته پاک کردن نقره غش دار بیارد
استخوان بز او را بسوزاند بعد محکم بکوبد مرهم
کند و بوته بسازد و بعده خشک سازد و زیر
او گل حکمت پخته دهد بعده هرچه داند نقره
پاک کند بهتر شود **فصل سیوم در معرفت ساختن**
گل حکمت آنچه متعارف بود بالا نوشته و طریق
دیگر آن است که بگیرد گل زرد پاک کرده مانند
صد چهار من بکوبند و بیزند و یک من کاغذ ریزه
و نیم من نمک در آب کنند و بسیار بمالند تا حل
شود بعد از ان بر سر آن کنند و چهار یک موی آدمی
بمقراض بریده و چهار یک سرگین اسپ و گچ پخته

برسروی کنند ولیبا ربما لند که هرچند بیشتر
بمالند و بکوبند بهتر شود و چنان بکوبند تا مرهم
شود انگاه از و قرص ها سازند و خشک
نمایند و بعده هر وقتی که بخواهند بکوبند و باب
صاف خمیر کنند و استعمال نمایند و بهترین
گل حکمت است من اختیارات بدیعی
نوع دیگر گل حکمت منقول از حکیم کمال الدین حسین
شیرازی بیارد گل زرد و گل سرشوی و تراشه
کاغذ و سرگین بز و موی اسب با پنبه و نمک
مجموع را با گل خمیر کرده و یک شبانه روز بگذارد
و بوقت حاجت استعمال کنند فایده گل حکمت
صاروج خبث الحدید و گچ بالمثا صفه با خون
گوسفند سرشته استعمال نمایند و حفیر بجای
خون سفیدی مرغ و گاه آب شیرین مستحکم
بسته بوده نمود و در سد و وصل قدحین و قرع

انبیق

انبیق نمک مسحوق با سفیدی تخم مرغ و گچ پخته
باب شیرینش و بدستور با سفیدی تخم مرغ
و بدستور آهک آب نادیده یا زرده تخم مرغ
مستحکم ترین اشیا است خصوصا چون آهک
را با قدری پنبه کهنه کوبیده و بجای سفیدی تخم
مرغ و زرده آن شیر در جمیع مذکورات بدل شود

فصل چهارم در بیان معرفت مهرکردن بوته
و بوته معما و شیشه و غیره بتدبیر حکمت طریق آن
است بیارد نمک مقدار حاجت و آس کند
سه شبانه روز در آتش اندازد و با سفیدی تخم
مرغ خمیر کند مانند مرهم شود مهر نماید هرگز نسوزد
هرکه را داند بکند نوع دیگر مهر حکمت بیارد سندور
و دهوانس و مالش باریک بساید و با سفیده
مرغ مرهم سازد و خمیر کند و از آن مهر نماید نوع دیگر
مهر حکمت گل پاک کند و از سنگ ریزه و ریگ آن آب

شسته و پارچه نیز غوطه صاف نمایند و موی سر
آدمی با آن مخلوط سازند و یا بگیرند موی بز ماده
و ریزه ریزه کنند و برابر آن سرگین گاو خشک
کوفته و بیخته درهم سازند و بر نمک آب بپاشند
و گلوله و یکجا کنند و تا هفت روز نگهدارند
و باب ترکرده می‌پاشند تا خشک نشود و بعد ازان
کوفته مرهم غوطه بکار برند **نوع دیگر مهر حکمت**
سرب را با روغن انق و یا باید کوفت که مثل
موم نرم می‌شود بعد ازان بر سر هر وصل که مهر کنند
در آب گرم سخت می‌شود و بعد از سرد شدن
باز نرم می‌شود **نوع دیگر مهر حکمت** یعنی مهر سبز
گاو بیارد سبز گاو و ریم آهن ده درم مغز
حبه بنجدرم قید ۳ درم مصطکی بنجدرم با
شیر آک آس کند و بکوبد و باز شیر آک دهد
همچنین تا ۳ روز تا چنین مرهم شود غلوله بندد

ونقاه

ونگاه دارد و بوقت حاجت بر انگشت گرم کند
همچو موم نرم شود مهر کند دیگشبا نروز بگذارد
که سخت کم کرد بعد ازان در آب بجوشانند
هیچ آب بدو کار نتوان کرد **نوع دیگر مهر حکمت**
از حبهٔ سرخ بیارد حبهٔ سرخ از پوست دور کند
مغز او یکدرم با دو درم ریم آهن یکجا کرده بلعاب
سفیدهٔ مرغ و مغز حبه آس کنند تا هر دو مثل مرهم
گردد پس استوار شوند بغایت محکم گردد **نوع دیگر**
مهر بجونه کلی آب نرسیاه و پوست بیضهٔ مرغ
میده کرده و بیخته هر دو برابر با شیر میش خمیر کنند
تا یکذات شوند مانند مرهم هر جا که دانند مهر کنند
مثل اینهٔ مهر دیگر نباشد **نوع دیگر مهر خواجه قطب الدین**
دهلی بیارد خاکستر ڈهاک و نمک شور برابر در کهرل
انداخته با شیر بز سحق کنند مثل سریش خواهند شد
آنرا مهر کنند مثل سنگ خواهد شد **نوع دیگر مهر** سنتو که

بیار رتهی بیارد قند سیاه و چونه خواه اک سنک
وخواه اک صدف و کانه هر سه متساوی سحق
کند تا یک ذات کردد مهر کند سخت قوی خواهد شد
نوعدیکر مهر عجیب بیارد براده برنج و براده
روی و براده هفت جوش و براده مس
و آهن و روح و توتیا و قلعی و سرب هر سه را
باهم بیامیزد و بگذارد و باقی را باهم همراه
کرده با روغن السی بکوبد که نرم خواهد شد
چون موم در آب کرم سخت خواهد شد
نوعدیکر مهر سلیمانی شیشه که در کل حکمت
کرفته باشند دارو در میان آن اندازند و
اخکر چند افروخته بر خشتی نهند و سر شیشه
با اندک کردن تف آتش دهند و انبور یا
جیسنوته کرم ساخته سر او را با کردن بیک
طرف خم سازند که مسدود کردد این است

منفردا

منفردا سلیمانی نوعدیکر چنان کند مهر سلیمانی اولا
کوی کند مقدار شیشه بعده شیشه کل حکمت
کرفته و دارو در وانداخته در کوی نهد که
کردن شیشه ثلث بیرون باشد و اندک کردن
بالالصاف از کل بود بعده کوی از ریک
یا کل خاک پر سازد و از ریک حوالی او چوره کند
و بقدر مهر سر شیشه از ریک چوتره بالا باشد
بعده یک بوته مثل کولیا که بعد از مهر سر او کرم
شود موجود دارد بعده در کرد و حوالی او اخکر
چند انکه خواهد انداخته آتش از باد پای بکند
و بوته مذکور در کنار آتش برای کرم بدارد
تا که سر شیشه کداخته کردد از زنبور یا چنوته
کرفته سر را پیچ دهد و یک طرف خم کند اندک
باز اخکر داده آتش دهد تا باز نرم شود بعده
باز آلت برسر روز کند اندک مانند تهیه مهر

پهر شود بعده اخکر را دور کرده وآن بوته کرم
را بر سرد دهد و بالای او از ریک کرم بر سر
بوته پوشش کنند و بالای او یک آوند کلی
مانند کونده واژکون دهد تا که سرد شود این
بطریق آبان است **فصل پنجم در بیان سوخت**
پهر مین مندرا که جهت جل جنتر بکار آید
ساختن مین مندرا طریق این است که بستانند
موم خالص یک سیر وسنگ آهن ربا شش
سیر نیم وبوه سنگهان شش سیر نیم
وروغن السی یک سیر اول می باید که روغن
را در ظرف آهنی انداخته بگدازد وچون
موم وروغن یکجا کردد بعده سنگ چمک
که آهن ربا باشد وسنگ سلاجیت وریم
وآهن خوب میده کرده بیندازد در روغن
مذکور واز دسته یا بچه لت نمایند که تا هم

یکذات

یکذات کردد پس فرود آورده بر سنگ تخته
یا بر سنگ کلان کذاشته لت کنند ویا کوبند
محکم تا خوب کوفته یکذات مثل موم روغن
کنند بعد از ان کراه کلان را بر آب سازند
واتش کونت آن موم را دران آب انداخته
جها پهر آتش بدهد باز فرود آورده بطریق
کذشته لت کنند باز بجوش نند در آب دو
هفته این عمل نمایند تا که موم در آب ته نشین
خواهد شد واز این موم مندرا ساز که این
را مین مندرا کویند **فصل ششم در بیان معرفت**
جنتر جهت بختن رس ورسائن وکشیدن
روغن وغیره طریق آن است که انواع جنتر
آن بسیار است آنچه مشهور است برقم می آوریم
چنانچه ارده جنتر [1] وپتال جنتر [2] وتولکا جنتر [3]
ومره جنتر [4] وارکا جنتر [5] ودولکا جنتر [6] ونجاده جنتر [7]

وکودی جنتر و کهریه جنتر و دورو جنتر و دهنکلی جنتر
[٨] وجل جنتر [٩] وکجیت جنتر [١٠] وبالکا جنتر [١١] وکنجی جنتر
[١٢] واکاس جنتر [١٣] واصل بهقبالا [١٤] دودو جنتر [١٥] مقرر
[١٦] جمع آمده لیکن تحریر غوض آنها را که در عقل
و فهمیده شد دیگر در نوشتن نیاورده ام چراکه
در تحریر نیامده و در عقل نمی گنجد چنانچه
ازان جل جنتر است که جهت کشتن سیماب
بکار آید و عمل بعضی از آنها نوشته می شود چراکه
لابد ضرور آمده **ارده جنتر آن است** که قرابه
در گل حکمت بگیرد و خشک کند دارو در وی کند
و یا آنکه اگر خواهد روغن زردی بیضه مرغ بیرون
آرد آنها را بجوشانند و زودی لبتانند بحاله
و درون قرابه کند و خس چند از جاروب
در دهن قرابه نهد و بیارد سبوی و در ته او سوراخی
زند و از کون بالا دیگدان بنهد و آن قرابه

رابهان

را میان سبو کند و کردن قرابه را بهمان روش
باز کون از دهن سبو بیرون برد چنانچه که ته قرابه
بالا میان سبو باشد و بر گرد سبو آتش دهد و روغن
لبتانند و شکلش این است

وپتال جنتر آن است که بیارد کوزه یا سبو و در ته او
سوراخی سازد باریک و چیزهای که
روغن خواهد کشید آنرا درین کوزه کند و بگل
حکمت کند بگیرد و سر او بگیرد بپوشد و خشک
کند و کوزه خوردتر دیگر در زمین فرو نهد
و چند سینک در سوراخ دهد و آن سنگ در دهن
کوزه خورد باشد و آن کوزه گل حکمت گرفته
را بالای او نهد و آتش با چک دشتی گردش
بیفروزد چون سرد شود کوزه بالایین بردارد
و روغن در ظرف پایین جمع شده باشد لبتانند شکلش این است
و تولکا جنتر بیارد کوزه یا سبو یک

طرف او سوراخ کنند و نایزه بر
نهد و طرف دیگر نایزه سبوی دیگر نصب کنند
و از آرد ماش محکم سازد هر چه از و بخواهند
روغن بگیرند و در طرف دوا انداخته بر
دیگدان نهند و سرش بپوشند و آتش کنند
بر نایزه در سبو زیر روغن خواهد چکید
چنانچه عرق را باین روش می‌کشند شکل
این است   ومیه جنتر آن است
که بیارد شیشه را بگل حکمت بگیرد و آنچه خواهد
در آن شیشه پر کنند و نصف پائین سبو را
شکسته در میان او سوراخی کنند و گردن شیشه
که سبک داده است او را و از آن بگذارند
و شکسته سبو را باید که بگل حکمت گرفته باشند
و در میانش ریگ پر کنند چنانچه آن شیشه
تمام در ریگ باشد پس آتش کنند روغن می‌چکد

شکل

شکل این است   وادوگا جنتر
آن است که چون خواهد که از پوست جوز هندی
که انرا نارگیل خوانند یا چیزی دیگر
روغن بگیرند پوست جوز یا هر چه مطلوب باشد
جوکوب کرده در میان دیگ نهد و کاسه خالی بالای
آن دوا در دیگ نهد و بدهنه بر آب بالای آن
دیگ نهد و دهن دیگ را بدهنه بگل حکمت بگیرد و خشک
کنند تا دود بیرون نیاید و آتش آهسته کنند چون بدانند
که آب تیکم شد در حال فرود آرد و بدهنه از دیگ
جدا کنند کاسه از دیگ پر از روغن یابد شکل این است
و دولا جنتر آن است که چون خواهد که ادویه
بجوشانند آن چیز   را در گره جامه بندد و در دیگ
را بر آب یا چیزی سوری بوده در دیگ کرده بر
دیگدان و سیخی آهنی یا چوبی بالای دهن دیگ بنهد
و آن گره را در چوب بیاویزد که او نیران باشد

هرگاه آب کم شود دیگر آب مدد نماید یا آنچه مقرر است
تمام شود تا ادویه تمام درخورد کار تمام شود شکل این است

و تکادهرجنتر بجهت تصعید سیماب
و نوشادر و پختن رسایین و رسن و تقطیر
کردن روغن های ادویه و عطریات هر نوعی که باشد
و آنچه بدین ماند نخست دیگی بفرماید که سر پیش
او مثل ته دیگ بود و آنرا هر دو جانب لب باشد
چنان که بر سر دیگ نهد و بالائی او آب اندازد و بقدر
دو ته آب بالاء او بماند بدینم شکل است

وکودی جنتر بجهت پختن رسن و رسایین و آنچه بدین ماند
و دو خشت پخته را از چهار طرف تراشند و مدور سازند
و هر دو خشت را بر روی سنگ بسایند چنانچه هموار
شوند و لب برلب بر هم نهند که هیچ درزی و منفذی
در آن نماند بعد از آن در خشت زیرین کوی بکنند
و همین خشت زیرین را در زمین بکنند و خشت

بالا را برین خشت گذارند و آتش آهسته کنند شکل این است

گربه جنتر آن است که بجهت پختن
رسن و رسایین و آنچه بدین ماند نخست
زمین مدور بکاوند و میان او کوی بکنند و فرود
هر چهار طرف او کاو دم سازند در میان دو کتوره
خورد یا در آونه یا در شیشه مطین و بدان چه ذکر
رفته بالش مهر کنند و در میان این کوی بنهند و بالای او
بقیاس چهار انگشت گل اندازند و هموار بزند
و بالای او آتش از چوب و یا پاچک بر موازنه کنند
و بعد سرد شدن کوان جنتر بشکنند و در کار بندند
و صورت کاوتن زمین و ساختن جنتر بدین شکل است

و دورو جنتر آن است که بیارند دو دیگ کلان
نو آب نارسیده و لبهای هر دو دیگ را نیکو
هموار که باهم در لبها ملصق شوند و دیگ زیرین را اگر
بگل حکمت بگیرد بهتر است بعد از آن رسایین هر کدام

را بعمل آورد در دیگ زیرین کرده دیگ را
واژگون بالا او نهاده لبهای هر دو را خوب
بپوشند و از گل وصل آنها بگل حکمت نهاده مهر
نمایند و خشک سازند بعد ازان هم چنین چهار ته
پارچه بگردش بپیچند و بگل حکمت گرفته خشک سازند
بعد از آتش بر آتش نهند و بر دیگ بالا پارچه
چهار و پنج تو کرده و با آب تر ساخته بنهند و هر زمان
زیر و بالا کرده پارچه مذکور را بدست می کرده باشند
باشد و نگذارد که خشک شود تا زمانی که عمل
تمام شود و شکل اینست **ودهنکلی جنتر**
آن است که چند انواع است یکی بطریق این
است بیار شیشه کردن دراز محکم دران کنند
و در کردن آن سوراخی وصل کرده سر شیشه دیگر
را دران خواهد حکمت سوراخ وصل سازد بدین
شکل و شکل این است

وی ق کش مانند کلاب و بخره را شکل
این است

هاندی
و کجپت جنتر آن است که لب زد
پائین فراخ و نزدیک دهنه پشت
یکپهوه گنبدی ساخته و دهنه کوچک بالای آن
بگذارد شکل این است
و جل جنتر ب زد از آهن یا از گل بصورت
کرابه و در پائین حقیقی و جنتری سازد بصورت
دوات که نصف اجزاء او از میان آن کرابه گذاشته
باشد و نصف بالا و از جانب دهنه و بقدری
بلند باشد از سطح کرابه دارو دران دوات
کرده سر پوش بر دهنه آن وصل نموده که تحلل
نکند لاکن آب نباشد آن کرابه را بر آب ساخته
بر دیگدان نهاده عمل نمایند که شکل اینست

دبالکا جنتر آن است که ببتاند بسوی کلالی که آنرا
بهندی مات گویند و در میان حقیقی آن
سوراخی سازند و شیشه مهر نموده که دوا انداخته باشد
و در محاذی آن سوراخ نهند بالای شیشه گذاشته
تا گرد ریگ پر کنند و شکل اینست

فصل هفتم در بیان معرفت قالب

بجهت [illegible] طریق ساختن قالب کلین
آن است که اعمال او که کار ضرب سکه می کنند
و از پارچه چوتار کند اینها مثل سرمه غبار کنند
بقدر دو سیرشاه و بیارد روغن کتان که بهندی
السی گویند بقدر دو سیر شاه و دو قاشق مس
یا آهنی انداخته بجوشانند و دود از وی بر نیاید بعد
ازان یک نیم ماشه روغن کتان در دود اخل کرده
فرو آرند و سرد سازند و آن چینی سائیده مثل
سرمه را در روغن مذکور انداخته خمیر سازند

چنانچه مثل خمیر شود و تواند که منعقد کرده
این را نگهدارد و بعد ازان بسازد از گل کلال
دو پارچه قالب مربع چون خشت بمقدار کف
دست و روی هر کدام را چنان هموار سازد که باهم
خوب بچسپند که در میان آنها گنجایشی هیچ نباشد و در
هر چهار گوشه آن هر دو قالب نیز سوراخی نمایند
بعد ازان که کار تمام شود چهار میخ بانس در هر
چهار گوشه آن قالب فرو برند که اتصال حقیقی
رسد و ما بین حقیقی سطح آن هر دو قالب بقدر
دو نیم انگشت مربع سوراخ نمایند پس قالب زیرین
را بر تخته هموار نهاده در سوراخ آن چینی معمول پر
سازند و بالای آن تخته روا کنند که آن چینی در آن
خوب بطریق استحکام پر شود پس ازان روپیه
یا اشرفی یا پهون وغیره مسکوک بر بالای
آن نهند و باز دیگر بار چینی مذکور بران انداخته

بدست زور کنند که خوبک آن مسکوک را دران جا
گیرد بعد ازان قالب دیگر را بالای آن نهاده دیگر
چند در سوراخ قالب پر سازد بالا همچنان باز بدست
زور کنند و باز هر دو قالب را از هم جدا کند با احتیاط
روپیه وغیره مسکوک را از قالب بر آرد که هر دو
قالب زیر و بالا نقش آن درست می نشیند
بعد ازان هر دو قالب را بالای آتش چندی نهد
که رنگ شان بسرخی گراید پس در میان حقیقی
آن دو قالب یک کناره از هر چهار کناره راهی
باریک سازد مثل راه قالب گولی تفنگ که جای
ریختن جسد گداخته باشد که بآن راه توان جسد
گداخته ریخت و هر دو قالب را باز بهم پیوسته
آن چهار میخ باشد در هر چهار گوشه مضبوط
سازد و جسد گداخته بآن راه که در کناره
ساخته است بریزد که عمل درست می شود و عمل

مجرب

مجرب و مولف این نگارنده بقلم الست یافی
عمل هر قدر که تواند کرد بهتر از دار الضرب سکه
بپذیرد و کام دل ازان بر گیرد و صورت عمل
هر دو کار قالب اینها است

فصل نهم در بیان معرفت آتش آنست که دانستن
وزن آتش بطریق آن است که گفته شد وآتش
پاچک دشتی که بهندوی بت ارنه اوپله گویند
وآتش کرسی یعنی به هندی کریزکا و پلهٔ ارنه
وچوره هم گویند وآتش دیبا یعنی آتش چراغ
که بد وچوب معتدل برافروزند وآتش لجری
یعنی آتش از چهار چوب مذکور فروزند وآتش
گوشت یعنی آتش بسیار تند باشد وآتش
طبعی پس صفت آتش فحم بلوط ... وتخاله
برنج یکمن با یک دیگر بکوبند ودر زیر دیگ کنند
وآن آتش در غایت لطافت دارد در مکان

خود خواهد آمد ازو خواهند فهمید و آتش کوره
یعنی از انگشت هر قدر که خواهد بیفروزد و
آتش اخگر یعنی از انگشت چندان که ضرور
افتد انداخته کار خود کند و زگال یعنی از انگشت
هر که درکار باشد بکنند و این آتش برای اسما
ضرور نوشته که معلوم اسم هریک شود صفت
هر آتش در محل هر ترکیب نوشته است ازو
خواهد فهمید و واضح خواهد شد باب بیست
وسیوم در معرفت حقیقت ادعیه و ابتدای
کار صنعت مشتمل بر دو فصل است فصل
اول در بیان معرفت ادعیه قرانی و دیگر افسون
بجهت دفع بریدن ارواح که بند گردد و دور کنند
آفت بلاهات آنست که وقتی دوای صنعت
از ارواح وغیره تیار کرده در وقت انداختن
در شیشه یا بوته و شیشت و مانند آن از پیش

مهر حروف قرانی یا افسون در دل یاد کند
یا خوانده بر رود دم کنند تا کار تمام شود و مضرت
هیچ نرسد و ارواح از بریدن بند شود طریق آن است
که از قران مجید یکی آنست که وقتی که ادویه را
انداخته در قرابه وغیره فاتحة الکتاب را با موکل
معه تسمیه هفت مرتبه بران بدمد بجده مهر
ساز داین است بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین یا دردائیل بستم زبانش
الرحمن الرحیم یا کلکائیل میانش مالک یوم الدین
یا سمائیل بستم جانش ایاک نعبد و ایاک
نستعین یا جبرائیل بستم اندامش اهدنا
الصراط المستقیم یا میکائیل بستم قدمش
صراط الذین انعمت علیهم یا اسرافیل بستم
بهوشش غیر المغضوب علیهم ولا الضالین بستم بستم آنچه
باشد آمین و رب العالمین بحق لا اله الا الله

یا عزرائیل

محمد رسول الله نوع دیگر از الفاظ قرآن مجید
مقرر است وقتی که کار عمل شروع کند اسم
اعظم را معه تسمیه در دل یاد آورده در کار خود
مشغول شود که اتمام رسد و آن اسم متبرک
این است در دل بگوید بسم الله الرحمن الرحیم
ان هو کان الله غنیا نوع دیگر طریق افسون وقتی
که ارواح را بر آتش کنند بهر صنعت که در کیمیا
باشد و آن افسون را چهارده مرتبه خوانده بدمد
بعده آتش افروزد مگر بشرط آنکه پیش از
ابتدای کار دعوت چهارده روز بکند طریق
دعوت آن است هر ماه ابتدای روز یک
شنبه یا پنجشنبه در اول ساعت این افسون
را شروع کند چهارده مرتبه هر روز بخواند
تا چهارده روز بپیوسته بخواند بعده بر هر کار
که بداند عمل کند افسون این است اجیر

چیرنت

چیرنت بهوی بتهر کیو مهلا رجو رای آس
متن با مذ هو نتها ڈو را که هو هو یار

فصل دویم در معرفت ابتدای کار شمسی
وقمری که اتمام رسیدن آن علم وقت ساعات
سعد و نحس در علم کیمیا بدانکه این عمل موقوف
است بر وقت ساعات سعد و نحس و افضل
اوقات جهت اینکار حلول شمس است
در برج حمل و آن زمان که شب و روز برابر
شود و زمانه باعتدال آید و آب بدرخت بر
آید و زمین نباتات روید و شکوفه بشکفد
و اموات حیات یابند و هم جنبند وقت سر آب
تا آفتاب به برج جدی تحویل یابد و چون این وقت
برسد دست از عمل باز داشتن شاید که این
زمان ادبار است ورنه شود که باطل شود و عمل
صنعت نیز در فساد افتد و تباه گردد و بعضی

گویند این وقت خاص است به حجر حیوانی
و چون اوقات معلوم کردی اکنون بدان که
ساعات نیز واجب است تا صنعت استقامت
گیرد و صحت پذیرد و حکما گفته اند که فاضل
ترین ساعتی که این صنعت در آن ابتدا
کنند ساعت شمس است در روزها و آن روز
یکشنبه است اول ساعت و این روز پس واجب
است که روز شمس و در ساعت شمس او باشد
و یا در روز ساعت نحس مشتری و چون
قمر کنند باید که در روز قمر که دوشنبه است
کنند و ساعت آن اول و ثامن است و از
مشتری که روز پنجشنبه است کنند و ساعت
آن اول ساعت آن روز و هشتم او و هم چنین
زهره و ساعت روز جمعه است و ساعت
آن اول ساعت آن روز یعنی روز جمعه و هشتم

ساعت

ساعت اوست و مریخ ساعت او که روز سه
شنبه است و ساعت اول و هشتم و زحل ساعت
او روز شنبه است ساعت اولی و ثامن او و این
جمله شایسته عمل قمری باشند و هم چنانکه اوقات
و ساعات را در صنعت مدخل است نزول قمر را
در بعضی منازل و بروج مدخل تمام است
بلی بدانکه ارسطاطیس در کتاب قدیم الحکماء
گفت که چون قمر نزول کند در منزل که آنرا بطین
گویند و یا در نعائم و یا در رشا و یا در قلب
و یا در نعائم در آید و با سعود باشد از سعود اتصال
دارد و یا در برج دلو به مقدم در آید و یا در حوت
نزول کند ابتدای صنعت کردن بغایت خوب است
و بعضی گفته اند که چون زحل بطی الحرکت و خشک
طبیعت است او صنعت را نشاید که تباه
کند و نیز از این در روز زحل و ساعت او عمل

عمل صنعت تمام نگردد و مرنج خار محقق است
روزا و دو ساعت او صنعت را نشاید که تباه
کنند و غیر از نیم دو ساعت جمله صالح صنعت
باشند **باب بیست و چهارم در علم صنعت**
و تدبیر گداختن حدید و عمل او مشتمل بر دو
فصل است **فصل اول تدبیر گداختن حدید** یعنی
آهن مانند نقره و مس که رز سها که گداخته شود
برنگ خوب و صاف و براق و غیره طریق
آن است که بیارد براده حدید کچ بیل یا فولاد
جوهردار یا نعل اسب مستعمل یک توله و
سهاگه و شیشه بلور و نوشادر بهتر از شب بلوری
و سنبل سنکیه بوزن حدید یا هر یک نیم توله
و با هر یک ۳ ماشه هم یک جا سوده در موش
واز محکم انداخته با اخگر خوب بدمد گداخته گردد
و سرد نموده باز مرتبه دیگر اندک سهاگه داده گداز

کنند

کنند مانند نقره بگردد لیکن بیخ نرم خورد مثل
نقره این نقصان است الا در کار صنعت
بکار آید اگر خواهد بجای سنبل بوزن سنبل زرنیخ
زرد یا سرخ داخل نموده با اجزاء مذکور همراه
کرده سحق کنند و در موشی مذکور انداخته بدستور
بالا بگدازد گداز شود **نوع دیگر** بگیرد براده خوبید
مذکور هر که داند یکتوله و کاچه سفید یا چوره
مروارید آبگینه ازین هرچه موجود باشد بوزن
۳ ماشه و سهاگه و نوشادر در هر یک ۳ ماشه هم یک جا
کرده سحق نماید بطریق معمول گداز کند با اخگر سخت
بدمد گداخته شود این هم مجرب است **نوع دیگر**
آب ساختن فولاد و کچ بیل یا دیگر جوهردار
باشد هر که بهتر باشد یا نعل صاف خواهد بود گداختن
و زود آب شدن خصوصا کچ بیل چند رادت
اگر باشد بسیار بهتر است والله هر قسم جوهردار

کدازنده است هرچه خواهند بزنند بستانند
براده کج بیل وغیره هرقدر که خواهد ونیم او سنبل
کهار سنکهیه واندک آبی واندک سهاکه واکر براده
کج بیل وغیره ده درم باشد سنبل کهار پنج درم
بوره دو درم یا دو ونیم درم سهاکه انداخته وباتش
انکشت چخم سیسون یا سال یا کهیر یا ببول
یا کیکر داده بکدازند وانکشت نباشد پارچه
چوب اینها کافی است که پنکنال افروخته
باشند در بوته براده چنی که عبارت است
از دو جزو براده چنی ویک حصه کل حکمت
که کل را با پنبه خوب کوفته بوته سازد واهن
بکدازند که خواهد شد واکر بجای سنبل بوزن او
لاک درخت پیپل ویا کاچ سفید اندازند
نیز آب شود هرکاه براده فولاد وغیره را باهم
داروی که خواسته باشند آب سازند ودارو

بابراده

با براده آمیزند وبجاده الحیلوة خمیر سازند که
کداخته شود **نوع دیکر** این ترکیب عجب ومؤلف
است در زود کداختن براده فولاد سی ونه توله
وسنبل بیست وشش توله وعسل بقدر کفایت
که خمیر توان ساخت وهمین قدر روغن زرد
لیکن کمتر از عسل باشد **نوع دیکر** عجب هرکاه که
فولاد را با هر دارو آمیخته بکدازند اکر خواهند
که باز مرتبه دیکر بکدازند دیکر احتیاج باختلاط
آن دارو نباشد بلکه سهاکه فقط کافی است
نوع دیکر عمل مجرب از مولانا شمس الدین محمد جون
پوری مداری بکدازد سرب را وبکدازد سم الفار را
ریزه ریزه هر دو مساوی در وزن نخستین
سم الفار را در ظرف کلین بکستر دپس سرب
کداخته بران افکنند وبکدازد واین سرب مکرر
نکهدارد پس فولاد مساوی آن در بوته کنند

وجزوی سهاکه وهمان قدر سرب مذکور که نگاه
داشته است دران ضم نماید ومیان سازد که
بوته را وخشک کند بوته را ودر آتش بدمد چندانکه
نقره را می دهند کداخته کردد واکر بجای سرب
مذکور سم الفار تنها یا هرتال زرد یا سرخ تنها
مساوی انداخته همین عمل نماید پولاد کداخته
شود مجرب است اما در عمل جوهر فولاد کم می شود

نوع دیکر طریق کداختن حدید از ترکیب میر
مرتضی قلی که از کداختن براق شود ودر عمل صنعت
بکار آید طریق اینست باید که بیارد حدید نعل سفید
یا از کهیری جوهردار را صفایح رقیق کنند بعده
ده بار در آتش خوب سرخ کنند ودر روغن
السی فرو ریزند وبعد ازان ۳ مرتبه دیکر در
آتش خوب تافته در بالاء سندان بکوبند تا کوفته
ها ومیل او بهم دور شود بعد ازان با کاز ریزه

ریزه

ریزه نمایند ودر سیماب منقی در آوند کلی اندازند
وبا زیره حدید بهم زنند تا فار چیزی باو بچسبند
وزیبق بوزن ربع یا نصف حدید باشد بعد
ازان بیارند بقدر حاجت روغن طعام و
شهد خالص واندک سهاکه سائیده داخل ونهم
وعمل کنند واز سیماب اکر چیزی باقی مانده باشد
داخل کنند وریزهای حدید را در میان او ریزند و
برهم زنند وهمه را در میان بوته محکم اندازند باید که
ربع بوته خالی باشد وآنرا از زجاج سفید یعنی مراد
آبگینه حلبی است ویا چوره مروارید حلبی یا فرنکی
هرکه باشد مسحوق او پر کنند بعده در کوزه کذاشته
سخت بدمند ودم بالا باید کرد اکر دو دم باشد
بهتر یکی از بالا ویکی از پائین تا دو ساعت باید
دمید سخت تر وبوته بسیار محکم باید وخوب دمیده
شود حدید کداخته کردد ودر بوته قرص سفید مانند نقره

یافته شود وچون سرد شود باب سرد بباید کرد وباز
این قرص را ریزهٔ خورد نماید بقدر نخود باشهد
وروغن زرد وسهاکه در بوته دیگر بگدازد بهم
چنین تا سه مرتبه چون بسیار سفید خواهد برآمد
نوع دیگر بیارد براده حدید مذکور با تیل السی
سحق کنند وازآتش اپلی دشتی اندک بیت
بدهند تا سه چهار مرتبه بعده درآب نمک سحق کنند
وبجوشانند وبشویند تا سیاهی تیل تمام دور
شود بعده باربع براده سم الفار واندک نمک
نطرون یعنی کهاری وسهاکه داخل براده نموده
سحق نمایند در بوته کرده سخت بدمند که
گداز خواهد قرص سفید بعد ازان دو سه
مرتبه دیگر به سم الفار با سهاکه ونطرون گدازند
تا خوب وسفید وپاکیزه شود **نوع دیگر** بیارد
زرنیخ زرد وبا آب املاح سحق کنند ودر میان

افتاب

نطرون نمک
کهاری ست

وسهاکه
دیگر[?] ست

افتاب خشک نماید وباز سحق کنند وخشک نماید
وبشویند مکرر تا سیاهی زرنیخ برود بعد ازان
براده آهن مذکور را با آب املاح سحق کرده
وخشک کرده نماید مکرر تا میل وکدورت تمام
برطرف شود بعد ازان نصف وزن براده زرنیخ
مذکور داخل نماید وبا آب قلیا وکاچه لون سحق
کنند وتشویه بدهند مکرر ودرآخر اندک سهاکه
داخل نمایند وبگدازند سفید واعلی گداخته شود

فصل دویم در معرفت عمل حدید که از و نقره شود

وطرح هم خورد طریق این است **ترکیب**
از عمل مرتضی قلی وآنچه در عمل صنعت بکار
آید بالا ذکر کرده شد اما ترکیبات علم کیمیا
این است بیارد کبریت را باهم وزن او نمک
طعام یعنی نمک سانبهر با آب سحق کنند ودر افتاب
خشک کنند مکرر بعد ازان بشویند باحتیاط

نبیبوی[?] کنند گرد

۱

تمام که کبریت زرد و نمک از و آب شده هم دور شود
و خشک نماید بعد از خشک شدن باز هم وزن نمک
سفید یعنی سانبهر داخل کند و قدری زرنیخ سرخ و
با شاش گاو تسقیه نماید و سحق کند و در آفتاب
خشک سازد و باز سحق و تسقیه و خشک نماید
تا پنج و شش مرتبه همچنان کند بعد از آن بشوید
و نمک از وی دور کند و خشک کرده نگاه دارد
بعد از آن بیارد براده آهن مذکور انقدر که خواهد
و در قدحی کند و بقدر ربع او نوشادر را سحق
نموده در قدحی بر سر براده حدید کنند و آبی روی
ریزد آن مقدار که چهار و پنج انگشت بالای او بر آید
و برهم زند و یک هفته در آب نوشادر بگذارد
و هر روز سه چهار مرتبه براده را بدست خوب بمالد
و بعد از هفت روز آب نوشادر در آن قدح دور کنند
و براده را بشوید مکرر و سیاهی در وی نماند بعد از آن

آهن زود ریزه شود مجرب

در

در کتهوره آهنی مصفا کرده بر بالای آتش بگذارد
تا شش ساعت نگاه دارد و بعد از آن نطرون
در آب حل کند و اگر نطرون نباشد کاچ نون سفید
حل کند و اگر مقطر کند بهتر بود بعد از آن براده
شیشه را در هاون آهنی مصفا اندازد و بر بالای
آتش نرم بگذارد و با دسته آهنی سحق کند و با
آب مذکور تسقیه نماید و سحق کند و همچنین که
آب خشک شود باز آب مذکور بریزد و همچنان
بحرارت آتش سحق کند و تسقیه نماید تا براده مذکور
مثل سفیدآب گردد بعد از آن نصف وزن براده
از آن کبریت سفید گرفته داخل سفیدآب مذکور
سازد و سحق نماید و باز همان آب مذکور تسقیه نماید
و تشویه دهد سه چهار مرتبه بعد از آن در بوته
مستحکم کرده سخت بگدازد گداخته گردد سفید
بعد از آن دو بار دیگر بگدازد و برابر او نقره حلال

داخل کرده ذوب نماید نقره خالص روباس شود راست
بی‌شک و این عمل هائی است فقیر خود تجربه کرده

نوع دیگر عمل مذکور بیارد برادهٔ حدید از فولاد
جوهردار وهم وزن او رزنیخ سرخ داخل کرده
لبا بند و در کوزهٔ گلی کرده در تون حمام یک روز
گذاشته بعده برآورده سرد نموده با نمک خالص
خوب شسته خشک نماید شش یک وی نطرون
داخل کرده لبا بند وزیت تر کرده در بوتهٔ استنزال
نموده بعده لبا بند و بشویند چند باره از آب
نمک و خشک کنند بعده با نمک اندرانی سائیده
و در تون حمام نه در کوزه گلی سربمهر کرده و باز
برآورده سائیده در تون نه تا خوب سفید گردد
بمثل نقره بعده بشویند و خشک نموده با قرار
که از نوشادر محلول کرده باشند مجوردوی ده
و تشویه کن تا سه اوسه مجوردوی ده بعده

تشویه

تشویه ده کامل باشد درمی ازین بر صد درم هر — جسد قایم
جسد که داند طرح دهد مثل نقره کرده ثابت

نوع دیگر عمل شیخ محمد امام ع بیارد براده فولاد یک توله
و سه توله سنبل و یک توله سهاگه اول فولاد مذکور
را با یک توله سنبل کهرل کنند و بوته کرده یک شبان
روز در آتش نهد بعده باز براده را با سنبل
یک توله کهرل نماید و آتش دهد بعده سیوم مرتبه
سنبل که باقی مانده است و سهاگه کهرل کنند و ماء
الحیوة داده مخلوط سازد و در آتش نهد مثل
نقره جنخ خورده گداز شود بعده با نقره جوره
سازد همه اصل شود نوع دیگر عمل میر فیض الله
بیارد مورتیه بوزن سه توله و براده آهن سه
ماشه این هر دو را در شیره لیمو خلط نموده مقدار
ده روز بدارد بعده ماء الحیوة داده ازو
برآرد ازین مس یک رتی بر یک توله نقره طرح

دهد نقره رنگین شود هر قدر که طلا خواهد بهمه قدر
حملان کند جوره خوب زر شود **نوع دیگر** عمل میر مذکور
بیارد نقرهٔ مس و توتیا و ریزه آهن فولاد و سرب
منقا این هر چهار چیز را برابر جمع کرده دهد حملان
کنند که یکحصه بماند یعنی چهارم حصه باقی ماند ازین
یک رتی بر یک توله نقره طرح دهد رنگ دهد بعده
حملان کند طلا خوب شود بدستور صدر **نوع دیگر**
عمل میر مذکور بیارد مور تهوته هر قدر که خواهد
آنرا بر تاوهٔ آهنی یا شیرهٔ لیمون کهرل کند و بر آتش
نهد و ورق از زر جمع کرده ماء الحیوة داده یک
رتی ازین بر یک توله نقره طرح دهد رنگ شود
بعده حملان کند زر خوب خواهد شد **نوع دیگر** بیارد
کتوری از کچ بیل درجه بوزن چهار بهلولی
و جوفش آن قدر که دو بهلولی وزن روغن
درو گنجد درو جا تواند کرد بعده از کیله آب

گرفته

جوهر کوکر
زیبق
نشادر
سم

بیاورد روحرا در میان ظرف
حدید کرده ... روان
... تا چهار انگشت بلند آن
... آتش کنند
... آتش
... تا روغن
... بعد روح
... آتش ... تا روغن
... دوا ... سر ابر آن
... کنند بیارد ...

[illegible]

گرفته هر بار آب نو انداخته کیله گرفته تا صد بار
در کتوری می انداخته باشد تا خشک شود و باز
اندازد و آتش کند و سرد کند که اکسیر می شود
یکحبه ازین بر یک توله قلعی طرح کند قمر گردد
نوع دیگر عمل بالکشی اکسیر قمری از آهن بیارد
بوته نکچهکنی سیاه و آن بوته الیست که بقدر یک
وجب از زمین بلند باشد و کلش سیاه مائل
بسفیدی باشد بستانند شیرهٔ او پس بیار از
کچ بیل و شیرهٔ مذکور بعده کچ بیل را ورقها
تنک سازد و بیارد هرتال طبقی موافق ورقها
کچ بیل و شیرهٔ مذکور بیامیزد و هر دو روی
ورقها بمالد و قدری شیرهٔ مذکور و چهارم
شیره هرتال یکجا کرده نگهدارد و ورقهای
مذکور را در آتش سرخ کرده درین شیره مذکور
سرد می کرده باشد بعد ازان ورق را بر سندان

[illegible]

نهاده بائینک به یک ضرب یکو بزنک و چرک
که ازو جدا شود بستانند و نگاه دارد تا مادامی
که هم چنین عمل مکرر کرده باشند که تمام چرک ازو
برآید چون چرک ازو تمام برآید و آن ورق
کج بیل شکسته و پاره پاره می شود و این چرک
مذکور اکسیر قمری الست هرگاه یک ماشه ازین
یک توله قلعی گداخته طرح کنند قمری شود

نوع دیگر عمل سید هاشم منقول است

بیارد روغن نفط سفید و آب سیر خشک بوزن
برابر هر قدر که باشد و سم الفار سنکهیه سائیده
در ظرفی گذاشته روغن نفط و آب سیر مذکور
دران اندازد مقداری که دو انگشت از سم
الفار بالا باشد و در زیر آن آتش نرم تا چهار
پاس بکند اگر یکبار بتواند بهتر والا نه دو سه
مرتبه کرده سرد نموده تا چهار پاس آتش برساند

بعد

بعد ازان بیارد براده آهن مذکور یک توله و از
سم الفار مذبور سه ماشه و سهاکه سه ماشه و نوشادر
سه ماشه و قدر روغن کنجد انداخته چنان باید
که هم آمیخته شود حب بسته یک شب نگاه دارد
تا وقتی که اندکی سختی بهم رساند وقت صباح
آن گولی را در بوته معا کرده خشک نموده در
کوره آهنگر گداز دو بدمد از دم سخت باندازه
که آن گولی دران انداخته و گداخته شود بعد ازان
آنرا سرد کرده برآرد گداز یافته یا یکی شکل خواهد بود
شکننده می شود و باد دیم سم الفار بر وسهاکه و
نوشادر از هر یک دو ماشه بعمل اول کرده تیل کنجد
انداخته همان قدر سائیده حب بسته باز یک شب
نگاه دارد باز صباح آن حب را بطریق گذشته
آتش دهد و بعد سرد آن گداز شده بگیرد بدستور
اول شکننده خواهد بود بعده آنکه از آهن یک

توله بود نصف آن سرب مصفا همراه او گذاشته
در بوته بر آتش بگداز زند و سرپوش نکنند و یا
اندک سهاگه داده بدمد و سحق شوره قلمی بوزن
دو بهلولی دو سه مرتبه بران آهن معمول بر ریزند
و بجوشانند و خوب بدمند تا که گداز یافته گردد
و خوب بچرخ در آید و پاک شود و نرم و صاف
و پاک خواهد بر آید مجرب است و اگر روغن نفط
بدست نیاید ضرورةً روغن کنجد خالص تازه
یا بید انجیر در کار بندد **نوع دیگر نیم سیر فولاد**
جوهردار مثلا از وب زد پیاله بحجم دو غاغنه
و ببنداز در ان پیاله پاؤ سیر سیماب که نصف
وزن آن پیاله باشد از آب **ث ت س ه ش ل** صف هد
که در عمل قمر مذکور است پر سازد یعنی لب ریز
کند و در دیگ دان خورد گذاشته یک چوب
میانه در زیر او بر افروزد دیچو یک خورد می

جبانیدها

جبانیدها باشد تا زمانی که آب بتمامه خشک شود
پس این سیماب در فولاد همچنان خواهد در آمد که
شکننده خواهد شد و این اکسیر است این پیاله
را گرفته پیش خود نگهدارد و چهار رتی این را
در یک توله قلعی منقا آب شده طرح نماید که
قمر می شود بقدرت الهی و این بوته از حروف
ابجد ه د تعلق دارد و دیگر ترکیب ها در فصل
متفرقه ذکر یافته است **باب بیست و پنجم در معرفت**
ترجمه کیمیا از ذخیره سلطان سکندر ذوا
لقرنین مشتمل بر یازده فصل است **فصل اول**
در بیان معرفت ترجمه کیمیا ذخیره سلطان سکندر
ذو القرنین و کیمیا انسانی بدان که طلاء
اشرف اجساد ارضی است زیرا که بسیار رونق
دارد بدین جهت مخصوص به نیر اعظم است
و رنگش برنگ نور آفتاب است اما نقره چون

بزودی با طلا مر آمیزد بی ضرری درمیان هردو
نیرا صنوا ست و اشرف است و معلوم شد ازین
اشرفیت هرکدام و هرگاه باشد این اشرف
حیوان اشرف ازاجسام مرکبه گشت حیوان
مناسب انسان هم چنین ادویه بگیرند از بدن
حیوان و اخلاط و رطوبات و اعضا آن و بیند
آنکه حکما قرار داده اند افضل از ادویه دیگر
خواهد بود و اگر سموم ازین ساز د ابلغ سموم
خواهد شد و اعظم مرکبات خواهد بود که اثر
او عظیم است در اجساد فافهم ذلک وقس علیه

فصل دوم در بیان معرفت در استخراج آب

اولا اورا که ماء الخالد گویند و نام اوست بیو یانی
صابیوس گویند بگیرد صدف صفادع نهری
یا بحری هرکه سیاه شود بسیار و بسوزد و بیامیزد
با نوره غیر مطفی یعنی آهک آب نا دیده و برابر

هردو قلیا یعنی سجی و هر یک جدا سحق کند که چون
ذرور شود یعنی آمیخته کرده پس در حوض
بزرگ کند و بالایش آب اندازد که دارو پوشیده شود
و کاه گندم بالای آن اندازد بسیار چنانچه
سر حوض پوشیده شود بعد از آن شاخها درخت
او را به پوشد این حوض دیگر یک هفته رها کند بعده
آب در حوض دیگر ببرد پالوده این آب اول آب است
که مسمی است بصابیوس **فصل سیوم در بیان استخراج**
ماء ثانی که مسمی است به قوربال بگیرد از صدف
سوخته یک جزو آهک آب نارسیده یک جزو نوشادر
یک جزو بورق سدس جزو یعنی کهربه پس جمیع را سحق
کند و بروا اندازد کاه مدقوق برنج بسیار و بیزد
بر و از ماء صابیوس چنانچه در فرو نشیند تمام
اجزاء هفت برابر و بپوشد با عضاء شیخ و چهار ده
روز بگذارد در حوض پس بحوض دیگر صاف

آن بستانند این است ماء قوربال که قوت او
مضاعف از ماء الحاد است فصل ست
چهارم در بیان معرفت استخراج آب سیوم
که مسمی است برعالیوس بگیرد نمک سابهر سبت
ودرم نوشادر دریک رطل به پرد این را در یکصد
وبیست رطل آب تا باقی بماند چهل رطل پس
باز بریزند و هشتاد رطل آب دیگر و طبخ نماید
تا آنکه باز چهل رطل آید هم چنین تا هفتاد مرتبه
هشتاد رطل آب می ریخته باشند تا اینکه پخته
می باشند تا اینکه چهل رطل می مانده باشند
چنین هفتاد مرتبه باشد نیم طبخ باید و چهل رطل
باقی ماند فرود آرند و از بالای آتش و بریزند
بر وی از صدف سوخته بسیار کوفته که منزله سخته مجون
برسد یعنی انگشت برآید و مثل وزن وی یعنی
برابر صدف نوره آب تا رسیدن و مثل سدس وزن

وی

وی نوشادر و مثل سدس وزن وی زرنیخ زرد
و مثل ثلث او کبریت و مثل او قلی که مجموع سحق
نموده باشند و بریزند آن مجموع از تیزاب دویم
که آب قوربال است هفت برابر مقدار آب
که غرق شود در و دارو بپوشند اورا بشاخها
چوب درخت و رها کنند بیست و یک روز این
است آب سیوم مسمی برعالیوس فصل پنجم در بیان
معرفت آب چهارم که مسمی به طریراس و این تند
تر و اقوی تر از آبهای دیگر است بگیرد از براده نحاس
و براده آهن براده رصاص سیاه یعنی سرب
اجزا برابر صلایه کنند بخل خمر تند که مضاعف کرده
باشند یعنی مقطر باشد پس داخل کنند در و
سدس جزو نوشادر و زاج زرد و بسایند باریک
چنین سرمه و در آفتاب خشک سازند و زیاده
کنند بر و مثل و نوشادر و سدس او زرنیخ احمر

که هندوی منل گویند وثلث وزن او کبریت
زرد وشش مثل او نوره ومثل او صدف محرق
وخوب باهم بیامیزند پس بریزند برین مجموع
از تیزاب از عالیوس هفت برابر که دران فرو
رود دارو پس بریزد دران خشیشی بتیغ
یعنی شیر دار از لاغیه وشیرم سم مثل آن پیچ شب
نم شکل باشد یا از آب باشد باشد وقتی که شب
نم نباشد ورها کند بیست وهشت روز این است
آب چهارم مسمی بطریراس واین قتال ومهلک
مرجمیع حیوانات را که باین لمس کنند وبوی این
مطرقی عظیم دارد بدماغ ازین جهت امر کرده
هر مسی که در وقت استعمال این باید که پنبه را
بگلاب ویا کافور تر کرده در منخرین پیش نگاه
دارد که بسیار نفع دارد **فصل ششم در بیان**
معرفت خاصیت آب طریراس آن است اگر این

بر

آب را در ظرفی کنند وهر عضوی که از اعضای
حیوان درو کنند از دل وجگر وسپرز وگوشت
اگر یک ساعت دران بماند وسر آن بپوشند از هوا اگر
وعضو بالحم بگدازد تا آنکه بماند آب جاری مخلوط
شود باب وهر حیوانی درین آب فرو ریزند بهم
ساعت اعضا همه را وجدا شود درنگ نکند در
مردن واگر اندک ازین آب بریزد در چشم خوابیده
چشم ها از چشم خانه سیلان کنند در زمان واثری از چشم
نماند واگر قطره در بینی یا گوش خوابیده اندازند
تشنج کند دماغ او وهلاک شود در همان روز
یا روز دیگر وهر ظرفی از نحاس یا آهن درین آب
فرو برند یک شب بسوزد تمام آن اظراف را وباقی
بماند چنانچه از سوخته آتش اندرون وبیرونی
آن بماند واگر خواهد آن ظرف را صلابه کند ذره
ذره شود فائده بزرگ او زود است که ذکر آن

خواهم کرد در موضع خودش **فصل هفتم در بیان**
معرفت استخراج جوهر سرکه به یعنی در وقت
مریخ بگیرد خون آدمی پنج رطل واورا در قرع
وانبیق واگر کمتر به ازین باشد هم جائز است
واضافه کنند در وخون بز کرم وبچکاند ونگاه دارد
واین عرق صد درم پس بگیرد خون خر وخون
اسب که بفصد برآورده باشند وبا این معجون کنند
این دارو را وآن زنگار است یک جز نوشادر
دو جز زاج سه جزو نمک دو جز بریزد بر وزهره
بز نر و پوست بیضه سوده یک جزو چنان کنند که
این دران عرق خون منغمر شود ونگاه دارد
ودر آفتاب سه روز پس بگیرد زاج نیکو جید
قبرسی آن مقدار که خواهد وبسیار صلایه کند
با مثل او نوشادر و بول خر هفت برابر بر واندازد
تا هم دارو در وفرو رود ویک روز تمام در آفتاب

دارد پس این منحل خواهد بجای آب سرخ پس بیندازد
در وعرق خون برابر آن بریزد بر آنچه اول نگاه
داشته است وهفت روز بگذارد وپس باید
جزوی از نمک را بمثل آن نوشادر در وی نصف
جزو کبریت سفید تا خوب مخلوط شود وبریزد
بر و سه برابر آب نا در و منغمر شود اجزا
وبنهد تا آنکه باقی بماند ده درم وبریزد بر آن جزوی
نگهداشته است بار دویم وهفت روز رها کنند
پس بگیرد جزوی از زرنیخ زرد و مثل آن زرنیخ سرخ
در کفگیره بر آتش گدازد وچون آب شود بریزد
بر اینها یک جزو کبریت ونیم جزو زجاج سحق کرده وحرکت
دهد بر آتش تا خوب بیامیزد بهم پس سرد کنند ودر صلایه
سحق کنند بسرکه تند پس بریزد بر و نگاه دارد
سیوم بار ثلث اجزاء از آهک پس بگذارد این
جمیع را در حوض بیست وچهار روز وصاف کنند از آن :.

خوص بخوص دیگر این است جوهر مستودع که درو نگاه
داشته اند بودیعت قوة میخ **فصل هشتم در بیان**
خواص جوهر مستودع وهو **خواص جوهر مستودع**
این جیع پاک میکند بدن را از چرک ها اگر نحاس
یا آهن کم کرده هفت مرتبه در ینج آب سرد کند پاک
شود از اوساخ یعنی چرک واز خشکی برود واما حدید
بعد ازین آسان شود گداختن او در آتش واگر قطره
از ینج هر روز بر خشا زیر و سلعه قرینه بگذارند در حال
ازاله کند و تحلیل نماید واگر فعل این چون فعل طلا
سیسی است مگر اذابه گوشت واعضا وتشنج که
نمی کند اما جسم را نا سده میکند اگر برو بیفتد واگر
یک شبان روز درو بگذارد بسیار پاک کند که به
ازو پاک نتوان کرد **در تطهیر زرنیخ** زرنیخ را در کف
گیر بگذارد بر آتش چنانچه بگذارد ربعی شیشه پس باو
ممزوج کند زرنیخ گداخته را چون سرد شود سحق کند

خواهد اول زرنیخ بگذارد برابر بوزن [illegible] طهر او زرنیخ سحق [illegible]

به بول

به بول آدمی یک روز و یک شب و بریزد برو
طریاس هفت مثل او که تا منغمر شود در یک شبان
روز رها کند پس بیندازد درو سرکه سه وزن و آب
شیرین مثل جیع و با آتش نرم پس بپزد تا آب
برود پس بشوید زرنیخ را بسرکه پس با آب بشوید
چون خشک شود نگاه دارد **تطهیر زرنیخ نوع دیگر**
آسان تر است بشکند زرنیخ زرد چون پارچه
ها مثل نخود در کفگیر آهنین کند و بر آتش
بگذارد و طعمه او دهد بمثل وزن او کندر کشیده
هر دو سائیده و مختلط کرده و طعمه دهد سدس
وزن نیز نوشادر و محترز باشد از بوی زرنیخ
با نیزه که بگدازد و در منخین پنبه که تر کرده باشند
بقطران پس بردارد از آتش و بیندازد مثل
سدس وزن آن شب و ربع وزن آن زیبق و بر
صلایه سحق کند بسرکه یک روز تمام و بریزد برو

شیر گاو ده مثل او که فرو برد اجزا درو و بگذارد
در چاه تعفین بیست و یک روز پس از چاه
برآرد و باز سحق کند بسرکه و عمل دهد با و
و هفت مرتبه با آب بشوید تا آنکه آب او پاک
شود پس در سایه خشک کند چون خشک شود
خوب نگاه دارد **تصعید زرنیخ** بگیرد زرنیخ
تطهیر کرده و او را ملغمه کند بمثل او زیبق
که این نیکوتر شود فعل او زود تصعید
خواهد شد و عمل بسیار خوب خواهد بود او را
تصعید کند در اثال سفید رنگ پس اگر
تصعید کند سفید و خوب تصعید شود پس بگیرد
آن مصعد را و سحق کند و در صلایه تا سرکه
با سدس وزن او و نوشادر پس عمل دهد بسرکه
و بعد از این با مثل نصف عشر وزن او با برادهٔ
نحاس و زجاج مسحوق مثل سدس وزن پس

چند

چند خوب مخلوط شود اضافه کند مثل نصف او
زیبق و تصعید کند و در اثال پس اینها بهتر از
اول مصعد خواهند در رنگ و درخشنده که اگر حلل
در میان نشود و اگر خوب سفید نشود عمل را اعاده
کند از بسیاری آتش پرهیز کند اگر آتش با فراط
کند خواهد سوخت جهت آنکه طبع زرنیخ نزدیک
است بطبع کبریت این را بدان که کلی است
در تطهیر نحاس بگیرد نحاس سرخ و از و صفایح
سازد و بیندازد در آب شیرین که منقع شده باشد
درو پنج مثل غمره از آب کند تا که کوفته و فشرده
گرفته باشند با سدس وزن مردار سنگ و ده
وزن آن از حلتیت تا آنکه آب او منشف
شود پس از دیگ برآورده بمالد در صفایح
بخرقه صوف مالیدن نیکو پس گرم کند با آتش
معتدل و سرد کند در روغن زیتون بیست

ویکبار این تطهیر نحاس است و ازاله میشود از رو
سیاهی و خشکی **در تبییض نحاس** که اورا
مشابه بنقره سازد این فواید است که مس
فرموده است و نیز نرم میشود که دوست توان
کرد بگیرد از نحاس مطهر یک رطل و بگذارد
در آتش وقتی که بگداخت بیندازد در و بوره (سفید)
اندک پس داخل سازد ده درم زرنیخ مطهر
مصعد بجیله باشد و ورق نقره سفید صافی
که در و شک نباشد و اگر نصفا نصف نقره
کند بر آتش ثابت شود و نرم گردد **نوع دیگر**
بگیرد زیبق نیم رطل و در صلایه اندازد و بر (بریزد)
بر و نوشادر مثل سدس وزن او و اسفیداج
رصاص مثل ربع وزن او و سحق کند بر صلایه
سحق سخت و بخور اندازد آب طرابلس
مقدار حاجت پس سحق کند یک شبانه روز

بعد

بعد از آن که خوب سوده شود (شسته) شسته باشد پس
بیندازد در و از سحق زرنیخ زرد ربع وزن
جمیع یک شبانه روز سحق کند و در بین میان
آب طرابلس میداده باشد بقدر احتیاج
و قوام بعد از آن در کوزه فخار که محکم باشد
باید کرد و اورا ۳ مرتبه گل حکمت کرده باشند
و در سایه خشک کنند پس آتش سخت کنند
هفت ساعت و بعد از سرد شدن بیاید بر
شکلی خشک مثل شنگرف کم رنگ و اورا صلایه
کند بسفیدی بیضه یک روز تمام پس در سایه
خشک کند و بشوید او را با سرکه تند و یک روز
بسرکه تند صلایه کند و بسرکه تند بشوید هفت
بار پس با آب شیرین بشوید هفت بار و خشک سازد
و اضافه کند در و مثل او زیبق و مختلط سازد
بسحق پس تصعید کند اورا تا ال چون مصعد

شود سنکی بهم رسد بزنک نقره لیکن سفیدی او
کمتر باشد یکدرم او بر ده درم مس منقا طرح کنند
نقره بی شک کردد **فصل نهم در بیان**
معرفت نرم کردن نحاس و صفت آن
آب ملین اصغر واکر بجهت نرم نحاس مطهر
احوال کیمیا با حوال ساعات مختلف احوال
نتیجه های مختلف می شود ما بین بسبب اختلاف
شکلهای فلکی در اوقات مختلف زیرا که کاهی
در وقت عمل که باو متوجه شد ظاهر میشود آثار
مریخ و زحل بجهت آنکه اینها از فلک بیرون
نمی روند بسیار است که در وقتی که از اوقات
بر نقره که از صنعت ساخته اند اثر خشکی
دارد و می شود که از خشکی در مطرقه خوب
نمی ماند اکر او را بنقره ممزوج کنند حکمی بهتر
که از و آلات و دراهم توان ساخت و اکر خواهی

که

که بی آمیخت نقره هر چه خواهی بسازی پس
ناچار است کرم کرده و در آب ملین سرد باید کرد
صفت آب ملین اصغر بکیرد برک زرد آلو
و برک شفتالو و برک ناشپاتی از هر یک جزوی
و بیندازد در حوض و سه برابر آن شیر خر در آن
ریزد و سدس جزو آب کندنا و نصف جزو
آب شیرین و این را در متعفن سازد بید فن
کردن در زمین بچهارده روز پس بر آورده این
برک ها را بکوبد کوفتن خوب و باز در آب کرده
تعفین کند چهارده روز پس بر آورده ثلف
برکها را فشرده دور کنند و زین یک جزو در آن
بریزد که بروی یک سال زیاده نکذشته باشد
پس تعفین کند بیست و یکبار پس اضافه
کند در وی ق خون که بقرع انبیق چکانیده
باشند پس تعفین کند چهارده روز که

دفن کرده باشند در سرگین اسپ و سرگین
خر و بر و آب سرد من یا بشاش باشند و هر روز
بر سرگین بول کرده باشند چون تعفین تمام شود
از چاه تعفین بدر آورد و این است آب ملین
و این سر بزرگ است نگهدار **صفت آب**
ملین اکبر که نامیده است او را هرمس حکیم
کا یلبانس یعنی بگیرد از و خشک بگیرد بارهای
حوا فرخیل یک جزو و ریزه‌های اسم جزو نیم جزو
و ریزه‌های شاخ گاو و میش جزو و ریزه شاخ
بز ربع جزو و بریزد خون بز بوزن جمیع
پس دفن کنند در زبل یک شب و یک روز
و روز دیگر بریزد مثل او خون و بریزد مثل
او روغن زیت پس دفن کنند در زبل آن طرف
را یک شبانه روز و بریزد روز سیوم در روغن
او از مذکور و مثل عشر او زاک و نصف عشر او

نوشادر

نوشادر بعد از آن بچکانند در قرع و انبیق از
و این زر و رنگ به رنگ طلا خواهد بر آید و در
خشتی که نرم خواهد کرد نحاس سفید را که برابر
این دارو معلوم نیست که دارو دیگر باشد

فصل دهم در معرفت گردانیدن نحاس از صورت خود

بصورت طلا و پیش هرمس بزرگ ترین علمها
است بدانکه نزدیک ترین اجسام که یکدیگرند
هیئت طلا و نقره نحاس اند بواسطه آنکه
نقره چون بیامیزند بطلا و طلا را بنقره ضرری
بیکدیگر نرسانند و هر یک که زیاده باشد بصورت
او نماید و گداختن هر دو در زمان موافق است
و این موافقت بهم رسید اما نحاس شبیه است
بطلا بجهت آنکه زمان گداختن او نیز مساوی
است لیکن چون ممزوج نمی‌شود بجهت آنکه لذ
آمیختن نحاس طلا خشک بهم میرسانند و شکسته

پس ازین جهت نقره بطلا نزدیک است در طبیعت
لیکن رنگ نحاس سرخ است پس وقتی که رنگ
از نحاس شبه را برنگ طلا می‌شود بجهت انداختن
توتیا پس بهتر آن است چنانچه گفته است
هر کس که اگر توتیا را مطهر کرده بتدبیر صالح
بموجب بیندازند در نحاس مطهر می‌کند طلا
بفضل الله جل و علی **فصل یازدهم در بیان**
معرفت تدبیر تطهیر توتیا بدانکه در معدنیات
و اشیاء مصنوعه بمعدنیات نقصان می‌باشد
بواسطه آنکه در صناعت احراق و ریختن
یا پختن مفرط از قوت کبریت و نمک خاکستر
بهم میرسد پس تطهیر اجسام معدنی از چرک است اهم
پس هرگاه خواهی توتیا را تطهیر کنی باید که
باشد زهره در خانهٔ خود باشد و در شرف خود باشد
پس بگیرد توتیا ۳ رطل و سحق کند نیکو و منعم

کند

کند در آب سیوم که نام او عالیوس است و یک
شب بگذارد و بشوید بسرکه مقطر پس باب شیرین
بشوید پس کند با مثل نصف وزن او زیبق
و ثلث وزن شنگرف و مثل نصف عشر او نوشادر
و مرداده باشند با روغن بیضه و بریان در آتش
ملایم هفت ساعت پس اضافه کند مثل عشر او
مردارسنگ و مثل عشر او زیبق و مثل نصف او
روسختج و سحق خوب نماید بر صلایه باب ثانی
که نام او قوربال است بیک ساعت و بریزد
از آن آب بر و آن قدر که منغمر در رود و او یک
شب بگذارد پس بریزد از و آن آب را
بشوید بسرکه مقطر و پس باب و نمک بشوید
پس باب شیرین بشوید پس خشک کند و
اضافه کند وزن سدس او زیبق و وزن ثلث
او شنگرف و پس جمیع را سحق کند در آتش

ونبوشادر با و آب ملین که مسمی به کابلیانس
پس برمایه کند در آتش نرم یک شبانه روز
و سحق سخت نماید و بشوید باب اول که مسمی
است نصابیوس پس برکه بشوید پس باب
بشوید و نگاه دارد این توتیا مطهر را بدانکه
توتیا مطهر از اکسیر اعظم است که میگرداند
هیئت نحاس به هیئت طلا از روی
رنگ و رونق و قوت و نرمی و اگر پنج درم
ازین بر نیک درم طرح کنند طلا ابریزی
شود بغیر شک حفظ کن این عمل را وصیت
است ترا که از انفاس علوم و اشرف صنایع است
در تطهیر نقره که از سبیکه یا قلعی با آتش سخت
خالص برآید و این باب مشهور است بذکر
حاجت او نیست **باب بیست و ششم در بیان**
معرفت در اکسیر نقره که منتقل برنگ طلا

ازذخیره سلطان مذکور در علم کیمیا و این اکسیر
چون محتاج است بچهار قاعده بر چهار فصل
است ترتیب یافت **فصل اول در بیان معرفت**
قاعده اول در الاحمر بگیرد براده طلا دو مثقال
و براده نقره دو مثقال نوشادر یک مثقال
کبریت زرد یک مثقال سحق کند این را برصلایه
با خل خمر تا آنکه نیکو سحق شود در یک شبانه
روز پس در کوزه فخار ریخته که مطین
بگل حکمت کرده باشند و بگذارد در تنور وقتی
که قمر در تثلیث مشتری باشد تا ظاهر بکلی زر
نخشین و بعد از هفت ساعت از قاروره
برآرد و حفظ کند که الاحمر است **فصل دویم**
در بیان معرفت قاعده دویم بگیرد براده نحاس
سرخ پنجمثقال و روسختج که نحاس سوخته است
دو مثقال سحق نیکو کنند و اضافه کند در

براده و جمیع را سحق کند بحاض ابتنبج با دو
درم نوشادر یکشبانه روز و بنوشادرها و سرکه
مقطر و اضافه کند با و یک درم از نوشادر
و سحق کند یک شبانه روز غیر آن روز و خشک
کند در سایه و نگاه دارد فصل سیوم در بیان
معرفت قاعدهٔ سیوم بگیرد کبریت زرد پنج
مثقال و پنج مثقال از نقرهٔ خالص و بگدازد
تا محرق شود پس سحق کند اگر باقی بماند چیزی
که سوده نشود پس خوب سوخته نشد باز معا
ودت کند در آتش تا بگدازد و بریزد برو
کبریت زرد با لوده پس سحق کند با آب منقوع
که از قوت مریخ نگاه داشته است یک شبانه
روز اضافه کرده صلایه کند و اضافه بنماید
از نحاس محرق و برادهٔ فضه و برادهٔ نحاس
از هر یکی دو مثقال و نوشادر ۳ مثقال و جوهر

مریخی

مریخی که مذکور شد و سحق کند یکشبانه روز پس
خشک کند در سایه فصل چهارم در بیان معرفت
قاعدهٔ چهارم بگیرد از برادهٔ نقره دو مثقال برادهٔ
نحاس مثل او و سحق کند علاحده علیحده با آب خون
مقطر تنها بغیر نوشادر و اضافه کند سیماب پنج
مثقال از زیبق و جمله را سحق ناعم کند تا خوب
مختلط شود پس داخل سازد و نوشادر
یک مثقال و بورق یک مثقال و شنگرف یک
مثقال و نیکو سحق کند یک شبانه روز مشوی
کند با آتش معتدل هفت ساعت و سحق
کند و بنوشادر با و آب چهارم را پس خشک
سازد در سایه پس بنوشادر از آب که مسیح است
بطرز پس چندان احتمال داشته باشد او
و در این حال سحق کند بعد از آن در سایه خشک کند
پس آب چهارم بخورد آوده یکشبانه روز

وخشک کنند تا ۳ بار وقتی که باشد قمر متصل
مشتری اتصال نیکو و مشتری مقیم باشد
درخانه خود یا در شرف خود باشد پس مشمع کنند
این چهار قاعده را با آتش نرم و بر روغن
بیضه که استخراج کرده باشند بقرع و انبیق
لیکن آتش باید که نرم باشد پس جمله را در
۵ روزه کنند که بگل حکمت گرفته باشند
درخانه ۳ مرتبه پس بر آتش معتدل
القوت هفت ساعت بگذارند و پس
بدر آرد و سرد کنند و بیرون آید ازان سنگی
سرخ که مایل بسیاهی باشد پس این اکسیر
بزرگ است نگهدار این را و شکر و سپاس
بجا آور مر خداوند عز سبحانه که چنین نعمتی
بتو روزی کرده باب بیست و هفتم در بیان
معرفت صنعت شمس مجرب بتکلیس موی

سر آدمی را بانواع مکلس کنند بستانند چون
آدمی جوان که سفید دران نباشد و بشویند اورا
اول بصابون دویم بگل و سیوم بتخم مرغ و چهارم
بسرکه و پنجم بعسل ششم بآب صافی و هفتم
بگل بشویند و خشک کنند و بناخن چینی که به هندی
نهرنی گویند ریزه کنند و با کبریت صلایه کنند که مکلس
شود و شعر نیز در قرع کنند و بچکانند و بعضی
خورده کرده باشند بی کبریت و بچکانند و صبغی
ازان بستانند پس اول بچکانند آب سفید ازان
فرود آید آنرا جداگانه نگاه دارد و آتش قوی
ترکنند تا آب سرخ ازان بیرون آید با روغن سیاه
و آنرا جداگانه نگهدارد و کاسها جدا جمع کنند
و همچنین این عمل کنند و آب سفید را در یک
ظرف کنند و آب سرخ را در یک ظرف و عکس جدا
کنند اول آب سفید که گرفته باشند بخور تا آنکه دهند

وخشک کنند انگاه در قرع بچکانند و دیگر آبی که
حاصل شود بخورد آن دهد و باز بچکانند تا ۴
نوبت دهنیه ازان برخیزد و آب شمس و قمر حاصل
ازان بچکد فائده خواص این چون آئینه را
آب شمس و قمر بدهی و مقابل آفتاب بداری
و شعاع آن در یک فرسنگ هرچه افتد بسوزد
واین همیشه با اسکندر رومی بودی واین
آب قمر را حکما زیبق شرقی نیز گویند و هر جا که
شرقی گویند مراد این آب قمر است و آب
شمس را نحاس گویند و کبریت نیز و صبغ
احمر نیز گویند و هر رنگ ازین آب گیرند و باقی
مکلس که بماند آنرا زحل گویند و کواکب
الارض نیز گویند و آن مکلس را در کوزهٔ نو
کنند و بر آتش زجاجی به پزند و ۳ شبانه
روز رها کنند و بیرون آرد صلایه کنند و باز

بجای گاه ریزد و سر کوزه محکم کنند و دیگر به
آتش زجاجی بپزند و ۳ نوبت که همچنین
کافور سفید گردد و در وقت عمل در قرع راست
کنند و آب قمر اول در سر آن ریزد یازده مثقال
هر یک مثقال از مکلس ۴ مثقال آب سرخ و در
ته او آتش طبعی کنند آن آب را باز خورد فصل
دویم در بیان معرفت صفت طبعی آتش
فحم بلوط ۳ من و نخاله برنج یک من با یکدیگر
بکوبید و در زیر دیگ کنند و آتش در زنند و آن
آتش در غایت لطافت بود هر چند که عقد
می شود به بخار دیگر آب بروی می افزاید و مکلس هم
بطریق میزان اول بر وی افزاید تا وقتی که
آب بخواهد و بحرارت آتش تا گاهی ببینی که
بشکافد در اندرون قرع هم چون بیضه
مرغ سفید جدا شود و چون تمام شد باشد قرع دیگر

را باب قمر بیالاید و بمقابله آن قرع بصور
بزیر دارد همچون سنگ آهن ربا آن بیضه سفید
را از میانه بر باید و آن قرع جدا گانه بنهد و طریق
دو است بیاض و حمرة را باب سرخ بپرورد
وقتی که بخار هم چون نوشادر در برانبیق ظاهر
شود آنرا بردارد و جمع کند تا به یک بار هم
مصعد شود آنرا در شیشه بلور نگاه دارد و عمل
سرخ هم چنین و چیز از دیک مصعد شود و هیچ
نماند عمل تمام است و آنرا نوشادر گویند
واین نوشادر خاصیتی دارد که هرکه ازین حب
برنگین نهد پیش عزیزان و پیش بزرگان عزیز
و مکرم باشد و اگر دو دانگ پس گوش
نهد هرجا که رود کس او را نه بیند و این را مربع
گویند معنی آن است که اگر چنان چه افعی
بر شتری زند و شتر را هلاک کند و چوب باقی

برسد

برسد و بنادانی چوبی بر پهلوی او بزند در حال
مرتعد و آب در ان چوب ترشح کند آن چوب
را چون بر گوسفندی زند بیفتد و بمیرد و اگر
یکی از ان گوسفند بوی کند یا دم زند که بخورد
بیفتد و بمیرد فی الحال و این را سم گویند و اکسیر
نیز گویند و معنی اکسیر این است از جسد را
که اندک چیز ازین اکسیر بسیار رنگ کند
چنانکه قطرهٔ بر قنطاری طرح باشد و بیاض
را سرخ برد و هم عاقلان دانند که وزن
قنطار هیچ کاهی نگیرد و در هیچ بوته نگنجد
معنی طرح آن است که مثقالی بر سیصد مثقال
طرح کند خاکی شود و یکی ازین بر شش صد مس دیگر
طرح کند عقد شود اما خشک شود یکی ازان
معقود بر شش صد مس طرح کند شمس گردد
چنانچه از خلاص بیرون آید برنگ بهتر از زر

نخود ۱/۲ نخود ۱۵ پر ۸
مس ربع نخود بر
نیم نخود ۹ م

و این معنی مرتبه طرح بقنطار توان رسانید
و بیاض هم چنین خاصیت اکسیر آن است
که اگر بر جسد نرم مثل قلعی و سرب یا زیبق
اندازی عقد شود و سخت گردد هم چو زر و نقره
و اگر بر جسد سخت اندازی چون آهن و فولاد
و خارچینی و خیر آن هم چو زر و نقره نرم گردد

فصل سیوم در بیان معرفت چکانیدن زهره

یعنی پته و تلخه نیز گویند باید که زهره را جمع کند
و خشک سازد و صلایه نماید و در قرع کند
و آنرا بر آتش طبعی بچکاند که ذکر کرده شد
و آتش تیز نکند که جوهر زهره حرارت غالب
دارد و قرع انبیق را تقفه کند و آب سفید
که اول بیاید جدا نگاه دارد و عکس زهره
اندک بود جدا جمع کند و در زهره دهنیت
نبود و حاجت چکانیدن نباشد و عکس را

سفید

سفید کرده باشد هر مثقالی با مثقال حمره طلا
کند و آن آب بخورد آن مرده تا حل می شود
تا وقتی که عمل تمام شود هر چند که حل و عقد زیاده
باشد بهتر باشد **فصل چهارم در بیان معرفت
صنعت خمیره** بستانند زر سرخ و براده کند و با آب
زاج سرخ بساید و خشک کند و هر بار از آب زاج
را می شوید تا زاج از آن برود و خشک کند و هم چنین
می شوید و می ساید تا چون خمیر شود و چون بغایت
رسد آنرا در شیشه کند از غایت نرمی کم باشد
با مصطکی حل توان کرد و بساید و هر جا که
خمیره بطلبند این زر عکس بکار دارند که
احتیاج بخمیره دیگر نباشد و عمل بیاض را خمیره
نقره باید سرخ را زر سرخ **فصل پنجم در بیان
معرفت چکانیدن منی را** باید که آب منی را جمع کند
و در قرع بچکاند اول آب سفید از آن حاصل شود

دویم آب سرخ آب ها جداگانه نگاه دارد و کلس
این کمتر از آن زهره باشد و لطیف تر و احتیاج
سفید کردن ندارد الا آب بخوردش می دهد
تا وقتی که هیچ از و نخلد و عمل تمام باشد و یک مثقال
این کلس با یک مثقال خیره همراه کنند و در قرع
راست و آتش می دهد و حل کند و عقد شود تا
وقتی که آب بخورد و طرح هم بطریق اول بود
الا جوهر اصل منی بهتر باشد که ترکیب از آن
حاصل می شود **فصل ششم در بیان جدا نیدن خون**
بستانند خون از دو کان حجام و در قرع کنند و بچکانند
آب سفید از آن بیرون آید و بعد از آن آب سرخ
جداگانه نگاه دارد و جمع کند تا بسیار شود و کلس خون
زیاده تر از کلس های دیگر بود و آنچه در عمل بکار آید
سفید بود هم چنانکه در باب موی یاد کرده شد
زیادتی چون سفید شدها باشد یک مثقال از کلس سفید

بایک

بایک مثقال خیره همراه کنند و صلایه کنند و آبش
بخورد بدهد در شیشه و آب سرخ در سرش
ریزد و شیشه را حل کند وقتی که حل شود بیرون
آرد و شیشه را بر آتش نرم عقد کند و دیگر
بار صلایه کند و باز حل کند و هم چنین حل و عقد
می کنند و هر بار که بیرون می آرد بر صفحه مس تجربه
می کنند صفحه را می تابند و قدری که از این دارد
که صلایه کرده است در و می ریزند چنان که
جاری می شود و غوص کند تمام است و اگر غوص
نکند باز حل و عقد را مکرر کنند تا بیست و یک
نوبت تمام شود حل آن است که دیک سنگین
بر از نگاه کنند و آب بر سر آن ریزد و آتش در
زیر آن کنند و شیشه را در میان دیک فر تابدبه
بخارات و گاه آخر در شیشه حل می شود و حل های
حل دیگر بزبل بود **فصل هفتم در بیان جدا نیدن مغز**

بستانند مغز سر تازه و با آب گرم بشویند و رگها از آن
پاک کند و چربها و پرده را جدا سازد و بیندازد
چون پاک شسته باشد در رفع کند و چکاند آب سفید
از آن بیرون آید و هر چند که چکاند خواه خام باشد
خواه پخته آب سفید بیرون آید و رنگ نگرداند
تا وقتی که تمام بچکد و هم چنین مسکه شود و رنگ
هم چو یاقوت سرخ قدری از آن در بوته بیالایند
چنان که آن قدر زیبق که در آن بوته گنجد ریزد
و بر سر آتش نهد در حال عقد شود و بعضی این
را زیبق شرق گویند یک مثقال ازین زیبق معقود
بر شش صد مثقال زهره طرح کند زهره را شمس گرداند
و در خلاص متغیر نشود و این عمل از عملهای دیگر
که در پیش گفته شد کم مشقت تر است والله اعلم

باب بیست و هشتم در بیان معرفت عمل صفت علم کیمیا در تدبیرات اکسیر از معدنی و نباتی

وغیره

وغیره در عمل شمسی مشتمل بر چهار فصل است
بموجب ارشاد حکماء متقدمین و متاخرین و
از عمل چوک آنچه معتبر دیده در نوک قلم آورده
موافق دستور از عقل و فهم تدبیر تصعید تطهیر
حل و عقد از تسقیه و تشویه نموده بهره از وی گیرد
اگر ازین چیزی تفاوت می‌کند عمل صنعت ناقص
آید و محنت ضایع گردد و جمیع احوال صدر
نوشته شد و در تراکیب خواهد واضع خواهد شد
بر آن عمل باید کرد **فصل اول در بیان معرفت
تدبیر اکسیرات شمسی از معدنی عمل حاجی مسعود
اکسیر شمسی** بیارد روح مصعد مطهر منور
سعادت هشت دینار و از نفس مصعد مطهر
منور هشت دینار و جسد مکلس سعادت چهار
دینار که بر سه جز جمله مجموع بیست و دو دینار شد
است پس آنرا یکجا کرده در هاون زجاجی

دوازده ساعت بسایند بعده در ظرف زجاجی
کرده بر سر آتش تون حمام یعنی بر سر آتش یا چک
دشت سوخته بی دود گذاشته بما شریف مخلصه
تسقیه نمایند و تشویه داده خشک نموده باز
تسقیه کنند تا دو شبان روز و سحق نیز کنند
در وقت تشویه و هرگاه که خشک گردد باز
سائیلا تسقیه کنند بعده اندک رطوبت
باقی باشد در قاروره زجاجی کرده دهن اولا
بطین ابیض که صفت این در فصل متوقفه
ذکر شد است مهر کرده در حل گذارند در چهل
روز حل گردد چون خون محمر و درخشنده و اگر
ثفل باقی مانده باشد از آن محلول بر و تسقیه
نموده و دو شبان روز سحق و تشویه و تسقیه
نمایند و ربع آن آب حل در و کرده بحل گذارند
که حل گردد بمثل یاقوت بر پر مرغ را آلوده بر صفحه

ق

قم طلا کرده در آتش اندازند شمس است بعده
آن محلول را عقد کنند و در قدح زجاجی یا چینی کرده
در سایه کنار آفتاب گذاشته بخشکانند که سحق
پذیر گردد سحق کرده در ظرف زجاجی یا طلا خالص
یا بلوری کرده نگاه دارند اما ظرف طلا
بهتر است طریق طرح وی آن است که بستانند
قم خالص مطهر دینار آن را ذوب داده
یک دینار را از این دواء اکسیر بر ورق طلا
خالص بپیچد بر و طرح موافق دستور کنند بیست
دم در از دمند که خوب ذوب داده شود و
در ربا طار یزد و بگذارند و یک کف نخاله را با آب
نمک تر کرده بر سر آن ریزند و بگذارند تا سرد
شود بر آورند طلا را احمر بفضل الله تعالی خواهد شد
والله اعلم و تدبیر جمیع دواء ذکر کنیم بران عمل
کرده اکسیر صدر یخته نمایند و آن این است

روح مصعد مطهر مجمد منور سعادت طریق آن است

اول بستانند روح مصفا یعنی فرار بوزن بیست
وچهار دینار و زاج زرد اصفر مدبر بیست وچهار
دینار و ملح طبرزد یعنی نمک سنگ بیست وچهار
دینار جمله هفتاد و دو دینار شد است پس جمله
هر سه را درهم زنند و شش ساعت در هاون زجاجی
کرده خشک خوب محکم بسایند و سه وشش ساعت
با خل مقطر مبیض خوب بسایند وآنگاه در دیگ
اثال کرده مطین نموده تصعید دهند و بعد تصعید
برآورده با زاج وملح تازه کرده بطریق اول
با خل مذکور سحق کرده تصعید دهند تا هفت نوبت
عمل تمام است اما احتیاج بر تشمیع دارد بگیرند
از روح مصعد مذکور که اول مرتبه کرده است اورا
بیست وچهار دینار و سه وشش ساعت سحق کنند
از ماء کبریت تسقیه کنند و در آفتاب تشویه داده

در تشمیع

در تشمیع آورده در اثال کرده تصعید کنند
که بالا نوشته است تا هفت مرتبه چنین کنند
که مذکور شد پس این روح مصعد مجمد اعلی است
طریق ماء کبریت آن است بستانند از زاج احمر
مدبر شصت دینار و بیست دینار عروس اصفر
در ظرف کرده در صلایه بزنند و تسقیه بخل خمر یا
غیر مخمر بکنند اما خل مذکور مقطر باید چندان
سحق کنند و از خل تسقیه کنند که هشتاد دینار
خل بخورد بعده در قرع انبیق انداخته وصل
کرده مقطر کنند ونگاه دارند که تشمیع کننده
ارواح است این است ماء کبریت که گفته شد
طریق نفس مجمد آن است بگیرند هشتاد دینار
عروس صاف شفاف در هاون زجاجی یا چینی
کرده هشت ساعت بسایند بعده هشت دینار
ملح طعام بریان کرده با وی بیامیزند وسحق علاده

بیاض البیض با آن یار کنند و هشت ساعت خوب
بسایند انگاه بستانند آهک نوره آب نادیده
و تیزآب آن با آب بگیرند و ازین تیزاب تسقیه کنند
و بسایند تا جمله خمیر گردد بعده غلولها سازند
مانند فندق یعنی بمقدار جوز خورد و در سایه
خشک کنند و بعده بیارند نوره آب نادیده سائیده
و برای این غلولها فرش و لحاف کرده چند ته
بچینند در ظرف مطین و وصل او را محکم کنند
و براجاغ یعنی بر دیگدان قرار داده هشت
ساعت بار کین اسپ آتش کنند که گرمی
او مانند گرمی آفتاب باشد و هشت ساعت
سرد کرده بدارند و باز با بیاض البیض همان
قدر و همان قدر تیزآب چونه سائیده غلولها
کرده و از چونه لحاف و فرش نموده و چنین
آتش داده و سرد کرده برآورند بطریق بالا تا هفت

مرتبه

مرتبه چنین تکرار کنند بعده او را در بیاض البیض
چندان بسایند که مثل خمیر شود بعده غلولهای
کوچک مثل عدس کرده در ظرف آثال انداخته
خشک تصعید دهند و مصعد او را گرفته نیز
آب هه زاج تسقیه غوصه هشت ساعت سحق کنند
و تسقیه غوصه و سحق کرده در آفتاب خشک کنند
باز تسقیه غوصه سحق کنند و در آفتاب خشک کنند
تا حدی که از و بر صفحه قمر نهد اگر جاری شود و جای
خود را زرد کند خوب و الا چندان بکنند که جای
خود را زرد کند و بر صفحه جاری گردد و بعده
باب مالت یعنی آب چکیده جغرات بسته
باشد از و تسقیه و سحق و خشک کنند چندانکه جاری
شود و رنگ کند نارنجی در موضع او بهم رسد این است
نفس عمل که گفته شد **طریق ماء شریف مخلوطه آنست**
بستانند یک وزن ماء قلیا که بول صبیان

مقطر کرده باشند و یک وزن عقاب مبیض
مصعد چنانکه گفته شد است و یک وزن
مصطکی داخل کرده در ظرف زجاج لب بند
در روی آتش بعده در چاه حل کرده باز عقد
کنند تا هفت نوبت حل و عقد کنند که طلق
مکلس را حل کند و یک درم ازین ده درم
عطارد را ثابت کند و هرچند بیشتر که از
دهند خوب گردد ما شریف مخلصه اینست
و هرجا که حاجت افتد ازین عمل نمایند نوع
دیگر اکسیر شمس عمل حاجی مذکور ترکیب
از نسخه معتبر از ترکیب دیگر اکسیر تیزاب
بگیر زاج زرد در زرده بیضه مرغ محلول کند
و موی سر آدمی که جوان و سیاه باشد خوب بشوید
و در شستن موی مبالغه نماید و خشک کند و با
مقراض ریزه خوب کند این هر سه را برابر وزن
کنند

کنند و بهم صلایه کنند چندانکه بهم یکی شوند و در
قاروره کنند و ۳ هفته در سرگین اسب
دفن کنند و هر هفته سرگین تازه ریزد و بعده
بیرون آرد که آب او احمر شود مانند خون
کبوتر بعده در قرع و انبیق بچکانند و آب
سرخ بچکد و بعده صد درم زیبق منقا و کفچه
آهن کند و بر سر آتش نهد و ازین آب مقطر
بر سر زیبق زیرد و طبخ دهد یعنی آتش کند
چندانکه بجوی گردد یعنی خون کبوتر گردد و یک
جزو بر صد جزو جسدی که طرح کند زر گردد
و اگر یکبار حل و عقد کنند یک جزو بر هزار هفت صد
جزو طرح کند بر دود و استاد ازین نسخه قسم
یاد کرده است که این عمل میراث از پدر من
رسیده است والله اعلم نوع دیگر اکسیر
شمس عمل حاجی مذکور مجرب بیارد فراد

منقا پانزده توله وسم الفار زرد دوازده توله
وزرنیخ زرد ده توله ونوشادر شش توله وشهاکر
پنج توله وشب یمانی پنج توله وجست یعنی براده
جست چهار توله هریک را جدا جدا سحق کند بعده
همه را جمع نموده باب لیمو پخته تسقیه داده
سحق کند یک روز ویک شب بعده تشویه دهد
وباز باب لیمو تسقیه وسحق کند بقدر صدر
وتشویه دهد تا سه مرتبه ودر نسخه اصل
دوازده مرتبه نوشته اند پس در شیشه کنانیده
یعنی تصعید انداخته سر شیشه مهر سلیمانی
کرده گل حکمت نموده خشک ساخته در بالوجنتر
دوازده پهر آتش دهد موافق ضابطه بعده
سرد کرده برآورده آنچه تصعید یافته باشد
باز داخل ارضه نموده خشک سحق کند باز در شیشه
انداخته بدستور سابق در بالوجنتر تصعید دهد
آنچه

آنچه تصعید یافته شدها داخل ارضه نموده خشک
سحق نموده تصعید دهد تا دوازده مرتبه همچنین
سحق وتصعید دهد به آتش مقرر تا ته نشین
شود وخواهد شد یک ماشه ازین بریک توله
زهره مطهر طرح دهد که کار تمام است ان شاء
الله تعالی واگر هر مرتبه از آب لیمو تشویه وتسقیه
وسحق نموده تصعید کند بهتر الا آنچه صدر تدبیر
کرده همچنین قدر کافی لست نوع دیگر اکسیر شمس
عمل حاجی منذکور مجرب ومکمل بیاز دعق مصعد
یعنی نوشادر وزاج سفید یعنی شب یمانی براق
وزاج اصفر یعنی کسیس زرد وتوتیای هندی
یعنی توتیای سبز کرا ورا نیله تهوتهه کهتی ند وشوره
قلمی دو آتشه ونمک سرخ یعنی نمک سنگ هریک
بوزن یک توله باشند وفرار یعنی سیماب را اصلی
آنچه استاد گفته بوزن سه توله لیکن من که عامل

شش تولہ کرده ام یعنی با اجزاء مساوی کرده واجزا
را سحق فی صحه و من سحق نکردم جو کوب کردم و بر
سیماب یعنی زیر و بالا فرش لحاف کردم و تصعید
نمودیم اما عجب در تصعید دویم عقاب یک توله
دیگر تازه انداخته بطریق معمول نمودم و بعد از آن
دوا را شسته سیماب برآورده ام و سیماب را صاف
کرفته بعده با روغن شعر یعنی موی سر آدمی سائیده
کردیم و ثابت نمودیم و صفت روغن موی بالا
نوشته است و بعد ثابت سیماب بر نقره طرح کنند
هر قدر که موافق آید باز از نوشته از ترکیب
ذکر آوردیم چنانچه کر استاد گفته است که اجزاء
همه را خوب سائیده با آب لیمو و تشویه بدهند
بعده باز بطریق سحق کرده تشویه دهد تا دوازده
مرتبه هم چنین بکنند بعده تصعید کنند و مرتبه
دویم عقاب تازه بوزن یک توله دیگر انداخته

سحق

سحق نموده باز تصعید کنند تا که ته نشین گردد
یکی بر هزار زهره منقا طرح کنند شمس گردد نوع
دیگر اکسیر شمسی عمل حاجی مذکور بیارد
توتیای هندی یعنی توتیای سبز دو توله و کلس شعر
از موی سیاه از سر آدمی حیوان مقرض شسته
بوزن چهار ماشه و سهاکه یک ماشه باهم سائیده
در موش گداخته مس برآرند و ازین مس یک
درم و جسد سنگ بصری یک درم که قایم شده
باشد اول مس توتیا را گداخته جسد بصری مذکور
را داخل کنند بعده سرد نموده صفحه کنند یعنی بتره
باریک نمایند بعده یک درم مرقشیشاء
ذهبی را باب لیمو سحق نموده بر صفحه طلا کنند
و بگذارند تا خشک شود بعده بیا زرد زرنیخ یک
درم و شنگرف فرد اول یک درم و هر دو را باب
لیمو بسایند و در اندرون بوته محکم هموار و صاف

طلا کنند وصفایح مذکور را ته و بالا در بوته مذکور
گذارند و زیر و بالا هر یک صفایح سوها که بوده
اندک اندک حر ریخته باشند بعده بوته را سرپوش
داده مهر محکم کنند و دود و بخار بسته نمایند
که بر نیاید و دو سه لیپ دهند و خشک سازند
و بعده در سه اوپلی کلان دشتی بلک زیاده
در کودال اندک پت دهند از آتش و بعد
سرد بر آورده آتش نموده یک حبه بر یک توله
طرح دهند شمسی گردد و اگر خلاف در موافق اصل
بود بهتر و اگر کم عیار باشد پس عیار زیاده
باید کرد که از و بهتر شود یا طلاء دیگر کم عیار
بود پس اورا زیاده کنند **طریق عیار آن است**
اکثر دواء عیار بالا نوشته است از و باید کرد
وگرنه این طور باید نمود آنچه دوا در صدر بخته است
باز این دوا را بجهت عیار افزا بار دیگر تجت نمی کنند

وطریق

وطریق بختن آن است پس می باید که دواء
بخته را وزن نموده همان قدر نوشادر مدبر قایم
که از کرده است از عمل حاجی مذکور که صدر
ذکر کرده است گرفته مساوی انداخته با آب
لیمو بخته سحق کرده باز در بوته معا داده محکم
نموده خشک ساخته در آخاک خوب بدمد تا
که سرخ شود یا در آتش با چک دشتی بوزن
دو سه آثار در کوداله آتش دهد و بعد سرد بر آورده
آتش نموده بر کم عیار اصلی یا از جلالی هر که
باشد بر و یک حبه ازین بر یک توله طرح دهد
عیار را فزاید و بهتر شود **نوع دیگر اکسیر شمسی**
عمل حاجی مذکور بیارد غاریقون وجست
وقلعی منقا و کبریت مطهر و توتیا سبز و سم الفار
زرد و سفید و زرنیخ ورقی و نوشادر هر یک یک توله
وشیها که بوزن نه توله و فوا زمنقا صد توله اولا

جهت وازریر وسیماب هر ۳ را ملغمه کند و
با سرکه ونمک خوب سحق کرده بشوید تا ۳ مرتبه
تا حدی سحق کنند وبشویند که تمام سیاهی زرین
برطرف شود وخشک دارد وبعده آن همه دوا
را جوکوب باریک کرده بعدازان بستانند شیشه
حل یعنی کرده محکم بوزن یک نیم اثار پخته باشد
وگردن ۳ ونیم انگشت باشد الا گنده
بود ودهن فراخ کند وجوف شکم بقدر دوا
باشد الا پنج حصه باقی ماند وته شیشه اندک
برابر وهموار بود بعده درمیان شیشه نصف
دوا انداخته باحتیاط فرش کند وبعده بالا
آن فرش قرص طور ملغمه را گذارد بعدازان
آن دوا باقی را بالای آن ملغمه اندازد و لحاف
کند بعد مهر سلیمانی محکم کرده گل حکمت غوص
بطریق استوار سازد وخشک نماید وعقل جوم

بیست

بیست وچهار پاس آتش سوختنه دهد ویکپاس
دیبا و دو پاس نجری و باقی گوشت دهد بعد
از سرد شدن برآرد که شمعی گردد وبر نحاس
منقی طرح دهد یک ماشه بر توله مقرر است
وانیز خوب است وعجب واننند نوعدیگر اکسیر شمس
عمل میرزا محمد علی بیارد سرب منقا بوزن
سوا پیسه بجته پترها سازد وبعده بستانند
نمک سانبهر چهار ده پیسه وسوهاگه تخم بجله
هفت پیسه هریک جدا جدا باآب سحق نموده
خمیر کنند بعده بیارد دیک گلی اولا در دیک
خمیر نجله فرش کند بالای آن پترها چند بالای
پترها خمیر نمک لحاف سازد وهریک ته وبالا
داده دهن را مهر محکم کند بالای دیگدان
کرده از دو دهیمه آتش دهد تا پنج پهر تا که
خاکستر گردد بعده برآرد واگر خاک نشده

باشد بار دیگر بطریق معمول در خمیر تازه داده
بدستور سابق آتش دهد خاکستر شود یک سرخ
بر یک توله زهره طرح کند اگر طالع باشد در عمل آید
نوع دیگر اکسیر شمسی عمل میرزا مذکور بیارد
زیبق تنقیه شش توله و صمغ درخت دهاک
تازه شش توله و با شیرهٔ بیکس کتارئ یعنی اورا
دورلي کوبند مقدار نه ده توله سحق محکم کنند
تا که یکذات شود تا که خمیر شود بعده بمقدار
یک رتی حبها بندد و نگاه دارد و بعده یک حبه
بر یک توله نقره خالص طرح دهد شمس گردد
نوع دیگر اکسیر شمسی میرزا مذکور بیارد چوب خشک
از درخت آک اورا از آتش سوخته خاکستر
کند و پارچه بیز نماید بمقدار یک نیم پاو پخته و با
شیر آک آنرا خمیر سازد و غلوله کند بعده آن
غلوله را از موی دم اسپ درمیان دو پاره
کند

کنند هر دو قطعه برابر و در یک قطعه کوی
نماید بمقدار جوز بعده سیماب منقا یک نیم توله
نهایت دو توله در میان کوی مذکور انداخته و
از شیر آک پر کنند و بالای پارچه خمیر تر کرده از شیر
مذکور و هر دو قطعه را وصل درست زدا از شیر
داده در وصل مذکور جفت همه طوریکه
نمایند که دم بر نیاید و بعده هر دو را از خمیر مذکور
پیوسته کرده مهر سازد و بالای آن غلوله از [illegible]
مقشر پیچی کرده لیپ کند کنده و نیم خشک
سازد بعده بالای آن از گل حکمت لیپ
کرده و خشک نموده کبریت ساخته و خشک
کرده بالای گل از سرگین گاو لیپ سازد در
کوی بجبت که عرض عمق ... وی یک پخته
باشد بعده بیارد انگشت سخت و پارچه
چوب سخت و با چک دشتی سخت آورده

نصف کوی که از همه تر و بالاء داده بر نهند
و بالای آن غلوله ها نهاده بعده همان طور
کوی را پر کنند و از هر چهار طرف آتش دهند
بعد سرد شدن براورده از اره دو پاره سازند
با احتیاط کمال بردارند بعده یک برنج
بر هر جد منقا طرح دهند تا عمل در نظر آید و
برای خوردن کم از برنج کافی است نوع دیگر
اکسیر شمسی عمل میرزاء مذکور بیارد از زیر
منقا هر قدر که خواهد اورا پترها تنگ سازد
بعده بستانند زبل خشک کفتار چندان که
بدست آید پس این زبل را در میان شیر آک
و زقوم سحق کنند و خمیر سازد و در یک شرابه نصف
خمیره فرش ساخته و بالای آن پترهای مذکور
فرش نماید و نصف خمیر زبل مذکور باقی مانده
را لحاف کرده و بالای آن شرابه دیگر داده

کل

کل حکمت کرده بجیت از پاچک دشتی بدهد
تا خاکستر شود بعده از این خاکستر یک توله
و براده قمر یک توله و طلق سیاه مکلس یک توله
سم الفار زرد یک توله و زیبق منقا یک توله
و سهاگه یک نیم ماشه این همه را یکجا کرده
با شیر آک و زقوم ماوی انداخته چهار پهر
پاس کهرل کنند تا وقتی که یکذات شده خمیر گردد
بعده در بوته محکم انداخته معما کنند و کل حکمت
کرده خشک ساخته بجیت دهد بعد سرد شدن
برآرد فی توله زهره منقا یک ماشه طرح دهد
کار تمام شود نوع دیگر اکسیر شمسی عمل میرزاء
مذکور بیارد سید ورگانیه بجاقی هر قدر که داند
یک دونه از برگ آک دونه ساخته در وی بیخ
اندازد بعده در صحراء رفته یک درخت آک
کلان دیده تمام شاخ ها به بر دیک کز کم زیاده

میانه بدارد بعده از یک طرف درخت مذکور
کوی کرده بزیر درخت مذکور بیخ برآورده
بعده نوک بیخ بریده نوک سندور را از تیزاک
تر ساخته آن نوک بیخ بریده را دران دونه
بالای سر بیخ داشته دونه با بیخ بسته از خاک
همان کوی را پر سازند و بالای آن هر چهار طرف
باچک و چوب وغیره داده بسیار روآن چوب
اگ بالا را آتش دهد و وقتی که سرد شود باحتیاط
تمام برآرد که نیفته برنگ خاکستر شده برآید
اورا بر زهرهٔ منقا طرح دهد شمس اعلی کرده و سیم
کار بساعت نیک شروع کند **نوع دیگر اکسیر**
عقد شمس عمل ملا یا قوت پشنی بیارد پیاله
سنگ کنده بسازد که درمیان آن پیاله بمقدار
نیم آثار ریخته عطارد در آید و پنج حصه خالی ماند
وکنکی پیاله پنج شش کاغذ واز باشد کاودم

که زیرین

که زیرین تنگ و بالا فراخ بود و آکلا دهن اندک
رز شکم کم باشد و بعده پیاله را تنقیه کرده تا که
خوب وجه پاک کردد و بعده درمیان رکابی کلی
و یا شرابهٔ کلان ایندوی گذاشته بالای آن
پیاله مذکور گذارند و پیالهٔ مذکور وزن عرض
الکواکب باشد و پیاله را جائی گذارد که تمام
روز تابش افتاب بر وافتد زیر آسمان بدارد
و سایه غیر مرد و جمیع عورات بلکه سایه خوص
هم بر و نباید و روز نیک و تاریخ نیک و در ساعت
شمس در روز همان درانجا گذاشته که جائی
بلند مقرر کرده است دران ساعت جنجلل
منقارا که در هندوی آهو نامند اورا در پیاله
بوزن نیم آثار ریخته که نهایت ثلث آن پیاله
خالی باشد و بالای آن نیز با غسل وطهارت
برگ تازه از درخت پیپل یعنی در هندوی

بپیله کوبند بمقدار هفت برگ یا زیاده لیکن
بر و تر باشند بران پوشش کنند و بگذارد در آفتاب
و هر روز برگ تازه بوقت صبح با طهارت عوض
کفته صد برگ اول را دور کرده تازه دیگر
پوشش کنند و هم چنین روز بروز تازه کنند تا که
سه ماه کامل پیوسته مداومت نماید ناغه
نکنند یعنی نود روز تمام کنند مدت را بعده سه
ماه دیگر بغیر برگ بدارد و بهمانجا رها کنند تا شش
ماه تمام شود لونش ان شاء الله تعالی و تقدس از
فضل و کرم من عقد خواهد شد این هم یک عجایب
اسرار است فی نفسه اکسیر اعظم است
قابل طرح خواهد شد هر جا که داند امتحان کنند
نوع دیگر اکسیر شمسی است عمل بزرگ
معتبر بطرح قنطاری سته فلزات کشته بیارد
قلعی منقا دو درم و پترهای باریک سازد و بعده

هشت

هشت درم سنبل کهانه با شیر آک سحق کند با پترها
لیپ ساخته در دو شرابه بحیث آتش دهد
خاکستر شود نگاه دارد و بگیرد شرب مصفا
دو درم پترها کرده پوست درخت سنبل نیم
سیر و دو درم ورق نقره ده کتوره آب انداخته
بجوشانند چون دو کتوره آب باقی ماند فرود آرد
و چهار برگ پیله بنولاغ اگر مسح نماید در آب
باقی انداخته حل شود بالائی پترها لیپ داده
در دو شرابه بحیث آتش دهند خاکستر گردد
نگاه دارد و لیکن شد س سطر دو درم پترهای
تنک ساخته پاک کرده بعده هشت درم گندهک
زرد از شیر کوفته سحق کرده بر پترها لیپ داده
در دو شرابه بحیث آتش دهد و خاکستر خواهد
شد نگاه دارد و بیارد فولاد جوهر دار دو درم
پترها تنک بکنند و تنقیه کنند بعده شسته بعد

ازان هفت درم شنکرف رومی با شیر عورت
سوده بر پترها لیپ داده بجیت آتش دهد
کشته خواهد شد و دو دانک ه دارد و بکیرد طلا
خالص یکدرم پترها ساخته بعده بستانند شنکرف
رومی چهار درم با پوست درخت بکل بستانند
شانزده درم و در هشت کتوره آب بجوشانند
چون یکی بماند فرود آورده بستانند و در آن
چوب جوشیدها شنجرف مذکور سحق کنند و بر
پترها لیپ دهد و در دو شرابه بجیت آتش
دهد و خاکستر کرد دانک ه دارد و بستانند قمر
خالص یکدرم پترها باریک ساخته بعده چهار
درم مرقشیشا با شیر زقوم سحق کرده بر پترها
لیپ داده و در دو شرابه بجیت آتش دهد
خاکستر کرد دو دانک ه دارد بعده از سر
ترکیب آمدیم بستانند ملح قلیا یعنی شخار ابیض

وکوکرد

وکوکرد مطهر و نمک سنک و شنکرف رومی هر یک
شش درم و زیبق مصعد که ۳ مرتبه تصعید
شده باشد از و دوازده درم این همه را یکجا
کرده بعده یکان یکان درم از هر یک فلز
که بالا کشته است از و کرفته داخل سازند
در آن مجموعه بالاء که کرده همه در کهرل زجاجی
یا چینی انداخته با شیره ترش چینری یکپاس
سحق بلیغ کنند و در آفتاب خشک کنند
و باز با شیره مذکور سحق و خشک کنند و برین
منوال شصت تسقیه بدهد و بعد از فراغ
بت های تشویه نرم دهد اکر هر مرتبه تشویه کنند
بهتر باشد و بعد از آن بیارد شاخ کاو سرخ یا
زرد یک رنک لیکن جوان باشد و آن ادویه را
در میان شاخ کاو پر سازد و دهن او را از شاخ
دیکر موافق بدهن او کرفته وصل جهت محکم کنند

بعد از آن از کل حکمت مهر ولیپ محکم کرده
خشک ساخته بعده کودال مربع باید ور
بمقدار یک دست از عرض و طول و عمق وی
کند و ته را هموار ساخته بعد از آن در میان
ته حقیقی یک کوی دیگر موافق شاخ استاده
سازد بلکه چهار و پنج انگشت بالا خاکی
باشد و شاخ در وی فرو ساخته بالای آن
شاخ کل خشک انداخته آنچه خالی باشد پر
سازد مقدار چهار پنج انگشت کل بالا انداخته
کل را از دست زور کرده ته فرش خوب
وصل کند از دست زور داده هموار و محکم
کند بعد از آن از زبل گوسفند پر کرده در
روز نیک و ساعت سعد آتش زند هر روز
و شب زبل مرده برآرد و تازه اندازد تا
بیست و یک روز الاوه دارد و پیوسته

تا مدت

تا مدت معین تمام لنوص آتش سرد نگردد
و بعده گاه مدت سرد نماید و شکر به تعالی بجا آرد
که درین اسرار عظیم است بعد از آن برآورده
طرح قنطاری کند یعنی ازین اکسیر یک توله
در ششصد و شصت توله سرب منقا در خوب
گداخته طرح دهد و نگاه دارد و ازین اکسیر
سرب مذکور یکی بر ششصد و شصت مس مطهر
یعنی توتیا طرح دهد و نگاه دارد بعده ازین
اکسیر مس یکی گرفته بر ششصد قمر خالص گداخته
در عین گداز بطریق طرح طرح کند بعده خوب
ذوب داده سرد نماید شمس چهارده عیار گردد
و این اسرار محفوظ دارد و در راه نیک صرف
نماید و زکوة دهد و نظر بر خدا خرج کنند

نوع دیگر اکسیر شمس از عمل شیخ بزرگ

بعضی درها حکمت عجب کردم برده‌ام
چنانچه مردان روز و شب صد رنج

زر نیکو سعتبر بود از زر

بسی انواع کردم بسی شنیدم | که از گیتی ازو بوی ندیدم
ولیکن یادگارست از پدر این | که در گیتی نباشد علم بهزین
بیاور پوست از بیضه بکلس | بکن تصعید مرتیبا ز آتش
بوقت شام کن در شیشه دارو | برو کن ملح پوته مهر نیکو
چو خالی شد تنور از دود کلی | ته پایه کن بنه شیشه محلی
بنه سرپوش را و مهر کن زود | که از آتش نه خیزد ذره دود
بکش بعد از تمام زبام دادی | بکن سحق تو کرها کم چو دی
بده زردی بیضه زود دیگر | بهانش سحق باید کرد بهتر
ز سرگین پر کنی تو باز تنور | بزن آتش بنه از باد مستور
درو شیشه بکن چون بار اول | بدین گونه شود مشکل تر حل
چو شد زنج بردی بهم گنیدست | بحمدلله بمقصودی رسیدی
بیاید از تنورش چون برآری | ز نسخه های گیتی رسته کاری
که عقدی چنان اعلا شود این | که بر اکسیرها دارد شرف این
منقا کن بخالص و سجب یکدو از | بگیر درین عقد یکدرم بر صد بیسه انداز
چنان خالص برآید در دیدن خاص | ز حل و ماه بنمود زد راه اخلاص

سراسر

۱۵۶

سراسر گفته ام این نگارا | بحمدلله که باشد یادگارا

نوع دیگر اکسیر شمسی سیدی فضل درویش

بیارد شوره قلمی دو آتشه یک زیاده باشد
بهتر بعد بگیرد دو نیم با و پخته بعده دیگ گلی
محکم مع سرپوش که ته او برابر باشد که چهار
اثار نمک سوده درو گنجد یک زیاده در آید
ساخته آن دیگ را یک دولیب بگل حکمت
کند و خشک سازد بعده در آن شوره مذکور
انداخته بالاء او یک سیر و ربع سیر تجسته بول
صاف خاندازد و از آتش نرم به پزد تا که
همه خشک شود و اندکی تری بماند آتش بر
آرد و سرد نماید و باز روز دو نیم همان قدر بول
انداخته بدستور سابق آتش دهد و به پزد و
سرد نماید و از محافظت نگاه دارد و روز آخر
وقتی که پخته شود و اندک تری بماند یک دام بخته

سیماب منقا را گرفته در رو میانه کوی کند
و سیماب مذکور در آن کوی انداز دو بالای
آن زرنیخ نمک پوش شد و بعده دیک را سر
پوش داده دم دهد و از زیر آتش برآرد
و سرد نماید و پس بعد از سرد سیماب برآرد
بعده برزهره منقا و قلعی طمع خورد وزن
عقلی کار کند و آن دیک را بجای فقط نگاه
دارد و هر وقتی که خواهد باز همان قدر بول
تازهٔ مذکور انداخته پخت نموده به طریق
معمول شود آن وقت بدستور صدر سیماب
انداخته دم دهد تا که پخت شود و بکار برد
دیک تا که بماند بکار آید **نوع دیگر اکسیر**
شمس عمل نور محمد اهن گر فیروزپوری بیارد
زرنیخ زرد ورقی بوزن یک سیر و ربع سیر
با شیره لیمو پخته شش روز پیوسته کهرل محکم

کند

کند و شیره آنچه بخورد بخوردش دهد بعده دیگ
آتشی محکم ساخته زیر و بالا را با برگ و شاخ
و بیخ درخت عنب الثعلب یعنی مکو و مکوئی نیز
گویند از درون و بیرون هردو ماچن دهد تا که شیره
او پخته گردد و بعده در دیگ زرنیخ الصحیح مذکور
را انداخته تصعید کند و جوهر کشد موافق
ضابطه بعده آن جوهر را با تیزاب خالص سه
دو پهر کهرل کند و محکم و پیوسته کند تا که قابل
خمیر شود قرص سازد مانند کوبچه و خوب خشک
کند بعده یک مات پخته را گل حکمت کند و خشک
نماید بعده خاکستر از درخت پیپل بمقدار سه
آثار پخته گرفته نصف در آن مات مذکور انداخته
فرش نماید و بالای آن فرش خاکستر آن قرص حجر
مذکور را زیر و بالا ورق طلق کلان داده
بر او بگذارد و بالای آن خاکستر باقی را اندازد

وحلاف کند واز دست درست غوصه بالا ویک
انکشت از بول صبیان تر کند و دهن ماث
مهر غوصه خشک کرده بالاء دیکدان مثل پتھی
کذارد و آتش یکپاس دیبا و دو پاس کجری
و باقی تند کند تا سه وقت پهر تمام کند بعده
سرد نماید و بعد از سرد برآرد و ازین اکسیر
بر مس منقا و نقره و قلعی طرح دهد کار
تمام است و مجرب است **نوع دیگر اکسیر** ۶
شمسی فرموده ملا پیر محمد درویش بیارد فرار
مطهر هفت نیم دام خام و برادهٔ جست
منقا دو دام خام اینی هر دو را یکجا کرده ملغمه
کند و از نمک طعام و سرکه تند کهرل محکم کند
بعده شسته سیاهی تمام برطرف سازد و بعده
سنک بحری یک و ربع دام خام و کوکرد زرد
صاف و براق یازده دام خام اینی همه یکجا
کرده

کرده ملغمه با شیرهٔ لیموی پخته دوازده پهر پیوسته
کهرل کند و آنچه آب لیمو فرو خورد بخوردش دهد
و در آفتاب خشک سازد یا آتش نرم دهد بخوبی
گرم تا که رطوبت برطرف شود و خشک کرده
این بهتر است بعده سحق کند بعده در شیشه
محکم انداخته مهر سفالی نموده و گل حکمت محکم کرده
خشک کند بعده در بالوجنتر دوازده پاس
آتش دهد یکپاس دیبا و دو پاس کجری و باقی
کونت بدهد بعد از میعاد سرد نماید بعد از
سرد برآورده در آوند زجاجی یا چینی انداخته
و آنچه در گلوی شیشه باشد علاوه نگه دارد
و ارضه را با آب آهسته بشوید تا که تمام سیاهی
کوکرد برود و ضایع نشود و بعده خشک کند
وزن دوا سوای کبریت درست داشته باز
کوکرد تازه مکرر بوزن ده دام خام و آنچه

از کلوی نگاه داشته بعد اورا با هم یکجا غوص
با شیرهٔ لیمو بمعاونت صدر کهرل کنند و خشک
نماید و در شیشه انداخته بدستور مهر و گل حکمت
غوص و همان قدر آتش در بالوجنتر دهد آنگاه
تند کنند بطریق معمول سرد نموده آنچه کوگرد
مصعد کلو وارضه بدستور شسته و خشک
غوص با زنیک جا کرده با شیره مذکور با کوگرد
تازه نه دام خام انداخته سحق نماید بهمین
مقرر و در هر شیشی یکدام کوگرد کم کرده بدستور
صدر شسته و خشک غوص آتش کنند هر بار
اندک تند بکنند تا یازده شیشی بعده برآورده
و از آب شسته سیاهی هر که باشد از و دور
غوص آنچه مصعد جا شده باشد بعده خشک
هر دو یکجا کرده وزن غوص باز در شیره
مرقوم بقرار صدر کهرل کرده بغیر کبریت خشک

بالتوتیه

با توتیه وغیره غوص باز آتش تند بقدر صدر
تا که ته نشین گردد نهایت پانزده شیشه
تا که رنگ مثل شنگرف ته نشین گردد والا نه
تکرار کنند تا ته نشین گردد برنگ شنجرف بر نقره
خالص و مس منقا و قلعی مطهر طرح دهد
هر قدر که حاجت افتد و طرح موافق دستور
کنند کار تمام است **نوع دیگر اکسیر شمسی بهارقی**
گرانی بیارد فولاد یک جز مصفا و جست منقا
یک جز و هر دو جنس هر قدر که خواهد اینچه
دوا کرده کنند بعده در آوند گلی محکم انداخته
بالای دیگدان مثل بیت گذاشته و بالای او شیره
اکو نیل برگ درخت تا کون جوه دهد و آتش
نرم کنند تا دوازده پهر پیوسته و شیرهٔ مذکور خشک
شدن ندهد تا که میعاد تمام شود بعده سرد نموده
بالای مس منقا طرح دهد باز شیرهٔ مذکور بطریق

معمول داده و آتش به میعاد معین کرده باز امتحان
نماید تا حدی که کار تمام شود هم چنین جوه شیر مذکور
مر داده باشد طریق دیگر آنست که اولا جست را
پاک کرده که بالا ذکر شده است از سرکه عنبره
نگاه دارد هر قدر که خواهد بعده قار را با شیره
کالیسر پیت و یک پهر سحق کند محکم بعده
همه را شسته صاف نماید بعد ازان در آوند
گلی کرده با شیرهٔ مذکور به مقدار یک سبو تیر جوه
دهد تا بیست و یک پهر اگر کم شود دیگر شیرهٔ
گرفته بدهد بعد ازان جست منقا که نگاه
داشته است با قار طریق بالا کرده دهد
بعده در سفال داشته بر دیگدان نهاده با شیره
چهار دودهه بمیعاد بالا جوه دهد و هرچه میل
آید با احتیاط کمال دور کند بعده امتحان نماید
فی توله یک ماشه بر مس منقا بعده نصف اعاز

شیره

شیره کالیسر و بعده همین طریق با شیره ساکون
جوه دهد پیوسته تا دوازده پاس بعد ازان
سرد یک حبه بر یک توله زهره منقا طرح دهد
و امتحان کند و باز از شیره ساکون جوه دهد
بموجب صدر باز طرح دهد تا که عمل شود
و درست آید نوع دیگر اکسیر شمس از کتب
معتبره بگیرد سرب منقا هر قدر که خواهد در
آوند گلی محکم انداخته با پنج صبر تر بر آتش خوب
بپاید تا که خاکستر گردد بعده همان شنجرف
رومی یار کرده با شیره صبر کهرل محکم کند بعده
در پیاله زجاجی داده مهر تنگ نموده از ربع
سیر با چک داشته در کوزال پت دهد و بعده
سرد برآورده باز با شیره مذکور کهرل نموده از
نیم اثار پیت دهد هر بار ربع سیر اضافه کرده تا پنج
سیر رساند بعده همان قدر با چک داده آتش

دهد و هر بار بعد سرد با شیرهٔ مذکور کهرل کرده
پت دهد تا یک صد و بیست و یک پت دهد بعد
ازان بر مس منقا یا نقره خالص طرح کند عمل
تمام است نوع دیگر اکسیر شمسی بیارد کنند یک
کشمیری یک رتی طلا یک توله سیماب یکتوله
بر بالا سها که انداخته در بوته بگدازند کلنک
خواهد شد ده توله نقره یا مس منقا بگدازند
و یک رتی ازین کلنک و یک رتی کند یک
خام طرح کند شمس مشوص نوع دیگر سیماب و کندهک
آنکوله سار مساوی با آب ترنج تا یک ماه
متواتر سحق کند و در طبق ها مس و نقره تلحیف
ساخته آتش انگشت کند تا آنکه سرخ و نرم شود
نوع دیگر اکسیر شمسی بگیرد سیماب منقا ده درم
و کندک زرد با نزده درم و نیشه یعنی سرب هفت
درم سنبل کو دنتا یکدرم مشل سرخ یک درم

ونوشادر

شمس

و نوشادر بیگانی یکدرم پهتکری کجاتی یک
درم همه را با ریگ ساید و با برگ تنبول شصد
و شصت آب کشیده آن را سحق بلیغ کند
چون خیرهٔ مذکور بعد درجه دو دنگی سازد یعنی
قرص کند و در جل جنتر سا نزده پاس آتش
دهد و نهایت بیست و چهار پاس دهند و بعد
ازان سرد کرده بکشد یک رتی ازین بر یک توله
مس منقا طرح دهد شمس خالص گردد نوع دیگر
اکسیر شمسی عمل ملا علی که صحیح و آزموده
است بیارد شنگرف پنجدرم آنرا شصت
تسقیه از آب لیمو بدهد یکدرم ازین بر شصت
و چهار درم فضه خالص طرح کند ذهب
خالص گردد نوع دیگر اکسیر شمسی عمل بابا کرشن
بیارد روح توتیا که جست گویند و آنرا قایم
سازد اگر دو توله جست باشد بگیرد دو توله

سیماب مصفا که از شنگرف برآورده باشند
نخستین سیماب را در ظرف کوچک انداخته
جست را گداخته بالای آن بریزد و سر او
زود بپوشد این کره خواهد شد و بعد از ان
بیارد گندهک آمله سار برابر سیماب و جت اول
کند هک را در روغن بهلاوه کهرل کند تا
نیم گهری چنانچه چرب شود و در میان آن کره
نگه دارد و در انده موش قدری کند بار اول
در نیم سیر زیرکه پاچک که بهندی کرسی گویند
آتش کند بعد از ان در دو نیم پاو کرسی
بعد از ان در سه پاو کرسی بعد از ان نیم
پاو کم یک سیر کرسی بعد از ان در یک سیر
زیرکه کرسی آتش بدهد و از یک سیر اضافه
نکند تا آنکه بی مرتبه رسد همین یک سیر کرسی
آتش مرکرده باشد سیماب و جت قایم می شوند

واین

واین اکسیر است که نیم ماشه از این در یک توله
مس منقا طرح کند شمس می شود **نوعی دیگر**
اکسیر شمس عمل بالکشن مذکور بگیرد مس
پاو سیر از و ورقهای تنک بیارد سیماب چهارم
حصه مس و برابر مس گندهک و شیره جنهری
بیارد نخستین ورقهای مس که در آورده کرده
و سیماب انداخته و در شیره جنهری داخل کرده
بدست بگرداند که سیماب در ان ورقها در خورد
و بعد از ان ورقهای مس را بگندهک مذکور
تا لجنف کرده در دو شرابه انداخته و بگل
حکمت استوار کرده نیم گجپت بدهد و بعد
از سرد شدن برآرد و وزن مس مذکور شب
و از این نیز ورقها کرده سازد و شنگرف
نیز برابر مس بیارد و بعد از ان شنگرف و مس
را در شیره جهنیری تا یک پاس کهرل کند

بعد ازان مس کهرل کرده را با شیره جهنبری
بر ورقها سرب طلا کند و در بوته معما نهاده
و گل حکمت گرفته خشک سازد اول مرتبه از
یک سیر ریزکه با چک آتش کند بعد ازان در
شیره جهنبری کهرل کرده یک سیر پاؤ بالا
ریزکه جمع کند و بعد ازان آتش یک نیم سیر
ریزکه با چک آتش کند و از دو سیر زیاده
ننماید تا به پنجاه آتش رساند تا وقتی که رنگ
شوصتل شنگرف چون این چنین سرد کرده
دو حبه ازین بر یک توله نقره طرح نماید طلا شود
نوع دیگر اکسیر شمس قنطاریه بیار در سیماب
منقا پنج درم و طلق سیاه باریک اس کرده پخته
یک درم هر دو را نگاه دارد یکجا کرده بعده
بستانند لته خون حیض عورت جوان اگر نبود
مرد نرسیده با شوهر نبود یا قدری آب مالیده

اروغن

وزو خون بکشند و سیماب طلق را ۳ بار باین
خون کهرل نماید و همچنین بخون کشته گاو
میش که هندوی آنرا کلتی گویند ۳ مرتبه
سحق نماید و خشک ساخته یک قرص سازد
و بسازد دو بوته از گلین محکم و در آفتاب
خشک سازد و دران هر دو بوته یکمرتبه
خون حیض مذکور طلا سازد و در آفتاب
خشک کند و همین طور یک بار با خون
کشته گاؤمیش دران بوتها انداید و خشک
گرداند قرص مذکور دران بوته مذکور
انداخته معما ساخته و بگل حکمت گرفته
خشک سازد و یک گور کنده و این بوته
دران میغ نهاده فرود و بالا با چک دشتی
داده چهار پاس آتش بدهد بعد ازان سرد
کرده بیرون آرد ۳ حبه ازین بستانند

وباریک آتش کنند بعد ازان طرح بر یک توله
طلا خالص در بوته نو بگذارد تمام طلا خاکستر
گردد و خواهد شد و این خاکستر شده را نگاه
دارد بعد ازان یک توله طلا خالص دیگر
بگذارد و یک حبه ازین خاکستر طرح کند و این
طلا در پری بسته نگاه دارد و هم چنین بر
همین طریق بر بیست و یک توله طلا گداخته
یک حبه ازین طرح کرده باشد هر مرتبه یک
یک توله طلا دهد بیست و یک توله طلا را
که با این طرح کرده جدا جدا یک یک بندد
و چنانچه بیست و یک پری شود پس ازین یک حبه
بر یک توله مس مصفا گداخته طرح کند شمس
بازده عیار بهم رسد بقدرة الله تعالی نوع دیگر
اکسیر شمس بیارد شنگرف رومی بیست و دو
سیر [illegible] و مثل نخود ریزه ریزه سازد پس

بیارد

بیارد و [illegible] سازد [illegible] کتوره زرنگانی فرد اول
که هر کدام ازینها [illegible] سیر [illegible] باشد و دیگ
دانی [illegible] پایه آهنین سازد [illegible] از هر پایه
او هفت هفت انگشت باشند و آن کتوری
را بالا آن دیگ [illegible] پایه آهنین نهد
صورت [illegible] پایه مذکور [illegible] شنگرف چون
نخود ریزه ریزه کرده است در کتوری
مذکور اندازد و در میان کتوری شیره
لیمون پر کنند که هیچ خالی نماند و هرگاه که شیره
لیمو کم شود دیگر اندازد و زیر کتوری چراغی بر
افروزد که روغنش روغن کنجد باشد و فتیله
از پنبه سازد بکنند که انگشت کوچک بدین
طریق چراغ برافروخته باشند و بعد از یازده
روز یک روز کم یا یک روز بیش کتوری مذکور
خواهد شکست کتوری مذکور شکسته را نگاه دارد

و باز در کتوری دیگر کرده و شیره لیمون بهمان
دستور آتش کند تا آنکه لیمون بسوزد بعد ازان
در کتوری سیوم بر همین منوال عمل نماید چون
این هم بسوزد شنگرف را علاحده سائیده
چون سرمه کرده نگاه دارد کتوری اول یکماشه
و کتوری دویم نیم ماشه و کتوری سیوم دو رتی
در طرح آید و شنگرف را از عقل خود بکار برد
نوع دیگر اکسیر شمسی بیارد مس و از کتوری
بسازد و تنقیه کنند و بوزن مس شنگرف
بگیرند و در میان کتوری بیندازند روغن کبوتر نگچی
که در فصل متوقه ذکر شده است در میان کتوری
اندازند و بپزند که کار تمام است نوع دیگر
اکسیر شمسی بگیرند دو توله کبریت و دو توله
شنگرف و سیماب یک توله کجلی کنند بشیره کنوار
بساید چون یک ذات شود نگهدارد بعد ازان

بقدر

بقدر پنج توله ازخیت کتوری تنگ بسازد
مثل ظرف غنچه و اینهمه داروها را با آب کنوار
درون کتوری طلا کنند و در دیگ گلین سر
نگون کرده بنهند و کناره کتوری مهر محکم
بسازد و آتش نرم کند بالای کتوری آب
کنوار با جامه ترکرده بنهد چنانکه نگذارد
که خشک شود آن جامه پخته گردد و شکسته
شود سائیده نگهدارد یک مثقال ازین بربیست
مثقال مس منقا طرح دهد شمس خالص گردد بفضله
تعالی نوع دیگر کتوری شمسی عمل بال گشن
بسازد کتوری از طلا اقلا وزنش دو توله
باشد و اکثر پنج توله باشد بدرازی و فراخی
سه انگشت بطریقی بسازند که بهندوی
کهری گویند که از جانب پائین تنگ تر از جانب
بالا باشد فراخ و نیز سرپوش از طلا بسازد

کرونکولن اول‌ب دار باشد که وقتی که این
سرپوش و انکول بران کتوری نهند لبهای
سرپوش بر لبهای کتوری فراهم آید و در
میان حقیقی آن سرپوش سه سوراخ بقدر عدس
باز زد واگر کتوری دو توله باشد پس بیارد
سیماب بقدر ده ماشه و همین قدر زرنیخ
بغدادی طبقی و همین قدر هیراکسیس
و همین قدر گندهک املسر هر ۳ دارو مثل
سرمه سائیده بستانند بیخ کنوار که تازه
از زمین کنده باشد بطور خود آب زرد
از وی تراود با آن آب این ادویه را یک
گهری کهرل کنند اول درون آن کتوری را یک
بادام عالد که چربی بادام درو اثر کند سیماب
مذکور دران کتوری … مذکور را وانکول
بران کتوری نها… متصل ان زد

بقدر

وادویه مذکوره سائیده را مثل جو قطعه قطعه
ساخته و نیم خشک ساخته بالای آن سرپوش
بمجاری سوراخها نهد و سرپوش مذکور را با لبهای
بهم بگل بابنه مند را که مذکور شد مخصوص مهر غایه
مندرا این است گیرو یک حصه گل ملتانی یک حصه
نمک سنگ یک حصه این هر سه را باهم خوب
صلایه کرده واندکی پنبه نیز داخل ساخته بکوبد
و ازین مندرا مهر نماید و خشک سازد و بیارد
صحنک سفالین و درو آتش پک بزباگاو
کند و کتوری مذکور بالای او نهد چون آن
داروها بر سرپوش نهد بالای آن بورق طلق
یعنی ابهرک بپوشد و بالای آن ورق طلق
از پک بزو یا گاو بکند و اندکی به باد پای
بزند یعنی به پا دیزن بادم کرده باشد پس
از لمحه بقدر پاو گهری آوازی از انجا ظاهر

چون ازا واز کردن بماند بورق را از بالا بر دارد
آن سیماب در میان کتوری ریزیکه طلا خواهد شد
این ریزیکه را جمع کرده با سیماب خام و تنها که وصل
وروغن زرد کولی ساخته در بوته بگدازند که طلا
مرشوش وازیک کتوری تا پانزده مرتبه عمل میتوان
کرد نوع دیگر اکسیر شمسی عمل بهاری مذکور
بیارد فولاد منقا ربع سیر و جست منقا نیز ربع سیر
این هردو را کره کنند بعده ببستانند آوند گلی
زوره محکم بقدار دوا بعد ازان بیارد روغن
السی خالص دوا تا رمذکور درآوند اندازد
وکره مذکور را در وکند بعده ربع سیر کبریت
زرد مصفا براق کوده باریک نموده نگاه
دارد آولا آوند که در روغن وکره مذکور است
اولا بر دیگدان نهاده زیر آتش نرم کند
وکوکرد کوده را اندک اندک در روغن ریخته

باشد

باشد تا چهار پاس و آتش هم چهار پاس کند
دیبا باید نمود تا که تمام کبریت در تمام شب
انداخته بعده تمام روغن وکوکرد درخورد
و سرد نماید بعده این عقد اکسیر است
وازین اکسیر یکماشه بر یک توله مس منقا
طرح کند تمام است نوع دیگر اکسیر شمسی
شیخ عبدالرزاق بیارد شنگرف رومی و ریزه
ریزه سازد و در ظرف آهنی انداخته آتش
بالا گذارد و روغن کند یک یکحصه و روغن
بیضه دو حصه دران شنگرف بریزد و به
وبا آتش دو چوب یا ۳ چوب بمور هر روز
شنگرف را در ۳ مرتبه ته و بالا کند و روغن
آن قدر باشد که شنگرف در روغن باشد تا مدت
چهل روز می باید که بعد ز ده روز اورا
طرح کند وبه بیند روز بروز طرح زیاده خواهد شد

آخر ٣ حبه بر یک توله نقره طرح وی سیت
که شمس اعلی بوجود آید ان شاء الله تعالی
وجرب است وطریق روغن آنست
بیارد کندهک بیست مرتبه در شیر سوده پاک
بکند چنانچه قاعده است پاک سازد پس
بیارد شیرهٔ پیاز بقدر دو سیر بجوشاند چون
لب با ر بجوش آید کندهک پاک کرده را در ظرف
آهنی گرم کرده چنانکه آب کندهک شود در شیره
پیاز بر زند و آتش تیز کند چون اندکی از شیرهٔ
پیاز مانده باشد فرود آرد و روغن از بالا
بردارد و در شیشه نگاه دارد نخواهد بست
و روغن خواهد بود دیگر بیارد بیضهٔ مرغ و
بجوشاند و سفیدهٔ دور کند و از زردی وی
روغن بستاند و در شیشه نگاه دارد باید
که هر دو روغن بقدر یکان سیر باشد و بعد ازان

اين

این روغنها را بقدر کفه صد در شنگرف
انداخته در عمل آرند تمام شود نوع دیگر اکسیر
شمسی عمل حاجی منکو بیارد شنگرف بقدر یک
توله که درست حب باشد در کفوره آهنی
بگذارد و روغن سم اسب فربه بر و ریخته بگرداند
بر روی آتش نرم اندک اندک می ریخته باشند
تا که موم شود و تصفیه تمام شود یکحبه ازین
شنگرف شمع بر یک توله نقره خالص طرح
کنند نه عیار کرده اگر طالع درست باشد
وطریق روغن مذکور بالا نوشته شده است
نوع دیگر اکسیر شمسی بگیرد کندهک سپید شاخ
وسوت ملکی یعنی مرقیشا ذهبی پنج سیر و مثل
سرخ شش نزده سیر شاخ شنگرف رومی دو وزن ده
سیر شاخ همه را در وا نیکو چون سرمه سوده
کرده ٣ روز با تلخه ماده گاو کهرل کند بعد ازان

سیصد و شصت غلوله سازد از مجموع این دوا
بسازد پس بیارد سرب منقا هشت سیر شاهی
واز آن ورق تنک سازد و یک غلوله از آن
گرفته در تلخه ماده گاو آمیخته بر هر دو طرف
ورقا سرب مذکور طلا سازد و خشک کند
و در سراوه سنیت مهر کرده در میان سرگین
صحرائی که در وزن سی سیر باشند آتش بکند چون سرد
شود بدر آورد و یک غلوله دیگر با تلخهٔ مذکور
سحق کرده بازبران ورق طلا سازد و خشک
کرده در چهار سیر سرگین صحرائی آتش دهد
و هم چنین مرتبه سیوم بار غلوله بتلخه سحق
کرده بر برگ طلا کند و در پنج سیر سرگین آتش
کند و بعد از آن بعد هر غلوله در هر مرتبه
آتش کردن باو سرگین زیاده مرکرده
باشد تا صد غلوله رسد بلکه تا سیصد و شصت

غلوله بخرج آید و چون صد آتش تمام شد یک
رتی از این دارو بر یک توله مس منقا طرح کند ذهب
اعلی بوجود آید و چون از صد آتش افزون گردد
طرح او روز بروز زیاده خواهد شد و تا سیصد و
شصت مرتبه اعلی خواهد شد که مجرب است
نوع دیگر اکسیر شمس بیارد گیاه جتره که تنه
وساق وی سرخ باشد کوفته و قدری آب آن ساخته
بیفشرد تا آب از و برآید بیارد زرنیخ زرد
طبقی یک سیر شش پهر باریک باید و این را
با آب گیاه مذکور سحق کند و در آفتاب
خشک سازد بدین طریق تا هفت روز
از و قرص ساخته خشک کند و در بوته
گلین محکم خام که در آفتاب خشک کرده
باشند نهد و هر دو بوته را معا ساخته
و گل حکمت گرفته خشک سازد و در گوی نهاده نر

وزیر و بالا بیا جک دشت هست باس آتش
بیفروزد بعد از آن سرد کرده بدر آرد و باید (اینک)
بباید اول سرب را صاف سازد و یک توله
سرب را یک حبه تمام است شمس خالص گردد
نوع دیگر اکسیر شمسی بیارد جسد دو نیم پاو
و از وی طبق سازد و بیارد و یک سیر و پاو بالا
نمک سونچل و باریک سوده و نمک مذکور را
در شیشه کلان یا گلاس تا ده و بیست و یک شیشه (نقیه)
کند و در کراک کهنه هر بار بالا آتش خشک کند
و آب مذکور مرداده باشد تا بیست و یک بیت
تمام شود بعد از آن خشک ساخته میده سازد
و نگاه دارد و بیارد دیگی گلین که هفت
تو بگل حکمت مطین کرده باشند و در آن
دیگ اول نمک مذکور بگسترد و بالای او طبقی
از طبقهای مذکور جسد بنهد و باز بالای آن طبق

دیگر

دیگر نمک بگسترد تا آنکه تمام نمک و طبق
شود سر محکم مخوصه بالا و دیگدان نهاده تا
با پس آتش زور بکنند و سرد کرده فرود آرد
کشته شده باشد یک ماشه ازین اگر بر یک توله
طرح کنی شمس گردد نوع دیگر اکسیر شمسی بیارد
سیماب منقا هر مقداری که بخواهد در ظرفی
اندازد و بیارد یک سبو پر از خراطین و در میان
آن یک سیر شاهتوت در اندازد و آن هم
خراطین آب خواهد شد سیماب مذکور را در آب
مذکور کهرل سازد تا آنکه سیماب همچو خاکستر
گردد و سرمه شود پس ازین یک حبه بر یک
توله سیماب منقا طرح دهد ان شاء الله تعالی
شمس شود نوع دیگر اکسیر شمسی مجرب عمل
قاضی عاقل بستاند نمک چرچره از بیخ و شاخ
برگ چرچره از نیم خشک ساخته سوخته خاکستر

بکیرد ولیکن بنج او بهتر است که در وزن می
افزاید واگر ترا زمین را بواسطه که اثر او
در تری بیشتر است بسوزند باید که بچوب
دیگر بسوزند و زگال چوب را بیندازند و
خاکستر و زگال چرچره بکار در آرند که با هم
بیامیزد که اثر او برود این را احتیاط نمایند
و خاکستر مذکور چرچره در تغاری پر آب
انداخته تا یکپاس بدسته چوب سحق کرده
و بدست برهم زده یک شبانه روز رها
کنند و صباح آب صاف که بالای او باشد
بستانند و آنرا در ظرفی کرده بپزند که نمک
می شود بیارد ازین نمک قدر یک سیر و بر
زمین گذارد و روح توتیا بیارد که بهندی
او را جست گویند قایم کرده که بالا مذکور
شد تا صد و بیست مرتبه یکبار از وی آب کرده

در نمک

در نمک مذکور کند که بعد از صد و بیست
مرتبه یکبار از دود در نمک مذکور کند اکسیر
خواهد شد یکماشه ازین در یک توله مس
منقاطع کند طلا شود هفت بان لیکن
در وزن قدری سبک خواهد شد نوع دیگر اکسیر
شمسی عمل بال کش بیارد زهره تیلیه علامت
زهره تیلیه آن است که بلون سیاه باشد
و روغن از و بتر او دو هنگاه بگویند بگیرد یک
کره از وی واک سازد میان او را بصورت
بوته کنند و براده که از و بر آید نگاه دارد و هر
قدر سیماب منقاکه درو گنجد بریزد و بعد از آن
براده او با افیون خالص حل کرده درو
ریزد و دهنش استوار سازد و در روغن
دهتوره بریان سازد با آتش نرم بقدر یکپاس
بعد از آن سرد کرده بر آورد که ازین اکسیر است

دو رتی ازین بر یک توله مس منقا طی کنند
طلا بظهور آید **نوع دیگر اکسیر شمسی عمل**
مذکور بیارد زهر هلدیه پخته و شناختنش
آن است که هر گاه که او را بشکنند ظاهر
و باطن او زرد باشد بعد ازان ریزه ریزه
کرده با اندک آبی آمیخته دو پهال چنتر
روغنش بکشد و سیماب مصفا را در
روغن مذکور کهرل نماید تا چهار پاس
بعد ازان بیارد سنبل کها (هلدیه و آن سیماب
مسحوق بر روغن هلدیه را قرص ساخته
و تر بیر و بالا سنبل مذکور داده در شیشی
مطین بگل حکمت که دهنش فراخ باشد
کرده بیست و چهار پاس آتش کند اکسیر شود
دو رتی ازین بر یک توله مس منقا طی کنند
طلا بازدیده شود **نوع دیگر اکسیر شمسی**

بیارد زر کلالان خیر شده و ازان گل دیگ
دهن فراخ بساز که او را دیگ جدولی
گویند و دران دیگ جدولی در میان سازد
و جدولی دیگر گرد آن جدول کنند و در میان
جدولها آبگینه بکرده اند و سیماب مصفا را
در میان جدول میان بقدر نیم سیر و موافق
هر توله سیماب فی توله یکماشه گندهک پاک میده
کرده داخل سازد و پارچه کنده بالای سیماب
افراشته کند و بالای پارچه بقدر میان جدول
پرون سر پوش از ورق پهعدل سازد که کنارهای
او بجدول پیرون متصل گردد و کنارهای آنرا
بخمیر آرد ماش مقفل استوار سازد و بالای
سر پوش آتش ریزیکی پا چک که بهندی کرسی
گویند نهاده بگدازد تا سرد شود و بار هم چنین
دیگر بار عمل کند تا ماداجی که فی توله سیماب صد ماشه

کنند هک خرج شود آن زمان عمل تمام شود و آن
اکسیر است برای عمل شمس نوع دیگر اکسیر
شمسی بیارد شنگرف رومی و سیماب مصفی
مساوی در شیرهٔ المیسر تلخی و یا با آب بیری
تا چهل روز سحق کند بعد ازان پت خورد
بدهد سیماب بطریق کلس زر خواهد شد یکی ازین
در پلیت سرب منقا افکند سرب را سخ
گرداند یکی ازین سرب در سی و دو نقره
خالص طرح بپذیرد نوع دیگر اکسیر شمسی
بیارد سیماب منقا دو سیر و سی و دو روز
در میان آب صبر سحق کند و در چینی نهاده
تا ده روز کند یک مصفا او را بخوراند که
بهندی چهار تا کوبند سیماب برنگ شنگرف
خواهد شد یکی ازین بر شصت نقرهٔ خالص
طرح بپذیرد نوع دیگر اکسیر شمسی بیارد

پوست انجیر و ازان خاکستر بسازد و با آن
آب صبر باهم آمیخته سرب را ورقها تنک
ساخته بر هر دو طرف زر طلا کند و در آتش
بتابد و هم چنین صد مرتبه ادویه مذکوره
بر ورقها طلا نموده می تافته باشد چهل سخ
شود بر نقره طرح کند نوع دیگر اکسیر شمسی
عمل بوعلی خراطین بستانند بقدر نیم سبو
و نمک کتانی برا و نها بپاشند و یک شب رها
کنند هم خراطین آب خواهد شد بعد ازان بیارد
سیماب منقا نیم سیر و گندهک مصفا نیم سیر
با آب مذکور تا دوازده پاس سحق نماید بعد
ازان در دو رو جنتر کرده آتش دوازده
پاس بدهد و هم چنین هر بار در محلول خراطین
کهرل کرده و در دو رو کهرل کرده بطریق
معهود تا بست و یک هاندی یعنی در ظرف

دو روحته بکرده اند که اکسیر است دو سرخ
ازین بر یک توله مس منقا طرح کنند و
باز ازین امیخته را بقدر دو سرخ بر یک توله
طرح کنند که شمس است حاصل شود واین را باصطلاح
صنعت امتزاج اکسیری گویند باکسیر دیگر
حاصل شود آنرا شکل جوهر گویند نوع دیگر
اکسیر شمس عمل سید عبدالله زردچوبه خام
در سایه خشک سازد و ده سیر بستانند
و میده سازد و یک سیر سرب و باو سیر
منقل سرخ واگر منقل زیاده تا نیم سیر و
یکنیم پاو باشد بهتر است واز سرب ورقها
یعنی پترها سازد و منقل را خوب میده
ساخته و در شهد مخلوط ساخته زیر و بالا
پترها بیندازد بعد ازان بهم رساند درخت
دهاک که کهیه و نزدیک بکمر درخت دران

بکسترد

بکسترد بعد ازان گاواکی سازد بعد ازان
دران گاواک ورق سرب گذارد و بعد
ازان دیگر زردچوب بکسترد و همچون تو بتو
گسترده بالائی آن براده که ازان گاواک بر
آورده بر سازد و بالائی آن بگل وجامه محکم
کند بعد ازان بگرد آن آتش زرباچک
دشتی بزند که مقدار زیر و بالا باشد بکنند چون
سرد شود بیرون آرد موافق آنچه وزن قبول
کند یک توله نحاس منقا با فضه خالص اندازد
که شمس حاصل شود بعد ازان آن جوهر سبته گرفته
نگهدارد وقت حاجت قدری گرفته در آب
نارمولی بجزو تا آنکه خاکستر گردد طریق بختن
این است که این معجون زرد قام را در سفالی
انداخته آتش کند و آب نارمولی در انداخته
باشد تا که خاکستر شود بعد ازان بنحی ودبقدر

یک سیر برای عمل کافی است وبقدر رتی در
تولچه نحاس یا قضه کافی است **فصل دویم**
دربیان روغنها معرفت روغن کبریت وزرنیخ
فی نفسه اکسیر کنند یا اکسیر کنند در عمل شمسی
اکسیر روغن کبریت در عمل شمسی گفته
عمرخان فیلهاب مجرب بستانند شخار روته
یعنی توتا سجی در هند میگویند از شیره لانه منجمد
مرشوش وخاکستر درو بیاید آنرا بگیرد بمقدار
یک سیر وربع سیر پخته مثل او نوره نوره صدف
دراز از آب شیرین یا شور هرکه بدست آید
آب نادیده وبول صبیان نابالغ بوزن
شش سیر وهر دو جنس را یعنی هر دو جزو را
آکس باریک مانند سرمه نموده در او کنند
زجاجی یا چینی درو انداخته وبالای آن
دوا بول صبیان مستور اندازد واز چوب

برهم زنند وبجنبانند در تمام روز وشب پنج
شش مرتبه ته وبالا کنند ۳ شبانروز بهارد
وچهار پاس رها کنند تا تیزاب صاف بالا
آید وازمحافظت کرده از و تیزاب آب صاف
ازعلاقه بچکانیده گرفته در شیشه نگاه دارد
بقدر چهار سیر وربع واگر کم بر آید بار بول
مذکور داده بطریق گذشته کرده باقی را بگیرد
وبعده بگیرد گوگرد زرد صاف وشفاف مطهر
کرده ربع سیر پخته در کهرل زجاجی یا چینی ویا
سنگ نا سائیده انداخته با این تیزاب اندک
اندک داده کهرل محکم کنند تا وقتی که تمام تیزاب
درخورد و تمام نوص خشک نماید بعد از آن
در شیشه خل انداخته اندک لعیب کبرستی
کنند و دهن شیشه را مهر نموده بعد از آن گوی
گجبت [illegible] ضابطه کرده در جای تنگ

محافظت کند بعده در زبل کوسفند بر نمو صم
در میان حقیقی بالای زبل شیشه گذارد و بالای
شیشه زبل تازه از کوسفند بقدر یک من
صاف درست کرده بریزد و همان قدر هر روز
وقت زبل تازه بر زبل اول بریزد و هم
چنین هر روز بر بالای زبل تازه هر روز وزن
بر وقت معین می انداخته باشد تا چهل
روز بعد از چهل روز هر روز از چار روبیا نس
بر چهار طرف گرفته بر آرد تا چهل روز و در
آخر روز بقیه محلول بقدر پنج انار گرفته
زبل را دور نموده در آن چهل بقیه بوتیها
در خانه نگه دارد و در آن جای که محافظت
باد باشد و بقیه را اندک اندک دور کنند
بتدریج که سردی و باد نرسد و آهسته آهسته
بدر آرد شیشه را تا که روغن به قرار آید کو

احیانا

احیانا از سبب باد و سردی روغن غلیظ
شود بعده از آتش نرم بچکاند و نگاه دارد
کار تمام شد درین سر عظیم است بر روپیه
مسکوک یا قرص روپیه بغیر حرف باشد
یک نکته از سیک باریک از روغن کنند
و در آتش بتابد به قدرت باری تعالی معاینه
کنند و شک بجا آرد نوع دیگر اکسیر شمسی گفته
پیر محمد بیارد سیر بهوتی سرخ تازه و نموک
خاکی که میان و شکم و پای دور کرده و پاک نموده
و شیب که اوهم پاک کرده باشد و خراطین
سرخ گل و از گل پاک نموده بعده کوکرد
زرد مصفا براق اینهمه پنج جزو را بوزن
برابر گرفته یکجا کوفته در شیشه انداخته
گل حکمت نموده خشک ساخته مثل عن و
شعل روغن گشت بعده ازین روغن صفح

یا بیبه زهرهٔ منقا در آتش سرخ کرده زر
سیک بالاء او یک نکته یا خط طولی کند
بازور انکشت دم قدرت رب العالمین خواهد
دید **نوع دیگر بت روغن هرتال عمل بابل**
کشن که باسی می شود یعنی بامختکی دیگر
اجسام بیارد هرتال و چهارم حصهٔ این
بیبه میش تازه از ماده و بیارد اسیر یک
پاؤ سیر و آن را در یک سیر آب بجوشانند
وقتی که چهارم حصه ماند هرتال مذکور را
سحق یک روز کند و بدست امتحان نماید
اگر چون بنومی خمیر برسد که از و کولی توان
ساخت بهتر و الا بار دیگر سحق نماید
که این حالت برسد و در تیاری چنتر مس
روغن این بکشد هرگاه روغن مذکور
را بر طبقهای مس مصفا تحیف نماید

واز آتش کداز د طلا شود **نوع دیگر اکسیر**
روغن شمسی عمل کمال محمد بیارد زرنیخ دو
بهلولی شیره لیمو حل کند تا خشک شود تا چهار
مرتبه بعده دو نیم زر آب بیته حل کند تا خشک
شود همین طور از هر یک را چهار چهار مرتبه
بت دهد تا هشت روز بعده در شیشه آتشی
انداخته مثل چوه بچکاند آنچه برآید بر یک توله
مس مصفا کفایت کند شمس خالص نماید
قدری ساعت مس کداز کرده اند تا روغن
خشک شود **نوع دیگر اکسیر روغن شمسی عمل**
میرزا محمد علی بیارد تخم حب السلاطین که آنرا
جمال کوته گویند آورده که چوب نموده در
شیشهٔ گل حکمت انداخته روغن بکشد
مانند شمع بعده سیماب هر قدر که بداند در
آوند کرده چهار پاس زر جوه روغن مذکور

کهرل کند بعده باز در پیاله آبگینه یا چینی کرده
از آتش دیبا چوده چهار پاس کند بعده بر
آورده در هیچ قدر سحق نماید تا وقتی که مانند
مسکه از ان قدری بالای پتره مس منقا
که تنک باشد طلا کرده در آتش سرخ کند شمس نقص
اگر متغیر گردد باز هم چنین کند تا که قایم گردد
باحتیاط کمال عمل نماید **نوع دیگر اکسیر روغن**
شمسی بیارد قدری گندک آمله سار و بستانند
شیر آک بطریقی که باید او برو بنفشد و کند هل
را در کاسه چوب نیب کرده بدسته چوب
نیب بشیر مذکور کهرل نماید و در سایه
خشک سازد و بعد ازان هم چنان کهرل
کنند که چون صندل نرم شود بعده در سایه
خشک سازد و هم چنین هفت مرتبه در شیر
آک کهرل نماید و در سایه خشک سازد و

وبعد

وبعد ازان بیارد دو شیشه و در یک شیشه
داروی مذکور کرده و از گول برلب شیشه
که خالی است متصل ساخته و در میان دهن
هر دو شیشه چوب نیب کرده جای وصل
دهنه هر دو را به گل حکمت گرفته و به پارچه
و گل لیپ سازد و در سایه خشک سازد
و گوی بقدر نیم گز کنده بشکل اسپ درو بر کند
و شیشه های مذکور دران بشکل و گوی دارد
و بالای شیشه ها دو گز زبل اسپ دیگر کرده
دو ماهه بگذارد و هر روز سرگین اسپ
می انداخته باشد در ینم دو ماه روغن
او خواهد چکید و بعد از دو ماه آن سرگین
ها را که بر جمع شده باشد بسوزد و بعد ازان
برآرد روغن بستانند بعده منقا کرم
کرده هفت مرتبه در روغن ترش سرد سازد

وآن قدر ورق تنک سازد که خار درو
توان گذشت آن روغن بر ظاهر و باطن
ورق تنک مس طلا کرده بر بالای چوب
آک یا دهو بدمد کندن شود در آتش آک
کندن ده بانی شود از آتش دهو سخت می نماید
نوع دیگر اکسیر روغن شمسی عمل از عنایت
محمد اکرم بیارد کجله کهنه یک آثار و در آب
انداخته جای گوشه دفن کند و نگهدارد تا
یک هفته بعده برآورده کوفته کنند بعد از آن
در پارچه انداخته در آفتاب نگاه دارند
یکپاس بعد از آن کبریت آمله سار
یکپاو و نوشادر بیکانی سرخ یک توله
هر دو یک جا کرده کهرلی کند داخل کجله نماید
و در شیشی آتشی انداخته مثل چوه برآوند
هرگاه روغن مذکور برآید یک نقطه بر مس

مصفا مذکور در نهد سرخ گردد مجرب است
آزموده است نوع دیگر اکسیر روغن
شمسی عمل مذکور بیارد گوگرد زرد آمله سار
دو سیر شاه پخته و سکه انگوری یک سیر
شاه و مغز بادام مقشر دو سیر شاه پخته
و نوشادر بیکانی نیم سیر شاه این همه را
یکجا کرده در کهرل انداخته یک روز حل
کند و بعد در شیشه انداخته در میان دهن
چندی داده دیگر شیشه وصل نموده در بهجی
نیم پخته هر دو شیشه را در و دفن کند تا انگه
بهجی پخته سرد شود و آن زمان روغن برآید
و بکار برد چنانچه بالا گفته است همان طور
بعمل آرند نوع دیگر اکسیر روغن شمسی بیارد
گوگرد نور مذکور و همان وزن دو چند روغن
بله یعنی تخم بله بیست ده و در هر بیست بهجی کنند

ودر آفتاب بدارد بعد ازان در شیشی کرده
روغن بکشد و از نقره خالص پترها ساخته
بروغن مذکور چرب کند و در آتش بدارد
یازده عیار شود نوع دیگر اکسیر تیزاب شمسی
بگیرد شنجرف و هم وزن او روغن نفط و بول
ادمی و سکه تند دهم کنند و در کوزه استوار
سازد و در پتال جنتر مقطر سازد اگر دانگی
ازین مقطر بر یک درم قمر گداخته اندازد شمس گردد

فصل سیوم در معرفت اکسیر نباتی که نقره عمل کند

طریق آنست بگیرد در جای
که درخت نقوم لب ریا باشد و بانجا سایه
نیفتد ازان جا یک بوته یک برگی مثل
خرما بهم رسد و بیخ بزرگ دارد آنرا چون
بیابد بر آرد و مس منقا را پترها بسیار
تنک سازد و بر آتش بدارد و اندکی ازان

بریده بران مس اندازد طلا شود نوع دیگر
بیارد بوته جهتر پتی که در زبان هندوی
رودونتی گویند اگر آب او را بجوش آورده و مس
منقا را آب ساخته در روغن اندازد طلا گشت
بان مرشوص اما بجوش آوردن آب مشکل است
مگر آنکه اندک نیله تهوته یعنی توتیا سبز بریده
کرده بعد ازان آن بوته را خوب بکوبند اندکی
ازان بر آن بپاشند طریق دیگر بیارد رودونتی
مذکور و چند قلم از ریش درخت بر چه پارچه
سفال بر آتش نهد و آتش نرم کند و شیره
رودونتی را خائیده اندکی ازین شیره بر پارچه
سفال مذکور اندازد بعد ازان سیماب یک توله
یا دو توله یا ۳ توله در سفال مذکور کند و از
قلم های ریش بر کفچه دسته مانند ساخته سیماب
را می شوریده باشند و شیره بوتی مذکور خائیده

می انداخته باشد تا بجدی که سیماب درآن
سفال بجلی کرده بعد از مس مثقال یک گداخته
در یک توله یک سرخ ازین سیماب طرح کند
بعنایت الهی شمس گردد نوع دیگر بستاند
شیرهٔ کهو بهی اگر تلخ باشد بهتر بعده یک
سفال آب نادیده آورده اول اندک شیرهٔ
مذکور اندازد بالای آتش گذارد بعده
سیماب مثقال هر قدر که خواهد بروی اندازد و
چهار پاس از آتش نرم یعنی دیپا که از شیرهٔ
مذکور چوه دهد بعده چند شاخ گیاه مذکور
گرفته دسته چوب بسته مانند کفچه مالش بدهد
و چوه می انداخته باشد تا که همه سیماب کشته
شود مثل کلسی بعده بر مس مثقال گداخته ازین
یک ماشه بر یک توله بلکه کمتر از یک ماشه طرح
دهد قدرت معلوم خواهد شد نوع دیگر اکسیر شمسی

نباتی

نباتی بیارد گیاه گوندی که گل او سرخ باشد
شیرهٔ او بگیرد در آوند چاجی و یا چینی و یا
گل انداخته بعد از آن بیارد بترهای تنک
از مس مثقال در آتش سرخ کرده در شیرهٔ
مذکور سرد نماید سه مرتبه شمس علی الله بی تغیر
شود نوع دیگر اکسیر شمسی نباتی بیارد
بنفال که گل او زرد باشد و در مزه تلخ
است و بیارد مس را و بیار تنک سازد
که آنرا بهندی کانته بهید گویند و در آتش
سرخ گردانیده در شیرهٔ گیاه مذکور سرد
سازد بدین طریق هفت نوبت گرم کند
و هفت مرتبه در شیرهٔ مذکور سرد سازد
شمس گردد نوع دیگر اکسیر شمسی نباتی بیارد
بوته سرخس ام سل این بوته بیشتر
در جاهای میشود که برف باشد چون گیاه مذکور

برگ او بقدر ناخن اگر اندکی دراز تر

بکل بیاید یا نزدیک گل کردن یا نه آب
آنرا برآورده یا همان را جوکوب کرده در
زیر و بالا مس منقا داده اندک سهاگه انداخته
وانده موش غوصه با آتش انگشت بگردانند
بس سرد کرده فرود آرد و شمس اعاده دهد
است و این بوته از حروف ابجد ه تعلق
دارد نوع دیگر اکسیر شمسی از نباتی بیارد
آب برگ س ب س مس منقا متعارف
را آب کرده در آب مذکور بریزد و باز در موش
یعنی در موش انداخته بگردانند و در این آب
برگ مذکور سرد کنند هم چنین هفت نوبت
بگردانند و در این آب سرد نزد که شمس شود
هشت عیار و این رنگ قایم است و اگر
همین درخت متعارف همین عمل نمایند
مس گرداند مس را برنگ شمس اما قایم نیست

چراکه

چراکه هر قدر که آتش به بیند رنگ ایت کم شود
مرود و این بوته را از حروف ابجد س ر
تعلق دارد نوع دیگر اکسیر شمسی از نباتی
بیارد س ی ث ں ت سیخ اگر تازه اسش
باشد مس منقا را آب کرده در عصارهٔ یعنی
آب او بریزد طلا اعلی خواهد شد و اگر همین
درخت تازه نباشد خشک آنرا صفوف
ساخته نگاه دارد هر گاه بخواهد باز زد
طبقهاء مس در نهایت تنکی که آنرا بزبان
هندی کنتک بیدهے گویند یعنی بجار توان
سوراخ کرد کوفته و بیخته او را مهیا دارد
و باندک آب بورق تلحیف غوصه ورق را
برسر او بله بگذارد و ابله دیگر بالای آن بدهد
باز ورق بنهد همین طور ته بته داده پنج شش
سیر او بله برو گذاشته آتش بران بدهد طلا

کو میغم

خواهد شد این بوته از حروف ابجد س ی
تعلق دارد نوع دیگر اکسیر شمسی از نباتی
بیارد آب برگ ک ب خ ی رخ ی بستانند
آب او را و یک پهر نهایت یکنیم پهر در
آب مذکور سیماب منقا کهرل نموده در بوته
کنند و بوته دیگر برو گذاشته وانده موش
ساخته در سه چهار سیر کبی طبخ داده فرو
آورد و بهمین طریق هفت نوبت کهرل نماید
و هفت آتش داده فرود آورد و این
اکسیر است چنانچه یک سرخ این را در یک
توله مس منقا آب شده طرح کنند طلا خواهد شد
و این بوته از حروف ابجد ک د تعلق دارد
نوع دیگر اکسیر شمسی از نباتی بستانند
جلکی که مانند درخت جلیسه میشود
و گلش زرد رنگ و مزه او مثل قرنفل

دارد

دارد و بوی او هم قرنفل می آید او را گرفته
بعد از آن دو پاچک صحرائی کلان آورده
هر دو را با یکدیگر هموار ساز ود در یک
پاچک کوی کنده بعده از آن بوته شیره
بر آورده در و پر سازد بعده سیماب منقا
را در شیره مذکور انداخته بالاء او مانند
سرپوش وصل نموده و بعده بر آن آتش
دهد بکرم بادی تعالی بعد سرد عقد طلاء اعلی
بر آید نوع دیگر شمسی نباتی بستانند بوتی
ش ن ک د ت ی که گل او سرخ مایل نیلگون
باشد یعنی مانند گل بوته نخود باشد آب این را
بر آورده درین آب مس منقا را آب ساخته
سه مرتبه در عصاره مذکور بریزد که شمس خواهد شد
هفت بار لهذا این بوته از حروف ابجد ج ه
تعلق دارد نوع دیگر اکسیر شمسی نباتی بیارد

بوته انکلاکه رشته مردواند و بیخ او مانند
ادرک مانند هرگاه اینرا با سیب کهرل کرده
و در بوته معما کرده آتش بکنند فی نفسه اکسیر شمس گشت
نوع دیگر اکسیر شمس از نباتی بیارد توبری
صحرائی تلخ و مغز تخم هم تلخ باشد و هم مرکب شد
و پس بستانند بیل معه برگ و بیخ و بر و بیم را
خشک سازد بعد ریزه ریزه سازد و دیگر
همه جنتر عرق بکشند و بیارد شنگرف متوار
نیم پاؤ و دو لکا جنتر درین عرق به بیزد
و تا چهار پهر و برآورده در آفتاب
خشک سازد و با همچنین عمل کند تا پنج
مرتبه و بعد ازان بیارد تخم آن توبری
مذکور جوه بکنند به پاتال جنتر یا جنتر
ارده که آن جنتر خورد است و شنگرف را
در جوه کهرل سازد تا سه روز و غلوله بمقدار

یک سرخ بندد و دو ریک تولچه نقره خالص
آب شده طرح نماید شمس اعلی شود **فصل**
چهارم در بیان معرفت حملان یعنی جوتره شمس
از اسپختکی معدنی و نباتی موافق ضابطه
باید کرد **عمل حملان شمس حاجی مسعود** بگیرد
سیماب منقا یک سیر یعنی نیم من که آنرا رطل
گویند و در قدح زجاجی کرده یک سیر روغن
زیت بر و ریزد و پنج درم کبریت زرد
مصفا سوده بر و اندازد و همه قدر کبریت
زاج زرد بر و افکنند و قدح گل حکمت گرفته
باشد آنرا در میان آتش نرم کرسی نصف دوفن
کنند تا که سیماب منعقد شود هرگاه روغن زیت
بخشکد دیگر تازه کنند تا یک شبان روز آتش
بخورد اگر ازین دوا البته نشود بعد ازان
دیگ گلی و دو دیگ یک حقیقی از مناره سازد

و سکوره یا صفحه بر مناره گذاشته انز سیماب
منعقد را درمیان او گذاشته یک سیر کبریت
دیگر سوده در اطراف مناره ریخته بر سر دیگ
سرپوش طبق گلی گذاشته در زیر دیگ آتش
نرم بمقدار شش ساعت بکند چنانچه
معلوم شود که کبریت کم شده است بگذارد
تا سرد شود بعده سر دیگ را واکرده به بیند
که سیماب اگر مثل نقره سفید رنگ شده باشد
کار تمام است که سیماب قایم و ثابت شده
باشد اگر نشده باشد عمل تکرار کنند تا چنان
گردد باید که طریق دانستن او آن است
که در سرپوش طبق سوراخ بطریق معمول
نگاه داشته بر چوب پنبه پیچیده بر روی
سوراخ بگذارد اگر بر پنبه اثر غبار نشیند
تمام شده باشد آتش از زیر باز گیرد تا وقتیکه

که غبار

که غبار بر پنبه نشیند آتش بر آرد و سرد کند
که بموجب گفته کامل شده باشد و اینموده
بر آرد یک توله ازین بر بیست توله نقره خالص
طرح کنند رنگین شود و خلاصه او ده توله
از طلای خالص ذوب داده باشد تمام عیار
بر آید و اعلی خواهد شد مجرب است نوع دیگر
عمل نقره بیارد جهت منقاشتن در نیم
و سیماب منقا نیست و اگر ثابت باشد بهتر
بهر دو را کره داده و بعده بگیرد شیره چهار دوده
بقدر دو سیر و نیم بعده کره را قرص ساخته
بر سفال گذاشته جوره دهد تا که تمام در خورد
و بعد ازان بر یک توله مس منقا آب کرده هر
قدر که خورد ازان قرص طرح دهد اگر در کار حملان
افتد جوره باز زر خالص دو حصه ذوب داده
عمل نماید که عمل استادانه این است اگر ازین زیاده

طرح دهد اعلی و بهتر خواهد شد نوع دیگر حملان
شمس از گفته میرزا محمد علی بیار هر دو سیماب
وجست هر دو بوزن برابر اگر هر دو قایم
باشد بهتر والا منقا کرده و در روغن کرده
بعده بقدر سیماب وجست کبریت مصفا
گرفته سوده نگاه دارد بعد ازان یکدیگ
بی بوزن سیماب وجست بسازد زیرین
دو حصه و بالا سرپوش یک حصه کرده ساخته
مطهر غوصه چنان دبه بکند که هر سه جز
آن درو بگنجد چهارم حصه خالی ماند بعده
هر سه جز را در دبه انداخته چنان اندازد
اوله کبریت نصف انداخته فرش کنند
وبالای آن کبریت کره سیماب وجست
گذارد وبعده بالای کره نصف کبریت
باقی لحاف کند بعده سرپوش داده هر دو لب ها را

ازچونه

از چونه وسفیده مرغ مهر محکم کند یا از غیر که
محکم باشد که در میان لب دم و بخار نیاید
خشک ساخته از تار آهنی محکم بسته استوار
کند بعد ازان از گل حکمت کبر لیپ داده
و خشک نموده در گوی آتش بنهد که دبه بسوزد
و دوا پخته شود و آنچه از دبه برآید قابل
حملان باشد بوجه صدر جوره کند از زر خالص
وگرنه نفروشد رایج خواهد شد واگر این کبریت
را از شیره کو بیی تلخ یا غیر آن یا بهتر جتی یا از
تیزاب بند تر کرده باشد یا از نیز خمیر ساخته
زیر و بالای فرش لحاف کند بهتر والا نه خشک
هر دو وجه کار تمام است و مجرب است
دیده شد حملان شمس میرزا مذکور بگیرد
براده مس متعارف منقا اگر از توتیا باشد
بهتر بقدر هفت توله گرفته با ترشی سرکه

تیزاب با لیمو یا نمک طعام دست مال کرده خوب
جوش داده یک شب رها کنند و با مداد از آب
خوب بشوید و خشک کنند تا هفت نوبت
تا کر تنقیه کرده از آن براده تر ده درم
با کبریت زرد براق مطهر ۳ درم با شیرهٔ
برنجوان یک رنگ سحق محکم کرده در
کنجی جنتر انداخته مهر غوصه چهار پاس آتش
دهد یک پاس دیپا و یکپاس لجری و دو
پاس کوتت تند داده تمام کرده سرد نماید
بعده بر آورده با زکبریت مذکور تازه
داده بدستور سابق در کنجی جنتر آتش معول
بدهد و هم چنین طور کرده و هر بار کبریت
تازه داده سحق غوصه در کنجی جنتر بیست
و یک مرتبه پخت دهد تا رنگ شنگرف گردد
مثل یاقوت خواهد شد اگر با ثلث براده

سیماب

سیماب منقا داده هم چنین وجه پخته سازد
بهتر و اعلی نوع خواهد شد از این یک رتی بر یک
توله نقره خالص طرح کنند شمس گردد اگر
لایق رایج بوده بکار برد و الا نه عملان سازد
بموجب صدور خلاص یابد عملان شمس مرا
مذکور بگیرد مس منقا بوزن چهار توله از روبه
بسازد زیر بین ۳ سر پوش یکتوله بوده
من جمله چهار توله باشد برابر هموار آنرا هموار کنند
بعده از آن بیارد کنند یک مصفا آمله سار چهار
ماشه شنجرف دو ماشه و سیماب هم دو ماشه این
هر جز را یک جا کرده با شیرهٔ کوه بهی تلخ یا غیر
یا شهد جنتی یا شراب تند محکم سحق کرده
بعده لیتا ند جست منقا اگر قایم باشد بهتر
بوزن یک دام پخته آنرا پتره کنند بعده
صاف کرده با یک ماشه سیماب از شیره لیمو بجز آن

بعد از آن دواء مذکور مسحوق را طلا سازد
و در میان ڈبی کنار و چنان ڈبه بگذارد که
پنج حصه خالی ماند بعده سرپوش محکم کرده
کنارهٔ ڈبی مهر محکم کند و از تار آهن استوار
سازد بعده بگل حکمت کپر لیپ ساخته
خشک نموده در کوی دال بمقدار پنج شش
سیر پاچک دشتی آتش دهد اگر قدری انگشت
اندازد بهتر بود بعد از سرد بر آرد با احتیاط
درست بر آرد و ببیند که اگر رنگ طلا
شده باشد بهتر بود و الا با زیباب منقی
دو ماشه دیگر او را بیندایید باز مسدود کرده
مهر نموده محکم سازد و دو سه کپر لیپ داده خشک
کرده دو سه سیر پاچک آتش دهد که رنگ
خوب شود بعده سهاگه داده چرخ کند و
طرح هم مرخوارد و اگر شکسته بر آید آنچه رنگ

اوشد

او شده باشد گرفته خوب چرخ دهد تا سهاگه ۳
نوبت آنچه در ظهور آید او را حلال سازد
بقدر او شمس اعلی شود بعجب الحق نوع دیگر
حلال شمس عمل میرزا مذکور بیارد ڈبه سوا
پنج بیسه از آن سوا ۳ بیسه ڈبه زیرین
و بالا ڈبه سرپوش دو بیسه ساخته کرده
نگهدارد بعد از آن جست منقا دو توله
و سیماب مصفا سوا توله اگر هر دو ثابت باشد
بهتر باشد بعد از آن سیماب سوا توله را با ۳
توله توتیا سبز یک جا کرده با جفرات که
جفرات آن باشد که پوست جوش شیر گاو
بر و نه بعدو شیر خوب پخته باشد او را جفرات
سازد از آن جفرات هر دو را سحق محکم
کنند تا یکذات شود بعده در آوند آهنی که
صاف و همواره باشد در وغلوله هر دو بسته

بدارد وبالای آن شیره ده توله کبود انداخته
سه شبان روز نگاه دارد بعده از آب
گرم باحتیاط کمال شسته تمام کدورت برطرف
سازد غوله بسته برآید بعد ازان گوگرد آمله
سار مطهر دو توله شنگرف یک توله زرنیخ زرد
ورقی سه ماشه مثل سنگ صاف سه ماشه وسهاگه
هفت ونیم ماشه لیکن کهیائیده بوه بعده آن
سیماب ملغمه بمقدار دو توله باشد کم زیاده
اگر باجست مذکور ملغمه سازد یا کره
کنند از روغن پله بدستور قدیم ویا ازان
روغن تخم پله یکپاس جوش دهد بعد از میل
صاف غوصه بعده با هر پنج اجزا مذکور را
سحق باریک کنند زان سحق نصف در
زیر شیر دبه انداخته فرش نماید وبالای آن
ملغمه گذارد بعده نصف دیگر اسحق را

بالاء ملغمه لحاف سازد اند دبه جبها دم خصه
خالی ماند وبالای لحاف شیره کوبیه تلخ با
نجیر بکنند وحفظ نعمت دهد یا ازین شیره مذکور
دوا را خوب سحق غوصه زیر وبالا دهد بعده
شیره بر کنند بعده بالائی آن قرص سوم خالص
بمقدار یک ونیم توله داده لبها را محکم کنند
که شیره بر نیاید بعد سرپوش داده لبهای
لبهای هر دو محکم کنند که دم بجا رنبر نیاید
وبالای دبه ازان آهنی استوار سازد وبگل
حکمت کبر لیپ کنند وخشک نماید بعده
آتش باجگ صحرائی دهد بمقدار پنج آثار اندر
گودال ویک آثار انگشت زیر وبالاء دبه
داده در میان باجگ کرده آتش دهد زیر وبالا
نصف نصف دهد بعد از سرد برآورده قدرت
الهی در ظهور آید الا برنگ ملین بوه بعده

کداز کنند صاف برآید اگر حملان ضرور افتد
بکند عجب صد وبجواب است نوع دیگر حملان
شمس عمل میرزا مذکور بیارد برنج بهتر آنکه
کم خوب نرد باشد که از و آلات نازک
می سازند هر قدر که داغ بگیرد بعده بستانند
شیره کنده ان که اورا کالیسر و کیرامار ی
گویند پس برنج مذکور را ذوب نموده در
شیره مذکور سرد نماید تا هفت مرتبه تکرار
کند یازده مرتبه سرد کرده حملان نماید یا زر
خالص عجب صد ذهبی آید بشرطی که
اولا بعد از فراغ سرد کردن برنج جهت
مدبر که از جمار دو وهی بالا کرده است سا ورا
بمقدار یک ماشه در آن برنج طرح دهد و در تیل
تلخ سرد نماید بعده اگر ضرور افتد حملان سازد
مجرب است نوع دیگر حملان شمس عمل میرزا احمد کود

بیارد

بیارد قلعی مس بقدر چهار توله چنانچه بالا
ذکر شد تنقیه کند بعده بیارد جهت منقی
اگر قایم باشد بهتر بوزن یکتوله شنگرف نیم توله
ورس کپور رس ۳ ماشه هر دو جزو را سحق کرده بر
و بالا وشن لحاف نصف نصف نموده در دبه
کند جهت دبه گل نهد بعده سرپوش داده
لبهای هر دو محکم کند مانند بالا و با تار آهنی
استوار نموده بگل حکمت کیر لیب هفت ساز
و خشک نماید از موت بمقدار پنج و شش سیر
با چک دشتی باشد اگر زیاده بود آتش
بدهد بعد از سرد شدن با آهستگی تمام درست
وا کند و برآرد برنگ طلا برآید و بعد از آن
باز بار دیگر این دبه را یکی دو ماشه نهایت
۳ ماشه در دبه بخته مذکور انداخته و بالای
شیره کف بیضه مذکور بالا ذکر شد است با شیرکه

کهیه کنوار که از خود چکیده باشد برنگ زرد
این بهتر از کوهی بود اصل همین است
وقت ضرورت که بدست نیاید شیره کنوار
انوقت انداز البته در رنگ تفاوت
خواهد شد پس شیره کنوار زرد پرساخته
با زیطریق معمول کرده سه لیپ کلی داده
بدستور که از آتش دهد طلا گردد مجرب
بکار برد و اگر احیانا کم رنگ بود پس این
را و دیگر که بالا گفته همه را طریق خلاص است ان
که در شیره کالیس مذکور سرد غوطه مانند حلال
برنجی که در و ذکر شده است سرد غوطه
جست مد برطرح داده عمل ناید خلاص شود
و جمیع عملان را عیار افزا و بوب ضرورات
باید کرد تا تمام شود صحیح و نا فراست دیده
شده است نوع دیگر عملان شمسی عمل میرزا مذکور

بکرد

بکیرد براده خالص زر چندان که خواهد و با
سه چندان سیماب منقا ملغمه کند و خوب
بساید و تشویه دهد با شیرهٔ ثابت
تا سیماب با زر قایم شود یکی ازین سیماب
قایم ده را داده با سه زر داده ذوب
دهد نوابست نوع دیگر عمل مذکور بستاند
براده زر با پنج برابر زر سیماب منقا کرفته
ملغمه نماید و خوب بساید بعده در میان زاج
سفید و کبریت زرد مصفا برابر ملغمه وی
داده با شیره ثانیه تشویه کند در وی
رنگ سرخ شود یکی ازین سیماب برده دهد
رنگین شود چهار و یک زر داده به بیند
نوع دیگر عمل مذکور بکیرد پنج درم سرب
و با سیماب منقا سه چندان او ملغمه کند و خوب
بساید با آب نمک بشوید و بیفتد زد خوب

وصه تا که سیماب تمام از و بیرون آید پس
ملغمه کند بدو برابر چه زر و بساید و بریان
کند در شیشه و در میان کوکرد زرد مصفی
سوده تا چون سیاه شود و حرو تر نباشد
و آتش دهد بروغن زرده تخم مرغ چند
مثقال و بخورد شی دهد تا برنگ خوب تر شود
یکی ازین بر پانزده نقره طرح کند یعنی
یکمثقال بر پانزده درم نقره طرح کند رنگ
شود بعده دو درم زر خالص یار کند
زری کردد ابریزی نوع دیکر عمل مذکور
کردن کانسی زهره بستانند صفایح تنک
که اورا منقا کرده باشند آنرا با ملح و با ملح
بریان کرده فرش و لحاف کند و بدر آتش
برد تا محرق شود و این تدبیر مکرر بکنند
تا سفید شود و آنگه آنرا با آب زاج قلقند

وقلقدلس

و قلقتدس و قلقطار که حل کرده باشند
از سرکه انگوری که خالص از هر یکی چهار
یک سرکه باشد سحق و تسقیه و تشویه
می کنند تا زمانی که سرخ شود مثل زنجرف
یکی ازین بر ده فضه خالص طرح کنند
طلا ر خالص کردد از آنکه یکی را با یکی از
اصل حلال کند حلال باید نوع دیکر حلال
شمسی عمل پیر محمد بیارد جست منقا دو
بهلولی اگر ثابت بود بهتر بعده دو مس
بوزن دو بهلولی از مس دیگ زیرین سه
حصه بود و سر پوش چهارم حصه باشد آب زد
بعده بستانند هرتال ورقی بیست ماشه و هیرا
کشیش زرد پنج ماشه این هر دو را در شیره کنوار
که از خود چکیده باشد برنگ زرد در و کهرل
کرده زیر و بالا جست در دیگی مذکور انداخته

باشد که چهارم حصه خالی ماند و از نالی آهنی
بسته استوار کرده هر دو لب را مهر محکم کند
که دم و بخار بر نیاید و بگل حکمت کبر لیب
کرده خشک ساخته در آتش یا چکی دو شش
بدهد و در کوره ال دست در عرض و طول
و عمق برابر بود و بعد سرد بوزن نصف بیلچی
طلا بر آید اگر جلا ضرور افتد مرغاید
نوع دیگر جلادن شمسی عمل محمد اکرم بیارد
سنبل زرد و منثل سرخ کنزیه و شنگرف
و زرنیخ ورقی و ملح بورق و قنبیله و قرمز بیشا
ذهبی و صعتر و مروه و سهاگه هر یک برابر
وزن گرفته همه را یکجا کرده سائیده
و بیخته قدری ازین ادویه تخته و بالا
بر بتره نقره خالص داده آتش پنج انار
او پله صحرائی دهد مثلا اگر بترهٔ نقره
یک

یکستولچه باشد دو توله دوا سوده کفایت
کند بعد سرد شدن سه توله ماء الحیوة بدهد تا زند
تو نقره رنگین شود **نوع دیگر جلادن شمسی**
عمل شیخ خضر نخستین بستاند توتیای سبز یعنی
نیله تهوتهه اعلی گرفته باریک سرمه وار کرده
و جامه بیز کند بعده بیارد آوند آهنی صاف
و همواره کرده باشد بعده بگیرد تربیلا کوفته
و بیخته و سرمه وار غوطه با آب صبر خمیر کند در
آوند آهنی مذکور حلقه دیوار از خمیر سازد
و بعده درمیان آن حلقه دیوار توتیای سبز سوده
را اندازد و فرش کند و بعده بالا توتیا فرش
اندک تربیلا سوده بقدر ثلث آن انداخته
لحاف کند بعد ازان باهستگی آب صبر قدری
اندازد و آهسته آهسته آب مذکور ریخته
باشد و یک هفته رها کند چندان آب اندازد که

که در روی فانوس تا هفته تر باشد و جای محفوظ
نگاه دارد و بعده از هفته با آب شیرین بشوید
باحتیاط کمال که کدورت و میل تر بهلا و غیره
بر طرف نشود و قرص مس در ظرف آهن تر
نشین نشود و ضایع نشود و او را بستانند
و خشک کنند و نگاه دارد بعد از آن بیارد
براده برنج کجتیل و شنجرف و توتیا سبز
و مس مذکور و سها که هر یک بوزن توله الا
سها که بعد از وزن بر ۴ کنند بعده این همه
را یکجا کرده سحق نماید و بعده یک توله نقره
خالص آورده که کدورت نداشته باشد در
میان انده موش دوا مذکور ریخته نقره
را زیر و بالا داده معا [illegible] ختم محکم نموده
دم و بخار بر نیاید در خاک کرده بگذارند
که خوب گداخته شود که آمیزش گیرد بعده

که

سرد برآورده در موش واز داده و گداز
نموده اندک یعنی سرب شیشه تفنگ
داده اجزاء مذکور را بسوزانند تا وقتی که
نقره بوزن خود بماند میل تمام بر طرف شود
و بسوزد که نقره برنگ لعل گردد بعد از آن
با طلا خالص هم وزن یا دو چند آمیزد و از بهکوره
پاک کند و موافق دستور که شمس اعلا گردد
محبوب و بهتر است مکرر بدستور ۳ مرتبه
بکنند اعلی شود که خود در تجربه آورده است
و این را نسخ تار گویند نوع دیگر عمل کشش
تار حلال از میرزای مذکور طریق کشش تار آن
الیت بیارد کنند یک آمله را مصفا یک توله
و سنگ را سنج یک توله سم الفار یک توله توتیا
کرمانی یعنی سنگ بصری یک توله یعنی این چهار
چیز را در آب کیهوکوار یعنی آب صبر که از خود

چکیده باشد برنگ زرد ازو سحق کنند بقدر
هشت توله ازین آب بخورانند و بخشکانند
بعده نقره خالص بوزن بوزن یک تولچه
گداخته آب ساخته ازین دوا دو ماشه
پخته را طرح دهد نقره سیاه فام شود بعده
هم وزن نقره یا یک حصه یا دو حصه هر وجه
که خوب شود زر خالص با نقره سیاه هر دو را
یکجا گداخته حلال کند و در روغن کنجد
خالص داخل کرده سرد نماید تا هفت
مرتبه بعده اورا صفحه کنده کرده با نمک طعام
یعنی سانبهر و گل ملتانی هر دو را با آب لپیده
زیر و بالا داده بهکواره بدهد در پاچک
دشتی آتش بدهد تا که پاک شود و رنگین
گردد و طلا خالص شود و اگر از بهکواره دیگر
بکشد هر طور که داند بجا نب و بهتر و مجرب است

آنرا

آنرا آتش تا رکونید **نوع دیگر عمل نخود تار حملان**
شمسی عمل محمد امان بیارد سرب منقا هر قدر
که خواهد و لبستانند دانه لاکهه سرخ و صاف
اورا با ریگ سوده نگاه دارد بعده بیارد
دیگ سفال محکم بالا دیگدان بدارد و زیر آتش
کچی کند و سرب مذکور در و اندازد و از کفچه
آهنی مالش دهد و چنکی لاکهه سوده در و اندازد
و مالش دهد تا که تمام سرب خاکستر گردد فرود
آورده سرد نموده ماء الحیواة داده زنده سازد
و باز این عمل کند تا هفت مرتبه بعده سنگ
را سنج آورده سوده ماء الحیواه داده مس
بر آورده بعد ازان ازین مس یک توله و نقره
خالص یک توله سرب مذکور مدبر یک توله
این سه را یکجا گداز کند و چرخ دهد وقتی
که یک ذات شود از چنکی شوره قلمی داده

اندک اندک بسوزانند تا که تمام غش سوخته
گردد و نقره خالص بوزن خود بماند سرد نماید
نقره مانند رنگ نخود خواهد شد بعد ازان با زر
خالص دو چند نقره حلال کند و در بهفتی
موشی بگدازند بعد ازان از ناوب و بهکواره
پاک کند هر که لایق او باشد مجربست این
نخود تار گویند **نوع دیگر حلال شمسی از نسخه**
معتبر بستانند پنج توله مس منقا و ۳ توله
نقره خالص که مجموع هشت توله باشد و چهار
توله ساجی سفید و چهار توله نمک سنگ
که در هندی سندها لون گویند و صلایه نموده
با قدری یکجا که در زیر و بالا مس و نقره
نهاده و انده موشی ساخته تا که از مس
نقره در آتش زغال نهند و فرود آورده
سرد ساخته طبقهای نمک لب زده اگر احیانا

درینه

درینه مرتبه طبق نشود و بهیوتک برآید یعنی
از چکس زیاده و کم نتواند کرد اعاده عمل
مذکور نماید و بعد ازان پوشه **نشان مس رتی**
بیارد اگر بوته او انقدر یافت شود که از مجوف
او آب توان کشید پس مس و نقره را در میان
موشی گذاشته گرد منفذ او را از گل حکمت
و بر پشت موشی بالای سوراخی کند آنقدر که از مجه
از عصاره مذکور توان انداخت و اگر بوته
انقدر یافته نشود که توان آب کشید همان
قدر که بدست افتد بر سنگ صلایه کرده و
کوفته از مس و نقره بیتر ها ساخته از کوفته
و صلایه کرده مذکور بر بیترها تلحیف نماید
و در انده موشی بی سوراخ و منفذ نهاده و
گرد بر گرد منفذ را از گل حکمت داده تا گرد کل
بر آتش زغال نهند و تاکید کنند که خود آب شود

وهیچ کجوری ازین آب تا سرخ نماند پس
خشک کرده وبرآورده ودو بخش اندک
بهم کرده برگیرد ونوشادر وگیرو ودر
وزن برابر ومیده سوخته وزیر وبالا
او با آب تلحیف کند وبی موشی در آتش
زگال نهد تا سرخ شود بعدهین که خشک شود
با آب شسته وعیار افزوده بکار برد طریق
عیار افزون این است که بر هشت عیار
هرگاه که خواهد یکنیم عیار یا دو عیار زیاده
شود برگیرد انتبا کوهی یعنی میده خشت
کهنه که چون بشکنند از میان سرخ برآید
چهار سیر شاهی وبایک سیر شاهی نمک سانبهر
همراه نموده واندک آب لیمو یا روغن کنجد
اگر هیچ کدام نباشد با آب اما آب لیمو بهتر است
پس روغن کنجد بر طبقهای طلا که می خواهد

عیار

عیار افزاید تلحیف نماید ودر یکنیم سیر اوپله
بر سفال نهاده ودر تغار که میان او یک تا اوپله
باشد بنهد گرد بر گرد آن اوپله نهاده وبالا
نیز اوپله بدهد واز بالاء حقیقی آتش بر
افروزد وچون خنک شود برآورده و
در آب نه مرتبه شسته نهایتش ده مرتبه
شسته این عمل تقید لازم شناسد واگر
نمک کمتر اندازد می شاید چرا که عیار هم
افزاید اما طلا در وزن قلیلی کم شود
طریق دیگر در عیار افزای بستانند نمک
سانبهر وخاکستر اوپله ارنه را بستا راست
وبا آب لیمون یا روغن تلحیف سازند ونه
نوبت ودر هر نوبت یکنیم سیر اوپله را آتش
دهد چنانکه در ترکیب صدر مرقوم است
وبعد از آن طبق ها را در هم بچیند در موشی

انداخته با اندک سهاگه آب سازد چون خنک
شود و چاندی گردد آن چاندی را اندک
پهن ساخته بیارد شوره متعارف و اگر
شوره قلمی بهم رسد بهتر و پهتکری و نمک
سانبهر هر ۳ وزن برابر و دهم و یازدهم
اینها نیله تهوتهه بر سنگ صلایه نموده با آب
بران چاندی که پهن ساخته و زیر و بالا تلخیف
کرده در اخگر بگدازد و پس از سوراخ
شدن برآورده و همان طور گرم در آب انداخته
سرد سازد و شسته و پاک نموده پتش
بیارد گیرد و چهارم حصه آن نوشادر با این
طریق اگر گیرد ۳ ماشه باشد یکماشه نوشادر
همراه نموده با آب نیز و بالا آن ضماد سازد
و آنگه زمانی در آتش نهاده بیرون آرد و
باید دانست که بوتی درین ترکیبات

شناخت

شناخت او ببینی که اکثر نمو این بوتی در
کنار چشمه ها می باشد و این بوته از حروف
ابجد به هون تعلق دارد نوع دیگر جلای شمس
بیارد جست که قایم کرده باشد دو ماشه و مس
منقی ۳ ماشه پائو بالا و نقره ۳ ماشه نمک سنگ
سفید چهار ماشه و ساجی سفید چهار ماشه اینها را
در آنیه محکم کرده و بالا و نشیب این تنکار
بگدازد و یکجا سازد و هرگاه که بجواهر جوره
سازد دو حصه طلای خالص و یک حصه ازین
مرکب داخل کرده بگدازند که شمس اعلی می شود
بعد ازین این طلا را با اندک پهتکری و شوره
و نمک و اندکی نیله تهوتهه با آب سائیده بدان
طلا بیامیزد و بر آتش نهد و همین طور ۳
مرتبه بر طلا آلائیده و بر آتش گدازد که
اعلی و صاف است و ازین جوره هون می توان

ساخت **نوع دیگر حلال شمسی** بستاند تونبری
صحرائی تلخ مع بیل و برگ و بیخ خشک ریخته
ریزه ریزه سازد و در گیرنه جنتری ق بکشد
و بیارد شنگرف متعارف و دو لک جنتر درین
بپزد تا چهار پهر و برآورده در آفتاب خشک
سازد و باز هم چنین عمل بکند تا پنج مرتبه
و بعد ازان بیارد تخم تونبری مذکور ازو
چوه بکشد بتال جنتر یا جنتر ارده که آن
جنتر خورد است و شنگرف را در چوه کهرل
سازد تا ۳ روز و غلوله بمقدار چهار سرخ
بندد و در یک تعلچه نقره خالص آب شده
طرح غوطه با شمس خالص نصف نصف مساوی
نماید و اعلام منتجع و بعد ازان اگر سهکوار ه
واو ب لازم باشد بکند **نوع دیگر حلال شمسی**
بیارد مس منقا چهار ماشه نقره دو ماشه هر دو را

آب

آب کند چون بجاید قدری روغن مال کنکنی
بمجلوچ تر کرده بدهد چون روغن بسوزد در خاک
سرد کند چنین صد مرتبه چنین کنند مس بوزن
نقره خواهد آمد و زردی پیدا کند والبته پیدا
خواهد کردد و با طلا خالص یار کند خوب خواهد
نوع دیگر حلال شمسی بیارد کبریت و شوره
و منسل و مصبر سقوطری که بزبان هندی ایلوه
گویند مساوی و در آب لیمو سحق محکم کند و حبها
سازد بعد ازان نقره و سرب و مس منقا
متساوی در بوته بگدازد و در عین گداز
حبه مذکور باندازد و در بول کوکلان تا بالغ
سرد کنند تا دوازده مرتبه در گداز آرد حبه
مذکور باندازد و در بول مذکور سرد کند تمام شود
نوع دیگر حلال شمسی از بابت شئ نفسی
بیارد شنگرف و منسل و گندهک و نمک پهول

وسوت مکی ذہب این ہر پنج چیز را در تخم دہا که
بوزن سے درم میده کرده سحق نماید بعد ازان
در شیشی انداخته مثل چوه بچکانند و روغن آن
بگیرد بعد ازان نقره را ورق تنک سازد و
بآنی روغن تلحیف کند و در انده موشی
که بوته معما کویند یکدانه و حملان سازد
هشت عیار خواهد شد چون خواهد که عیار
او افزاید این عمل کند بیارد نیله تهوته
یکماشه و نوشادر یکماشه و لوه چون یک
ماشه کنتیش یکماشه کند هر دو چند این
جمله را میده کرده با شیرهٔ صبر سحق کرده
ورقهاء مذکور را تلحیف نماید و در انده
موشی یکدانه در عیار افزون خواهد شد
نوع دیگر حملان شمسی عمل میر سید احمد بیارد
نقرهٔ خالص چهار درم مس نیله تهوته

دو

دو درم هر دو را یکجا کرده بگدازد بعد ازان
براده کند مانک بهول زرد یعنی بهی لکنتش
دو درم و سنک بهری دو درم و پهتکری دو
درم هر سه چیز با آن براده یکجا کرده با شیره
صبر یک روز سحق نماید و بیارد پیاله یعنی
کانه سفال این ادویه را درون کانه
لیپ کند یعنی ضماد کند و بالاء انکشت
افروخته با شکونه نهد چون خشک شود این
داروها بستانند و بار دیگر مانک بهول و سنک بهری
و پهتکری از هر کدام دو درم بانیز دارو یک
جای کرده با شیرهٔ صبر سحق کرده در کانه
حلا کند و بر آتش نهد و خشک کرده مرتبه
سیوم همین طور و بعد ازان ماء الحیوة ده دانه
یکدانه و بعد ازان حملان سازد نوع دیگر
حملان شمسی عمل حاجی مسعود مذکور بیارد طله

خالص دو جزو نقره خالص یک جزو این هر دو را
گداخته در تیل شیر تیز تنقیه کنند هفت مرتبه
بعده اورا صفحه کند و بیارد نمک طعام یعنی
سانبهر و گل ملتانی هر دو را بساید با آب لیمو
یا روغن یا آب بر صفحه طلا کنند بر بالاء او
اوپلی گذاشته دیگر اوپلی بر بالا داده و گرد
با قدر داده آتش بدهد و بعد سرد در آب بشوید
آنچه بر آید به بیند که خوب است والا مکرر کند تمام
است **نوع دیگر حلا شمسی ترکیب شیخ عبدالله**
بیارد سیماب منقا و شنگرف و مرقشیشا ذهبی
و سنسل سرخ و ص ف وکبریت مصفا زرد
آمله سار هر یک برابر وزن هر قدر که خواهد
گرفته این همه یکجا مخلوط کرده و در شیره
لیمو ترنج بمقدار دو پاس کهرل نموده خشک
نماید بعده در شیره مذکور بطریق معمول دو مرتبه

دیگر

دیگر پت دهد تا ۳ مرتبه شود و بعد از خشک
نگاه دارد بعده بیارد پتره مس منقا بوزن
ادویه مذکوره بعده از آن سیوم حصه ادویه
مذکوره را با شیره ترنج حل کرده بر پترها طلا
نماید یعنی لیپ دهد بعده در سنپت کرده گل
حکمت نموده خشک ساخته از بت اوپله کلان
آتش دهد بعد از سرد بر آرد آنچه مس کشته باشد
جمع کند و نگاه دارد بعده باز حصه ادویه
دیگر را با شیره مذکور حل کرده مس باقی را لیپ
داده بدستور سابق آتش دهد باز حصه سیوم
ادویه باقی با شیره مذکور کهرل کرده لیپ
داده آتش دهد تا تمام مس کشته شود بعد از آن
تمام مس کشته را با آب ترنج بقدر اصل کهرل
نموده در سنپت کرده موافق دستور معمول
نموده آتش بقدر اصل بدهد مکرر کند هم چنین

وجه تا نهایت بپخت و یک مرتبه شیره و
آتش دهد و بعده تمام فراغ بپ بستاند
نقرهٔ خالص بوزن برابر مس کشته کداز کند
در عین کداز سیوم حصه کشته را اندازد
و چرخ دهد و سرد کند باز کداز کند یک حصه
دیکر اندازد بدستور سابق بکند باز حصه
باقی را بطریق معمول داده ۳ مرتبه تمام
کند بعد از ان دو چند نقره مذکور طلا خالص
کرفته بدستور سابق ۳ مرتبه کرده زر را
داخل کند طلا اعلی شود اکر سیاه کند علاج
او باید کرد طریق دور کردن سیاهی این است
پس آنرا کداز کرده در کوبرکا میش
تر سرد کند تا ۳ مرتبه خود اول شود و اکر
عیار افزاید طریق عیار افزا این است
بیار روشیرهٔ کل مس و در یک شیشه را درو حل
کند

کند تا دو پاس بعده طلا را لیپ داده در
آتش بتباند و در همان شیره سرد کند باران
زیاده شود و اکر شیرهٔ کل بهم نرسد تا از برک
مس بکیرد بشرط آنکه موافق نوشته صدر
که شناخت کرده است از شیره کرفته عمل
نماید تا درست آید تمام شود باب بیست
و نهم در بیان معرفت عمل صنعت علم کیمیا
در تدبیرات اکسیر از معدنی و نباتی و غیره
در عمل قمری مشتمل بر چهار فصل است بموجب
حکمای سلف و متاخرین و از عمل جوک
آنچه دیده و شنیده در نوک قلم آورده و موافق
معمول از جد و جهد دستور قدیم بموجب ضابطه
مصعد و تنقیه و عقد و حل لازم تشویه و تسقیه
نموده از و بهره ور کردد و از ین چیزی عمل عدم
کند تدبیر صنعت ناقص کردد و مشقت

او ضایع مرشود جمله ضابطه بالا ذکر کرده شده است
و در ترکیبات خواهد آمد **فصل اول در معرفت**
اکسیر قمری از معدنی وغیره **عمل حاجی مسعود**
اکسیر قمری عجایب تدبیرات بکیرد سرکه
تند و تیز اکر انکوری باشد بهتر چندانکه خواهد
این را مقطر کن وجها رو یک سرکه مقطر زنجار
فد اول که آنرا احکاسی کویند در فصل
متفرقه ذکر شده است ونوشادر مصعود
وشب یمانی مساوی در وی کند و هر روز
چند بار بجنباند و هفت روز بکذارد
و باز صافا کرده دواء تازه یعنی سرکه مقطر
و زنجار و نوشادر وشب یمانی هم وزن
در ان کرده هر روز جنبانیده هفت روز
رها کند یعنی بکذارد باز کرده دوا تازه بقدر
ایضا انداخته هر روز جنبانیده هفت روز

کذاشته

کذاشته از بار چه صاف کرده نکاه دارد بعده
براده سرب منقا و یا قلعی مصفا در و انداخته
باید تا حل شود پس از آتش نمک داده
مرکند تا زرد شود پس بکیرد از وی یکجز و از زاج
مکلس نیم جز و از سیماب محلول کرده در نوشادر
جزو نیم را یکجا حل کرده در شیشه کرده و در سرکین
اسب دفن کند که حل شود در چهل روز و بعده
عقد کند در شیشه همچنان یکی از وی بر هر جسدی
که خواهد یکی بر ده رطل طرح کند خالص آید باز
دیکر باره باید تشمیع و حل کند و مقطر
کند و تکلیس و مشمع کند و حل کند و مقطر
کند چنانچه خواهد و عقد کند هر چند که بیشتر
کند بهتر باشد نقره سفید بیرون آید یکی بر هزار
بر هر جسدی که خواهد طرح کند در خلاص رو باشد

نوع دیکر اکسیر قمری عمل حاجی مذکور مجرب

بیارد زیبق پانزده توله و سم الفار سفید سنگیه
یادار اشکنه یا سنگیه الابهتر دار شکنه و تنکیه
است اگر این بدست نیاید لاچار سنگیه بگیرد
بوزن دوازده توله و زرنیخ زرد ده توله و نوشادر
شش توله و سهاگه پنج توله شب یمانی پنج توله
و براده جست منقا چهار توله هر یک را جدا
جدا سحق کند بعده همه را وزن کرده جمع نموده
بآب لیمو پخته تسقیه نموده سحق کند یک روز
و یک شب بعده تشویه بدهد و باز بآب لیمو
سحق کند و تشویه بدهد تا ۳ مرتبه و در اصل
نسخه دوازده مرتبه نوشته اند پس در شیشه
تصعید انداخته مهر سلیمانی کرده گل حکمت
نموده خشک ساخته در بالوچنتر دوازده
پهر آتش دهد بعده سرد کرده برآرد آنچه تصعید
یافته باز داخل ارضیه نموده خشک سحق نموده

تصعید

تصعید دهد تا که همه تثبیت شود و خواهد شد
یکماشه آن بر یک توله زهر منقا طرح دهد
که کار تمام است ان شاء الله تعالی نوع دیگر اکسیر
قمری عمل حاجی مذکور از حضرت امام جعفر صادق
صادق رضی الله عنه منقول است که بستانند
یک جزو زیبق منقا مصعد و یک جزو نوشادر
مصعد و یک جزو کلس فضه و جمله را باب
بیاض البیض منقط و سرکه تند مقطر
سحق کند و حل بر دو یکدام از وی بر ده
درم مس منقی طرح کند قمر خوب آید نوع دیگر
اکسیر قمری عمل حاجی مذکور بیارد قلعی منقی
در مغرفه حدید بگدازد و بر روی ریزد زاج
سبز و کلس البیض یعنی چونه قشر و موی محرق
سفید سفید شود چون قمر آید نوع دیگر اکسیر
قمری حاجی مذکور بستانند قلعی منقا ده درم

و نحاس مطهر یکنیم درم و زیبق نیم درم اولا
قلعی را بگدازند و زیبق را در وی بیامیزد پس
مس را بگدازند و قلعی را در مس انداخته اندازد
قمر شود و پس در بول کودک ریزد در دریچه
ریزد کار تمام است نوعدیگر اکسیر قمری عمل حاجی
مذکور بستانند زیبق منقا پنج جزو ریح پنج جز
و عقاب پانزده جزو با هم صلایه کند فاما عقاب
را در تشمیع و تشویه دو مثقال بخورد او بدهد
تا زمانی که حل شود و یکی ازین بر پنج مشتری
مصفا طرح کند قمر خالص آید نوعدیگر قمر عقدی
عمل حاجی مذکور بستانند بیست مثقال نمک
اندرانی و زاج سبز و نوشادر و شب یمانی صاف
هر یک دو و نیم مثقال و پنج مثقال قار
این همه را سحق کرده در شیشه اندازد و سرکه
عنب و یا غیر ترش و تند بروی ریزد که موق

شود

شود بقدر چهار انگشت بر سر او بعد و شیشه
را بگل حکمت گیرد بر آتش نرم نهد چهار پهر
بعد ازان سرکه انگوری از سر پوش فرو ریزد
آنچه باقی مانده باشد و باقی ثفل را بستانند
و بگدازد عقد مثل قمر کرده مجربست نوعدیگر
اکسیر قمری از نسخه معتبر در عمل قایم کردن علم
بیارد هرتال بغدادی ورقی زرد مصفا و
سهاکه و نوشادر و سم الفار بهتر که ذکر شد
است این چهار جزو را بوزن برابر بگیرد
و بوزن هر سه مغز جال کوته را سائیده با روغن
مذکور بیامیزد و همه یکجا سحق نماید تا مادامی
که خمیر قابل حبه بستن شود بعده برابر نخود
حبها سازد و شیشه را از گل حکمت هفت لیب
غوصه خشک سازد و حبهای مذکور میان شیشه
اندازد و بیارد دیگ سفالین و او را نیز هفت

لیپ کند و خشک کند و از ریک بر سازد و شیشه
مذکور در میان ریک نهد چنانچه بر سر شیشه
بیرون ریک باشد و سر شیشه واز باشد قدری مهر
مخصوص اندک سوراخ کند و پایان آتش دهد یکپاس
آتش نرم بعد ازان آتش تیز کند چون دود
از شیشه سیاه بیرون آید بگذارد که بر آید همین
که دود سیاه برطرف شود و دود سفید آمدن
گرفت مهر گل حکمت محکم نموده چهار پاس آتش
دیگر دهد و چهار پاس دیگر بگذارد که سرد شود
هم درروها سوخته باشند و هرتال ته نشین
شرط باشد دیگر آتش دهد که تمام شود این را
جون بر سر منقاطع کنند قرا عا شود واگر نه
تکرار عمل نماید که بهتر شود نوع دیگر اکسیر قمری
جوهر علم عمل باکلمن از بابت ست هرتال بیارد
هرتال ورقی زرد صاف نیم سیر و دیگر زرد دیه سیر

شیره

شیره لیموی کهرل کند و بعد ازان دو روز در
شیره بیشه کهرل نماید و بعد ازان این را
در دو روجنتر کرده مهر محکم کند و چهار پاس آتش
کند تمام جوهر او متصاعد شود آنرا بستاند
وزن نماید و باز در شیره مذکور بطریق سابق
کهرل ساخته خشک نماید و در چینی میشی داده
معجون کرده گولیها بندد و در شیشه مطین
بگل حکمت انداخته در بالو جنتر آتش هفت
پاس کند دو پاس آتش دیبا و چهار پاس
آتش تیزی و دو پاس آتش گوشت کند یعنی
تند کند این مرتبه هرتال مصعود شده در گردن
شیشه متصاعد شود و بعد ازان برآورده
بطریق سابق در شیرهای مذکور کهرل نماید و در
پیه میش ماده گولیها بسته در شیشه دوم
بطریق آتش مذکور بپزد این مرتبه قریب

بهفت کردن شیشه صعود نماید باز بطریق
معمول در شیشه سیوم آتش کند این مرتبه ته
نشین خواهد شد وبعد از ان گرفته بطریق مذکور
کهرل نماید و در دو سه شیشه دیگر آتش بدهد
که بسیار خوب می شود و باید که از وشیره
بهته بگیرند بخته بانو و خام بجا لند جهار سرخ
ازین در یک توله مس منقا طرح کند فضهٔ
اعلا شود نوع دیگر اکسیر قمری بی داغ عمل میرزا
محمد پناه بیارد سنبل سنکهیه قدری در شیر آک
خالص کهرل کرده در آوند آهن آتش دهد
بمقدار ده اپله بعد از خشک شدن شیر دیگر
شیر مذکور انداخته حل نموده باز آتش دهد این
طور آتش و شیره داده دو صد و سه مرتبه
عمل کند اکسیر اعلا شود که بی نقره نقره شود
از طرح بر مس منقا موافق طرح اندازد

رفی

نوع دیگر اکسیر قمری بیداغ عمل مذکور بیارد
سنبل سنکهیه در آب خاکستر چرچته حل نموده
بدستور صد آتش دهد تا که خشک شود باز آب
مذکور را انداخته آتش دهد این چنین هفت هشت
مرتبه عمل کند تا پخته شود و رنگ مایل بسوی
سیاهی شود و اگر داند که بسیار اعلی شود که بی
نقره نقره کردد بس آب ببج لیکهه برآورده
همو طور بالا هفت مرتبه عمل نماید بیداغ شود
وطرح معمول کند نوع دیگر اکسیر قمری از نسخه
بیارد بوته بهنکره سیاه و دهتوره سیاه و
از ان شیر بستانند و سیاه پاو سیر و همین
قدر سنبل پاو پار کنند و شش پاس در شیرهٔ
بهنکره و شش پاس در شیرهٔ دهتوره کهرل
ساخته و در شیشه مطین بکل حکمت انداخته
قد با کا جنتر هشت پاس آتش دهد و دو پاک

آتش دیبک و نشش پاس آتش تند کند و هیچ چنین
سه مرتبه بشیرهای مذکور کهرل کرده آتش بطریق
مذکور دهد و سرد کرده نگهدارد چهار سرخ ازین
بر یک توله مس منقا طرح کند نقره شود **نوع دیگر**
اکسیر قمری از نسخه بیارد هر تیله که علامت
آن در ترکیب شمسی مذکور شد بمقداری که خواهد
مجوف کرده بهمان قدر سیماب منقا دران
تجویف کند و سوی نشتی که از تجویف کردن
بر آمده باشد نیز درو کنند و آرد ماش و تخم
کیکهر مهر کنند و در روغن دهتوره بدولا
جنتر تا چهار پاس آتش نرم افروزد
بعد ازان بیرون بر آورده ازان سیماب
یکحبه در یک سیر قلعی منقا طرح کند حاصل
آید **نوع دیگر اکسیر قمری عمل غضنفر لاهوری**
ملازم سرکار مهد الجنت مکانی بیارد بوتهای

سنکها هوی

سنکها هولی و اندها هولی و شهد لیوی و نکند نابر
این هر چهار بوته با برگ و شاخ و بیخ در هنگام
آخر باران یعنی در ماه دیوالی که بوتها هم بر گل
رسیده بر بر پخته آید دران هنگام هر قدر که بدست
آید بگیرد و خشک سازد هر یک بوزن مساوی
باشد ریزه ریزه کرده هر چهار مخلوط غوطه در
پتال جنتر چوه بکشد و در آوند مرتبان چینی
در آفتاب بدارد تا غلیظ شود نگاه دارد
هر قدر که جمع شود که وقت هنگام همین است
بعده بستاند سنبل دارشکنه هر قدر که خواهد
بعده یکدو بار چه زقوم خار دار اکر بنجار
بدست آید بهتر بعض ازاندرون پوری خالی
کنند بعده سنبل الفار مذکور را در شیشه صبر که
زود بر آید در پیاله زجاجی چینی جمع کرده درو
سنبل مذکور را تر کنند که غرق شود تا سه روز

رها کند مع شب بعده دران زقوم خالی کرده ست
تازه درجوف او بمقدار سنبل مرقوم را دران
جوف پر کند و بالای آن مغز صبر ترا اندازد و
آنچه از جوف زقوم برآمده است بالای مغز
صبر اندازد و پر سازد و مهر محکم از گل حکمت
کند و خشک سازد و باز از گل کبر لیپ
هفت تو غوص خشک ساخته در بالوجنتر
در معع داده هشت پاس آتش یکپاس
دیبا و دو پاس لگری باقی هم نرم و معتدل
کند و بعده معتدل کند بعده سرد نماید تا که
سرد و تهنین گردد و خواهد شد برآورده
نگاه دارد بعد ازان تیزاب سازد وطریق
تیزاب آن است که بگیرد موی سر آدمی
جوان نا بالغ شسته و خشک ساخته وطریق
شستن بالا ذکر شدها ست مقرض بغوص نیم

باو بخته و پوست بیضه مرغ نیم باو باریک
سوده و سهاگه کهریه یعنی نیم باو و نوشادر نیم
واگر مصعد بود بهتر باشد و سنبل الفار سنکیه چهار
سیر شاهی بخته و سم اسب فربه سوخته ۳ سیر
شاهی و شیره لیمون تخته کاغذی چهار انار
بخته در شیشه حل نماخته بعد ازان همه اجزا
مذکور را خوب محکم سحق نموده باریک کند
یکذات شوط در شیشه شیرهٔ مذکور حلی کلان
مع شیره انداخته مخلوط نیزد و غوص ۳ روز
رها کند و بهر روز می جنبانیده باشد و بعد روزها
دهن شیشه را مهر نموده بعده در زمین جا چل
سازد چنانچه کوی یک قد آدم و عرض وطول
و مدور یک و نیم گز باشد و آن چاه نصف از زبل
تازه اسپ پر کرده بالاء آن قاروره دواء
مذکور گذاشته باز از زبل تازه دیگر انداخته

بر سازد تا چهل روز و آب گرم بالا بهد روز بینند
مانند حل مدت تمام شود بعد از مدت برآورده
تا سه روز در آفتاب بدارد تا جوش آید بعده
در دهنکلی جنتری قا تیزاب بکشند و نگاه
دارد با حتیاط تمام در شیشه بعده بیارد شیره
لیمو کاغذی پخته بمقدار دو سیر پخته کم زیاده
از پارچه بر عوصه در آوند چینی یا زجاجی
یا روغنی انداخته در آفتاب گرم بدارد تا
بقوام آید و غلیظ شود مثل جوه او را هم
نگاه دارد بعد از آن بگیرد سیماب منقا نیم پاو
پخته و او را در پیاله چینی انداخته بعده یکدام
جوه در وانداخته بعده سنبل دار شکنه که
پخته است از و سه دام سیماب دو نیم پاو
برنج بالا سیماب و جوه اندازد و از چوب
نیب تا یک پاس محکم حل سازد تا هم آمیخته یکذات

کردد بعد از آن موش از گل با نیی و خرطین
که از پوست مغیلان با اندک پنبه اندوده
باشد این همه را محکم کوفته موش خریطی ساخته
و خشک کرده باشد در آوند و انداخته دهن
موش از چونه و نمک بریان و خاکستر استخوان
برسوخته که از پلی باشد خوب همه را کوفته بهم
ساخته مهر کند الا سجی از سفیده بیضه مرغ
کرده باشد از و مهر عوصه خشک شود بعده
کوبی بوزن دوازده سیر با چک صحرائی زیر و
بالا داده آتش دهد از سر دشل برآرد مثل
سرب سیاه و منعقد شده برآید بعده این سیماب
معقود را تنقیه کند و طریق تنقیه این است
سنبل الملفا رشکیه دو دام و نوشادر یک دام
سهاگه کریه یکدام در شیره لیمون کهرل محکم
یک پهر و در آفتاب خشک ساخته نگاه دارد

و بعده ازین ادویه سر یکدام سیماب معقود یک
ماشه سوده ته و بالا داده در بوته معما کرده مهر
از کل حکمت نموده خشک ساخته بهمان قدر
پاچک داده در کودال آتش دهد بطریق معمول
بعد از سرد شدن برآرد صاف شده برآید پس
صاف شده را در کهرل انداخته محکم صلایه نماید
از تیزاب مذکور بوزن سیماب معقود مصفا
داده کهرل کند و در آفتاب تشویه دهد تا خشک
شود و همین طور ۳ مرتبه بعده بهمان قدر شیره
لیموی غلیظ داده صلایه کند و تشویه نماید باز
باریک سوده در موشی مذکور محکم انداخته مهر
همون کل کرده و بکل حکمت کبر لیپ نموده
و خشک کرده بعده کوی عرض و طول یک گز باشد
و عمق یک قد آدم بود نصف از پاچک
صحرائی و انگشت و زیره چوب کهیر یا ببول

برکرده و موشی گذاشته و بالائی آن نیز برکرده
آتش دهد بعد از سوختن بالا دیگر اندازد
و هرچه کم شود اضافه کند از پاچک و انگشت
و چوب همچنین تا دوازده روز آتش
می داده باشد بعد از سرد برآرد بعده باز
تیزاب داده تر نموده یک روز رها کند
و بعده خشک نموده در بیضه مرغ خالی کرده
در آن انداخته مهر نموده کبر لیپ کرده خشک
نموده در کودال از دوازده سیر پاچک
آتش بعد سرد شدن برآرد بعده نگاه
دارد این اکسیر است تمام شد طریق طرح
انست بیارد قلعی مصفا هر قدر که خواهد اول
اورا سیر و نیم سیر یک توله فرار مصفا در ذوب
داده اورا بوزن آورده فی توله قلعی مذکور
یک برنج تا نهایت یک و نیم برنج از اکسیر مذکور

راکرفته قلعی مذکور را ریزه ریزه مانند فلوس
کرده در موش خریطی انداخته بالای قلعی
اکسیر سوده اندازد موافق وزن داده مهر
نموصه معما کرده آتش بجبت دهد قمر خالص
برآید واکر اکسیر کم قوت باشد و غوص نکند
و در نیاید پس قدری از اکسیر کرفته در شیره
ترش لیمو بخته سه روز ترنماید و بار دوم بعده
خشک کرده در قلعی بدستور بدهد کار تمام
شود واکر کسی خواهد که بزودی سیماب صاف
معقود ته نشین را اکسیر کند پس طریق
آن است بکیرد سیماب منقا خام دیکر بوزن
آن سیماب معقود کرفته هر دو را کهرل محکم
کند در تیزاب مذکور تر نموصه خشک ساخته
در موش انداخته مهر ولیپ کرده خشک
نموصه و بجبت محکم دهد بعد از سرد برآرد این

هم اکسیر است لیکن فی توله قلعی مذکور که ذکر
شد بوزن یک ماشه اکسیر بدهد بطریق معمول
کرده قمر خالص برآید و مراد حاصل شود مجرب
است الا وقت نیک شروع کند و این ادعیه
قرانی معه تسمیه در دل دارد ان هو الا آیه غنی
که بالا ذکر شد است بر آن عمل کند تمام آید

نوع دیگر اکسیر قمری از کفته نور محمد آهن کر

بیارد سیماب منقا هر قدر که خواهد بوزن آن
جست قایم هر دو یکجا کرده بقدر ربع سیر
ساوی باشد هر دو را ملغمه یار کرده در رغن
کند بعده از کل یا نبی و خاطین از دو پیاله
محکم سازد چنانچه موش در ترکیب صدر ذکر شد
است زان طریق پیاله سازد و آن ملغمه
را در وا انداخته بر دیکدان مانند بهاتی کذاشته
دبا کند و از شیره کنوار بقدر پنج سیر جوهر

بعد از فراغ بقدر بیهای از شیرهٔ کنار خورد جوه
بدهد بدستور سابق بعد از شیرهٔ صبر یعنی کنوار
جوه دهد بعد فراغ آن ربع سیر قلعی منقا ذوب
کرده یک ماشه طرح کند قمر گردد اگر ثابت
نباشد باز بیهای قدر شیره ... تره که در هندی
بت پاپره گویند در هاوان کند و در زمین
پیدا میشود و بدست مرآید جوه بدهد بعده طرح
کند قابل کار باشد والا نه باز بیارد کهو نکهی
هر قسم که باشد و بلادر نو و بیخ کنیر سفید و تخم
دهاتوره و تخم بله هم بوزن برابر گرفته
یکجا کرده روغن مثل موی بکشد و آن
اکسیر را در دول جنتر جها پاس آتش نرم دهد
کار تمام است و قایم و ثابت گردد بعده
طرح کند هقدر که خواهد قمر خالص آید نوع دیگر
اکسیر قمری عمل راجی محمد بهروجی بیارد زرنیخ

ورق نیم توله سنبل نیم توله سیماب منقا یک توله
و نوشادر در بیکانی سرخ نیم ماشه جدا جدا باید
بعده در بیخ درخت آگ مثل بوته کاواک کند
نصف داروی مذکور در وا نداخته سیماب
برو نهد نصف دیگر بالا سیماب انداز و طریق
ته و بالا انداختن این است اول زرنیخ بعده
سنبل بعده نوشادر بعده سنبل بعده سنبل بعده
زرنیخ بعده آنچه ازکا واک برآمده است
بالا داده گل حکمت محکم نموده خشک ساخته
آتش کنده درکنند بعده سرد خود بخود شود
برآرد ما اکسیر است یک حبه ازین بر یک توله
قلعی منقا کفایت کند طریق صاف نمودن
قلعی ابتدا است بیارد برگ عباسی و برگ دیهوی
و برگ مهندی دودهی و برگ کهکی و برگ آگ
هم همه را کوفته هفت غلوله کرده قلعی را در و

سرد نماید بعده قلعی را پتره کرده از آب سها که
تر نموده در آتش نهد وقتی که آب شود اکسیر
انداز دو قلعی آواز کرده می نشیند بعد تا اند
آتش داده پاره کاغذ را روغن و فلفل دراز
و قبیله مالیده بالا، نقره بسوزاند نقره عاشق
نوعدیکر اکسیر قمری کفته بر محمد درویش بیارد
سنبل الفار سنکیه یکسیر آنرا بمقدار جوز
ریزه ریزه کند بعده بستاند ماشکلی که
در رو سپت و پنج اثار ریخته چونه کلی بکنجد
بعد ازان نصف چونه در مات تلحیف کند
بالا سنبل الفار مذکور بر پارچه باریک برابر
فرش نماید دیکر پارچه بالا سنبل اندازد
بعده نصف چونه باقی را بالای آن اندازد
ولحاف کند بعد ازان شیره سیندهه تازه
ویا غیر تازه دروا اندازد آنقدر که بالا چونه

آن

وچونه درجوش می آید وقتی که لوزجوش
آخر شود و مات از سهندی برکرده واز چونه
بالا آید واز کردن آب بازماند ونیم سرد
کردد آنوقت مات را بر دیکدان کذاشته
زیر آتش نرم که تا تری شیره مذکور تمام خشک
شود چنانچه تری چونه ومات هم بالکل
خوب خشک شود آتش برآرد وسرد نماید
بعد از سرد شدن با حتیاط تمام برآرد قایم
وثابت شده باشد یک پیچی ازین بر یک توله
قلعی منقی ومس مصفا طرح کند قمر خالص کردد
نوعدیکر عمل قمر اکر مشتری کداخته ده مرتبه در
آب زرنیخ ریزد وسها سرد نماید تا ثابت کردد
وقمر شود نوعدیکر قمری عمل شیخ فرید بیارد سنبل
سیماب منقا ٣ بهلولی وسنبل ٣ بهلولی ونوشادر
شش بهلولی اینهمه هر سه را کهرل نموده آمیز کنند

بیارد

وباشهد خالص خمیر کند یعنی از ماء الحیوة مجمد
مخوص بان بسازد با غلوله کند و در سنبت آهنی
داده با تار آهنی بسته سه گل حکمت کبر لیت مخوص
خشک ساخته آتش باچک صحرائی بعقد اوده انار
بدهد سیماب نقره شود قرص شود و نرم و سیاه
نباشد **نوع دیگر عمل قمر** بیارد مس منقی پتر کند و ستاند
اونت کتاب سبز و تازه و آب بکشد و بتر
مس را هفت بار گرم کرده دران آب
سرد کند پس بیارد سنبل کهار ریگ ... و با
ب باید و دو نوب داده در مس اندازد قمر شود
نوع دیگر عمل قمر کشتن سیماب بعنکبوت همان
قدر عنکبوت بزرگ باشد و همان قدر سیماب
و همان قدر کبریت بطریق عمل سابق بروی
کار آورده و دلا یک توله مس یک رتی ازین
طرح کند قمر شود **نوع دیگر اکسیر قوی عمل سید محمد**

بیارد بهلولی سیاه و پیاله بهلولی آورده و
کند همک آماس ار بهلولی اول سیماب را به پیاله
مذکور بخاراند وانچه باقی ماند با کبریت حل کرده
در سکوره کل نهاده گل حکمت مخوص خشک ساخته
در دیگ نهاده آتش با لوضبر چهار پاس کند
بعده یک ماشه بر قلعی یک توله یا مس یک توله
اندازد **نوع دیگر اکسیر قمری عمل شیخ زکریا ملیم**
بیارد زرنیخ زرد صاف [illegible] باو و قلعی [illegible] باو
تحتین قلعی بساید و قلعی را در بوته انداخته
با چوب پلاس مرشو را نیز بانند و زرنیخ را
هر زمان مرداده باشد تا آن زمان که زرنیخ
تمام نیض فرود آرد و بعد ازان شیره کنوار
داده بساید تا [illegible] روز بعد ازان در میان
دو سکوره انداخته بگل حکمت استوار
سازد بعد ازان در ته بهشت جونه بزان

یکمع جبب کا فته آن کوزه را بنهد و بالاء
او خاکپوش کرده هموار سازد تا چون
در بهٹی خود آتش بر زنند و بعد از سرد
شدن بهٹی آن قمع را بدر آرد و دو مرتبه
دویم هم برین منوال شیره کنوار داده سحق
کرده در بهٹی چونه پزان بپزد و بعد از آن
در شیشه کند و سه پاو نون در بیکانی را
آب کرده و جامه بیتر غوطه اندازد و مهر غوطه
در پانی ماند بهد تا شش ماه بعد از شش ماه
بدر آرد تمام روغن شده باشد یک توله ازین
روغن و بیست و هفت توله سیماب یک جا
کرده سحق نماید و در دو شرابه انداخته مهر
گل حکمت کرفته خشک سازد و بهٹی بدهد
بعد از سرد شدن بدر آرد یک حبه بر یک توله
قلعی بدهد نقره شود که شکل خورده است نوع دیگر

اکسیر

اکسیر قمری عمل شیخ محمد درویش بیارد سیماب منقا
پنج سیر [illegible] و سنبل سنکیه پنج سیر [illegible] در کهرل
انداخته بسایید و بعد از آن شیر کوهی داده
ده دانه بیدانجیر سر هر سیر [illegible] داده تا نیم
کهرل کند در شیشه مطین بگل حکمت انداخته در پا
چند دوازده پاس آتش دهد سیماب برید
بالا خواهد چسپید وزن کند آنچه کم شود سنبل
دیگر اندازد تا هفت شیشه دیگر اندازد و امتحان
کند یک حبه ازین بر یک توله قلعی منقی و سیم خالص
کند بمقصود رسد و اگر کوهی نباشد شیره لیمو
اما اول کوهی است تا ته نشین شود نوع دیگر
اکسیر قمری عمل بالکشن بیارد سنبل و سیماب
مساوی برابر شیره با شیر سهنه سرخ خواه تر
و خواه خشک در شیره مذکور تا چهار پاس کهرل
سازد که قایم می شود و چهار رتی ازین بر یک توله

قلعی منقا طرح نصف نقره کردد نوع دیگر عمل قمر تجربه
درمیان تنه درخت بهلاوه که واک سازد قلعی
درمیان ان کرده براده درخت مذکور را بالای
آن بیندازد و از چوب بهلاوه آتش دهد
و لبوزاند آنچه برآید نقره خواهد بود بفضله تعالی
نوع دیگر اکسیر قمری بیارد سرب منقا یک سیر
و سیماب مصفا یک سیر هردو را ملغم کند
و در آب رهنسیدی تمام روز سحق کند و
شام در دو پاچک دشتی آتش کند و بار دیگر روز
دیگر در شیره مذکور سحق کند و در آب آفتاب
خشک سازد و شام در سه پاچک دشتی
آتش دهد تا صد و بست مرتبه همین عمل کند
که تمام روز در شیره مذکور سحق کند و شام
آتش دهد و تشویه در آفتاب کند چون بست
مرتبه کردد یکی بر صد مس منقا طرح کند و امتحان

کیمیا سعادتی دارم
مس قلب تنی چو زر سازم
سرب زاج بانشادر ملح
عقد زیبق از آنکه دارم

نماید و میعاد مذکور تمام نماید نوع دیگر اکسیر
قمری عمل بال کنش بیارد سنبل و نمک سنگ و
صابون و شیره لیمو از هر کدام پاؤ سیر همه را
در شیره لیمو چهار پاس کهرل کند و قرص کرده
و در دو رجنت آتش چهار پاس بدهد بعد از آن
بر همین نهج مذکور تا دوازده مرتبه کهرل
کرده در دو رجنت تمام عمل کند و باید که در میان دیگ
بالای دو روجنت یا آبگینه گداخته بیندازید
سنبل ته نشین شود در یک توله مس طرح
کند نقره اعلی شود و اگر سنبل بیکیسه را یک
مرتبه کهرل کرده و یکمرتبه در دو روجنت پخته
چهار ماشه بر یک توله مس طرح کند نقره می سازد
نوع دیگر اکسیر قمری عمل کتوری بسازد کتوره
جست منقا و آنرا پر از شیره سنهی سهند
این بوته سخ کند و درمیان ماندی نهاده بر سر

هاندی چینی گذاشته گرد آنرا مهر بازد و با آتش
بسیار نرم طبخ دهد تا زمانی که به پختگی گراید
مس فرود آرد کشتوری همچنان خواهد شد که هر
جای آنرا بدو انگشت مالش بدهند مانند
خاکستر خواهد شد پس دو سرخ با یک سرخ
در یک توله قلعی طرح کند که نقره اعلی مرشود
واگر در آب این سهبند سرخ اگر چهار یا پنج
کهری سیماب را کهرل کند کتکه نراس مرنبدد
و در حال الغرض بر قدر کتکه نراس که بخواهد
اگر آب اینی بدست آید می تواند بست و عمل
خاکستر کردن در باب متفرقه ذکر شده است
نوع دیگر عمل کشتوری عمل بالکشن بیار دست
سنبل و دست هرتال و دست طلق سیاه و نقره
خالص هر یک بوزن دو سیر شاه هم را یکجا
کرده ازین کشتوری لب زده و بصورت بارکنند و ریخت

بار

باسرپوش چون کشتوری از قالب طلا زر شود
بیارد سیماب منقا بقدر وزن کشتوری مجموع
که شغل الحال تولچه یک ماشه باشد و در آن
کشتوری اندازد و زیر و بالا سیماب چوکهار
بقدر وزن سیماب بگسترد و بر آن کشتوری
بگل حکمت بگیرد و گل ملتانی و زیرو و بیضه کوفته
باشند مهر سازد و اندکی دقیق ازین گل حکمت
بر تمام کشتوری نیز ضماد کنند وده وزن یک سیر پاو
بالا ریزکه یا چکه دشتی بریزد تا وقتی که سرخ شود
بدر آرد که همه نقره شده باشد و این کشتوری را کام
و همین مرنامند **نوع دیگر کشتوری از نقره عمل بالکشن**
بستانند دوازده توله سکه نقره خالص و بسازد
کشتوری طولانی بقدر نیم وجب پس بیارد سیماب
دو سیر شاه و همین قدر سنبل کهار سنکه
و نوشادر چهار ماشه و سهاکه چهار ماشه و مغز تخم

ارند که بیارسے بید انجیر کونید چهار ماشه و باید
که اول سنبل کهار را مثل نخود ریزه ریزه
کرده تا یکپاس در شیره زقوم بدو لگا جنتر
بجوشانند بعد ازان این را داخل سازد
این هم را خوب سائیده هم را تا یکپاس
در شیره برگ کتائی کهرل سازد بعد ازان
این را درمیان کتوری باندازد و بیارد تغاری
کلیس آب نادیده و درمیان حقیقی تغاری مذکور
بقدر یک انگشت سطح چیزی ساخته که آن
کتوری دران بگنجد نیز از گل بسازد و پائین
تغاری نیز گل حکمت بکرد بیارد نمک چرخته
دران کتوری مذکور پر سازد و کتوری مذکور
را واژگون ساخته درمیان آن چیز که درمیان
تغار ساخته است نگاه دارد و کرد او را بعد را
نمک مسدود سازد چنانچه بیارد نمک در طرف

کلیس

کلیس انداخته بر آتش دارد که خوب بریان
شود و آواز ها ازو ظاهر شود بعده ازان
فرود آرد و خوب بساید با آب و ازین
مندرا ساخته استوار کند که جای فرج و بر
آمد باد نباشد و خشک سازد بعد ازان آن تغار
را بالای دیگدان نهد و تا یکپاس آتش
چراغ کند و نظر کند که آن مندرا از جای نه ترقیده
باشد اگر ترقیده باشد باز بهمان نمک آنرا
وصل سازد و بعد ازان بیارد ریگ و دران
تغار پر سازد چنانچه ته آن کتوری واژگون
نماید و دیگ هم را از ریگ پر سازد و یکپاس
دیگر آتش میانه و دو پاس دیگر آتش لحوی کند
بعد ازان سرد کرده ادویه را از میان کتوری
تراشیده بستانند و در عسل و شهد کهور و غیره ممزوج
کرده حبوب ساخته در بته بگذارند که قوه اعلا

می نموص و بیک کتوری هشت مرتبه این عمل
می توان کرد **نوع دیگر عمل کتوری فقیر سید رام
عرف سید اعمل قم** بیاره نقره هفت توله
و هفت توله جست منقا اکر قایم باشد بهتر
ازین هردو را کتوری بانداز و اندرون
کتوری هفت توله سیماب انداخته بعده ستند
بول خرسیاه مقدار نیم آثار و بر وی یک
قطره انداز و زیرا و آتش ازدو چوب
بیر کنند بعده همو طور شیر آک ربع سیر
چون دهد بعده یک شب در هوا بگذارد
تا که سرد شود پس آن کتولی را گداز کنند
جمیع نقره کردد **نوع دیگر شکری نقره ساختن
بجهت اکسیر قمر عمل شیخ محمد روشن قدس الله سره**
بیارد سنک بوزن دو بهلولی و صابون
شش بهلولی و پهتکری یک بهلولی

وروغن کنجد یک وقیه ظریف پختن این است
نخستین صابون و زیبج و روغن هر سه ادویه
را در کتوری آهنی انداخته بر آتش نهد وقتی
که همه اجزا در جوش آیند و آب شوند بعده
شنکرف مذکور را درو نهند و بگردانند تا همه
ادویه بسوزد بعد از آن شنکرف مذکور را
برآورده با کلاب و کونعد در کهرل انداخته
با نس سحق نماید بعد از آن بیارد پتره
نقره خالص که وزن هر یک پتره ماشه باشد
و طول آن پتره نه انگشت و عرض او هشت
انگشت باشد و شنکرف سحق مذکور زیر و
بالا پترها لیپ دهد و تحت و بالا ورق
ابرک داده و از ریسمان و تار آهنی بسته استوار کنند
و اندک گیل لیپ داده خشک نموده در آتش
منکلی بز بغیر دود باشد انداز دو دفن نماید

تا تمام شب بماند در این آتش دهد بعد از سرد
شدن برآورده در کهرل حل غوص مای الحیوة
داده یعنی عبارت از روغن گاو و شهد
وسهاگه هر ۳ مساوی سحق غوص و از آن مخلوط
ساخته گداز کند بعد از آن گو نبله را سوراخ
غوص تکری کند و این چنین احتیاط نماید
که وزن از موش که درو گداز کرده است بجنس
تمام غوص از موش ریزه و ذرّه بگیرد که وزن
نقره کم نشود بعد از آن بیارد بیضه مرغ اورا
کلان طرف سوراخ کرده خالی غوص بوزن دو
پهلولی سیماب منقا درو اندازد و تکری مذکور
که از نقره ساخته است بالای سیماب نهد و سوراخ
بیضه را سرپوش کند و گل حکمت نماید و در
بالوچنتر که ریگ در دیگ مقدار چهار انگشت
فرش کرده بالای او بیضه مذکور بر آن نهد

وتمام

وتمام دیگ را از ریگ پر کند و گل حکمت نماید
و زیر دیگ آتش ده ۱۵ تار بخته هیزم کند
که سیماب مثل مسکه شده از بیضه بیرون آید
و آنچه مسکه نشده باشد باز در بیضه دیگر کرده
بطریق اول آتش بدهد تا سیماب تمام مانند
مسکه شود بعد از آن برابر سیماب مذکور هر بیه
و دو چندان بلادر و مجال کوته و چهار چندان
گوند این هر چهار اشیاء مذکور را از شیره اک
تر کرده شش روز تا ۳ پهر کهرل نماید و ۳
سپیت نماید یعنی شش بوته کند و خشک
غوص مسکه مذبوره را درو نهاده آتش دو
اُپله کند همین طور ۳ کرت آتش دهد و سیوم
مرتبه از گلاب تر کرد نماید بعد از آن چهار ماشه
از این اکسیر برسی توله قلعی منقا را کفایت کند
طریق آتش دادن این است که از هر چهار طرف

یک یک خشت نهاده آتش دهد یک خشت
نیز بالا نهد چنان کند و طریق دیگر بختن
سیماب مسکه آن است که آن مسکه را در
سینیت بریسی و هریسی و بجفناک و اقوی
ساخته در و آتش دهد از دو سه او پله ها نو
مسکه مثل جونه شود و کلس کرد بعده سیماب
طلا آنچه گفته است مرکنند و ازین
تکری نقره بیست و هفت مرتبه کار آید
و کیفیت صاف نمودن قلعی این است
اول از اجوائن صاف نماید پنج مرتبه بعده
از پول اسپ بعده از روغن کنجد متقی این نست
نوع دیگر عمل دبی نقره عمل سفر الله بیارد
شنگرف هر قدر که خواهد در کتوریی
مصفا انداخته شیره از بیل بادنجان
بر کند و آتش چراغ دهد و اندک اندک

اندک

اندک شیره مذکور چوه می چکاند تا نشست
پاس بعد از آن از شیره پیاز بدستور
نیوی چهار پاس و بعد از آن در شیره
ادرک دو پاس بعد از آن در شیره لیسن
یعنی سیر دوازده پهر همون طور آتش دهد
بعد از آن مقدار چهارم حصه شنگرف مذکور
کند یک آمده را آورده ریزه ریزه مقدار
نخود بکنند بعده بیضه مرغ آورده از و
آب سفید بر آرد و بیضه خالی کند در و
زردی او بر آرد و کبریت مذکور مقدار
۳ ۳ دام یعنی ۳ ۳ [illegible] تانک در هر یک
بیضه انداخته آرد ماش مقشر و آب
سفیدی بیضه کهرل کرده مهر کند و در آتش
نهد که کنده یک به پزد آن مقدار بدارد آتش
که پخته شود و نه سوزد [illegible]

کنزیه آورده همانطور در بیضه مرغ پخته کند
بعد از آن بمقدار شنگرف مذکور نقره محلول
آورده مثل کاغذ پتره کند و شنگرف و کندک
و مثل پخته را با گلاب مذکور [illegible] پاس
کهل کرده زیر و بالا پتره لیپ داده بعده
باز زیر و بالا پتره ابرک نهاده بتار
سوت و آهنی بسته استوار غوطه دردو
کوزه گلی انداخته گل حکمت کند و خشک
سازد و آتش یک کوزه بدهد بعد از آن
برآورده آنرا ماء الحیوة داده ذوب
کرده دبی از بهرت بکنند بعده اگر دبی
مذکور آب لیمو بدهد بسیار خوب است
و خوب شود و اکسیر کامل گردد هر وقت
که خواهد پس آن دبی مذکور را با سیماب
منقا پر کرده برسرا و ورق ابرک نهاده گل

حکمت

حکمت نموده خشک ساخته در بالوچنبر
نیم پاس آتش بدهد چهارم حصه از سیماب
نقره گردد همین طور کار کرده اوقات
خود را بر داکر بی آب شود باز آب لیمو داده
کار خود تمام کند بفضله تعالی **گرسنه فائده**
کردن کتوری و دبی اگر کسی خواهد که کتوری
را همچنان گرسنه کند بیارد شیره لونیه تلخ
و شیره پوست بیخ آک و شیره کچ خورد
این هر سه شیره برابر گرفته کتوری را بر
کند و بر آتش بهوبهل نهد تا که خشک شود
باز پر کند همچنان عمل تکرار شصت مرتبه
کرده عمل نماید که کتوری گرسنه گردد **فائده**
دیگر اگر سیماب قایم النار را در هلیله زرد کلان
و آنبا هلدی و بهلانه نیله فش غلاف در سفال
نماید بالا آتش زغال بگذارد که سوخته و شگفته

شود چون داند که سر دستش برآورد نوع دیگر
وقتی که سیماب مسکه شود اکسیر او باین وجه
باید کرد بیار چوب که آنرا میده لکری گویند
مقداری که دران یک ماشه سیماب بگنجد و آنرا
باریک سایده و با آب خمیر کند دران سیماب مسکه
بوزن یکماشه انداخته غلوله کند لیکن
سیماب در مالع داده غلوله کند بعده در روغن
داغ زرد در آتش بریان کند خوب چنانچه غلوله
مذکور سوخته شود بعده فرود آرد و دو بوته
گل زرگران راست کند و خشک غوص بیارد
اجواین و در بوته زیر و بالا سیماب داده
و بوته دیگر بر آن نهند و سنبت محکم کند
و در گرسه دو پاچک دشتی غوص زیر و بالا
بوته داده آتش دهد در یک ساعت سوخته
خواهد شد بعد سرد شدن بوته را بشکنند

وآن

وآن سیماب را به بینید اگر شکننده شد و مانند
براده مرشود اکسیر شد در یک توله مس اندازد
عمل بکند و اگر مانند جست شد آن از سیم بهتر
در مس و یا در قلعی گداخته اندازد
و اگر شکننده نه شود و سفید شد آن نقره است
لیکن اگر اکسیر شود و یک توله مس گداخته
یکماشه اندازد شمس خواهد شد و اگر در قلعی اندازد
نیز همین وزن لیکن قلعی را از روغن در
صاف غوص اندازد قمر گردد والله اعلم بالصواب

فصل دویم در بیان معرفت اکسیر نباتی که فی نفسه عمل کند طریق آن اینست اکسیر قمری

نباتی بیارد ک ل م ت ا ت ی رنگ طلش
زرد باشد صفت بوته که خشک و تر بکار می
آید لیکن وقتی که بکل آمده باشد و رسیده باشد
بکار می آید و اگر بکل نرسیده باشد بکار نیست

وتر خواه رسیده باشد کار نیست وطریق تجسس
این بوته که هر جا در صحرا و باغ قسم دیگر بسیار
باشد البته تفحص باید نمود که یافت می شود
بوته این در صورت از جنس خود تفاوتی ندارد
و در برگ و کلانی و خوردی بوته و جزویات
دیگر موافق جنس خود است مگر به گل که این
گل زرد است ترکیب این است که بیارد
شاخی از زقوم خاردار و بدرازی چهار
انگشت و یک طرف میان او را خالی کند اگر از
خشک باشد بوتهٔ مذکور میده کرده اندک
و آب با و برسد دران سوراخ اندک اندازد
و بالای بیش سیاه انداخته اندک از میده
کرده این بوته تیز بیندازد و قدری سهاگه
با آن یار کند و دهن آن پارچه زقوم محکم کند
و طرف دهنش را با اندک گل بیندایند و اگر
ترشی

ترش باشد آنرا کوفته مانند خمیر دو وقیه ریخته
با اندک سهاگه بهمان روش که بالا تحریر یافته
در پارچه زقوم محکم ساخته و یکسیر پا گوبر
گرسی نهاده آتش بدهد و بگذارد که خود بخود
سرد شود بعد ازان برآورده که کار کشته
باشد این بوته از حروف ابجد م ن تعلق دارد
و در خواص گل مهدی بگیرد از بوته که گل زرد
باشد میده کرده و اگر تر و تازه باشد نیم کوب
کرده بگستراند اول پارچه کاغذی و بنهد لختی
از پنبه که ترکرده باشد از شیر پستان بدماره
یعنی شخصی او سه پهلو باشد اگر شیر تازه
یافت شود لخت های پنبه که ترکرده خشک کرده
باشد از شیر مذکور هم کافی است و کار تمام می شود
پنبه فرش کند بر کاغذ از زین پنبه و بالا و زیر
بگستراند از خشک دوای مذکوره و بنهد

برو یک توله مس و دو ماشه سیماب و دو سرخ
سها که را دارو اگر خشک باشد خشک
و اگر تر باشد از تر تش اگر لخت بقیه زیرین
با آن کلانی باشد که توان مس و غیره را با
دواهای که فوق آنرا پوشیده بپیچیده به پیچد
و کاغذ پائین را برو محیط ساخته بار سیماب
خام به بندد و در میان موش گذاخته زیر و بالای
او زگالی داده بدمد چنانکه یکردش آید بعد
ازان فرود آرد که قمر خالص است و اگر سیماب
تنها را بطریق مذکور با بوته و بقیه بپیچیده در
موش گذاشته بر آتش نهد عمل تمام است و اگر
قلعی از بنکره و یا کمچی لاک تنقیه کرده
باشد بطریق او در فصل تطهیر ذکر یافته
است ازان قلعی هر گاه که خواهد قمر سازد بطریقی
که مس و پاره در خشک و تر آن بوتی و بقیه

و کاغذ

و کاغذ
بپیچیده در موش نهاده در آتش زگال بنهد عمل
تمام است و از مجربات کسانیکه تعین است
فائده اکسیر ساختن و نقره پهونک آنست
ج ي ب ث ر ت ن ک ب ق را با نقره
شش چهار گهری صلایه کرده پهونک چنانچه
پیش ازین نوشته شد در انده موش گذاشته
آتش کرسے بدهد و دو مرتبه همین عمل کنند که رنگ
سرخ آن نقرهٔ پهونک بعمل آورده در یک توله
قلعی طرح کردن نقره خالص مرشوش و اگر سفوف
باشد و مس و سفوف در بوته گذاشته نقرهٔ
پهونک را بگدازند و بر بالای آن از سفوف
ر ت ن ک ب ق گذاشته انده موش سیاه زنند
و آتش کرسے بدهند و دو مرتبه همین عمل کنند
که یک سرخ ازین پهونک سفوف رسیده گداری
کم می کند این است که یک توله قلعی را قراعی

می‌سازد شناخت بوتی شهرت دارد که این
بوته در جای نم‌ناک که رطوبت بسیار داشته
باشد و آب سیلاب کرده باشد پیدا می‌شود و در
کناره جویها و نالها بهم می‌رسد و در دو ماه عین
تابستان این بوته نایاب است و این بوتی
که باه مذکور شد در منزل بازیگاب که سه
چهار منزل اینطرف کابل است بسیار است
و در کوه یوسف زئی و ننغر و لمغان که از
مضافات صوبه کابل است نیز بهم می‌رسد
و در کوه کرچهاک ننده هم بسیار می‌روید
و برلب دریای جهناب که آن لاهور است
نیز پیدا می‌شود خصوصا سر راه گذرست
خوشعه و کوپره دو دیه است بر آن گذر
این روی دریا جهلم آن فراوان است
و می‌گویند که در ملک لداخ بجست و جوی

یافته

یافته می‌شود و در ملک اودیسه بسیار
بهم می‌رسد و بخصوص در دیهات فتح پور سیکری
یافته بود و اینجا هم بهم می‌رسد و چهان شخص
دیگر است از دیهای متهره است در گرد
و پیش او لیبی بسیار می‌شود بعض غرض در
اکثر جا به تجسس بسیار بهم می‌رسد و این جای
می‌باشد که زمینش نم‌ناک است و یک مرتبه
آب سیلاب آنجا آمده باشد بیشتر بهم می‌رسد
طریق گرفتن تخم این و شناخت کلانی و خوردی
و از صحرا بخانه آورده کاشتن بباید دانست
که تخم او بطریق کلونجی می‌شود و لیکن از کلونجی
خورد و تر بلکه نصف تخم کلونجی سیاه می‌شود
و آن سیاه مایل بمیکونی و مزه تخم و برگ این
تلخ است و نهایت کلانی این بوته زیاده
از یک دست نیست باید که در آخر ماه کاتک

کارتک آگهن
میزان عقرب

ودر ماه اگهن تخم اینها بر دارد اما باید که تخم
را بگذارد که خشک شود بعد ازان بر دارد
یعنی وقتی که خوب پخته شود خامی نماند و
هرگاه که بخواهد که این تخمها بکارد ودر ماه
جیت یا ماه ساون باید کاشت و آبی
که برای رستن اینها تخمها خواهد داد از
چاه یا باولی بنا شود از آب دریا یا آب
تالاب یا آب نالا باشد و طریق کاشتن
و آب دادن آن آنست که اول زمین
را با قلبه نرم سازد یا بیل داران را بگوید
نرم سازند چنانچه برای کاشتن گندم زمین
می سازند و مثال کاشتن یا درنگ زمین
را ثوه ثوه ب زنند ودر هر ثوه یک تخم یا
دو تخم یا ۳ تخم بکارد و بالای تخم بجای ماتی
یعنی گل زرد خوب سوده اندک اندک بپاشند

جیت ساون
ثور سرطان

وتا زمانی

وتا زمانی که آن بوته یک وجب شود می باید
که هر روز دو مرتبه آب بدهد چون از یک
وجب کلان تر شود اکتفا بدادن دو آب
نماید چون ازان کلان تر شود و نزدیک
برسیدن برسد هر روز یک مرتبه آب می داده
باشند **عمل قوی اکسیر قمری از نباتی** بیارد
قلعی هر قدر که خواهد و در ظرف گلین که پخته
باشد قلعی مذکور انداخته آب سازد و فرود
آورده سرد کنند بعد ازان **ق درخت بن کـ**
رق که کاغذ آنها کوره باشد و آنرا سیاه
گویند آن قدر بر آن قلعی ریزد که بقدر
یک جو بالا قلعی بایستد پس برانگشت
یعنی بزگال که بهندی کوئله گویند آن طرف
با قلعی مذکور را گذاشته میدمیده باشند که طبخ
آن بطریق کجی خواهد بعد و همین که بالای

دو کف سفید مانند شیر آمده گیرد بعد از ظرف
ظرفی کلانی مانند سر پوش بر وی گذاشته آنرا
از آتش فرود آرد آن قمر است عمل قمری
اکسیر قمری از نباتی لبتاند پوست بهر شکل
این است ث ث س ه ک ش ل واین
در صحرای بات گجرات و آنروی نربده بسیار
مرغوب و ریشه مرد و اند بر درختها یعنی پیل
می دوانند و برگش مانندی باشد اندکی دراز
تر شاخ بشکل برگ سنیب و گل سفید خورد
دارد آب آنرا بر آورده خواه در بوته که
سیماب و یا قلعی باشد انداخته سر پوش ندهد
یعنی موش واز گذاشته با آتش اوپله طبخ
نماید آب هر دو را خشک کند گل هندی
اکسیر قمری از نباتی عمل این بوته بیارد بوته
ک ل م ث ه ت ی آب آنرا باکوفته و مثل

نگر

خمیر کرده آنرا پاره پاره باین طریق که چیرا بند
قرص ساخته و درمیان موش بنهد و بالای این پاره
نهاده باز بالای آن قرص با اندک سیماب که بگذارد
و انده موش نموده دیگری نهاده آتش بدهد
و اگر عصاره اش باشد عصارهٔ آنرا چندان
بیفزاید که سیماب را بپوشد بلکه چیزی از بوته
مذکور بالا باشد بطریق مذکور آتش بدهد و اگر
طبقهای خورد از مس ساخته در آب او خمیر
او بدان نمط که در صدر ذکر شد انده موش
کرده آتش دهد کار گر است لیکن آتش
مس تند تر که می باید بر افروخته باشد
و این بوته از حروف ابجد بمیم و نون تعلق
دارد عمل قمری اکسیر قمری از نباتی بیارد
سیماب هر قدر که خواهد که برابر قلعی و چهل
بیفکنند به این طریق که قلعی را آب کرده و سیماب

رادر ظرف گلی خورد بعوض قلعی مذکور را آب
کرده بیندازد و سر آنرا زود بپوشد و چون
سرد شود بیارد با آب برگ رتک بشن رتق
سن خد و شاخ های خورد او را برآورده و آن
جهل سهده کرده در موش اندازد و زیر او
سیماکه میده کرده بگستراند و بالای آن جهل
پیهد بگذارد بعد آن شیره گیاه مذکور اندازد
آن مقدار که اندک بپوشد و پاره سیماکه میده
کرده دیگر برو بپاشد و در انده موش کرده و مندره
در گل بد و پارچه برو بر پیچد و تا نی بر موش
بالا کند تا نشیب و فراز معلوم کند و خشک
سازد بعد از آن یک سیر در نیم سر کرسی آتش
بدهد و کرسی عبارت از زیرکه او بلا است
در زمین کو کنند و کرسی مذکور زیر و بالا آن
بوته داده آتش از جانب بالا بدهد چون

بهرد

سرد شود بعد آرد که قمر بنجول است و مجرب
و این بوته از حروف الجدب ه تعلق دارد
رتک نکبشن رتق سن خد و وقتی که آن گیاه
خوب بالیده و رسیده باشد برگیرد بلکه
اگر گل کرده باشد یا نزدیک بگل رسیده باشد
بهتر است و اگر عصاره همین بوتی در بوته
انداخته پاره ارزان اندازد و بطریق که آب
بالای سیماب یعنی بپوشد او را بپوشد تمام سیماب را
در موش دیگر برو گذاشته اند موش ساخته بهمان
طریق جهل پیهد طبخ دهد آب سیماب خشک شده
قمر گردد و این بوته از حروف الجدب ه
تعلق دارد عمل قمری اکسیر قمری از نباتی
بیارد سیماب هر قدر که خواهد و در خشت کهنه
میده کرده کهرل نماید تا دو ٣ گهری و اندک
اندک آب برو می ریخته باشد بعد از آن سیماب

را از پارچه صاف کرده در حوضی انداز[د] و بالای
آن شیشهٔ بوتی ش ل س ی بریزد آن مقدار
که بالای آن بیاید دوازدهم حصهٔ پس سهاکه
بالای آن بپاشند پس در آنده موشی کرده آتش
یک سیر پاو و نیم بالا کرسی در کوی که عمق آن یک وجب
باشد و هر چهار طرف آتش بدهد بعینه که کشته
قمر حاصل است و هر موشی که در و شیرهٔ بوتی یا
بوته انداز[ند] می باید که او را ساخته در آتش پخته
باشند که خام نباشد بدانکه ش ل س ی ۲ قسم
است و این بوته از حروف ابجد ج ل تعلق دارد
سیهند اگر قمری از نباتی بیارد س ی ش ن ت
سرخ اگر تازه بدست آید و در عصاره یعنی
آب او در مشتری بریزد قمر گردد طریق آنست
و اگر یک سیر قلعی را در سفال پاره انداخته
آب سازد و چون قلعی آب شود سه چهار ماشه

از عصارهٔ بوتهٔ مذکور بیندازد و با آتش نرم طبخ
دهد که نقره خواهد شد و اگر تازه نباشد خشک
آنرا سفوف ساخته نگهدارد هرگاه بخواهد یک
دو سیر شش سفوف در یک سیر قلعی آب شده بیندازد
و آتش تیز تر برافروزد در اندک زمانی هزکرشی
مانده نقره خواهد شد این بوته از حروف ابجد س ی
تعلق دارد عمل قمری اگر قمری از نباتی بیارد
بوته رق ن ش ق ن ک ل ت ورق این گیاه
مثل پنجه دست است هرگاه بتانند بیخ این را
و قشره وه شیرهٔ او بستانند و جرم فشردهٔ او
جدا نگاه دارد و هرگاه بخواهند کشتهٔ سیماب
نراس را گلی سازند در بوته زیر و بالا جرم
بیخ مذکور گذاشته در مغاکچه نهند و بوته دیگر
بالا نهاده معمار سازد و شیرهٔ او نیز بالای جرم
بکنند در دو نیم سیر پاچک آتش دهد که این

کتکه شل کلس خواهد شد واگر دو رتی زر بین در
میان یک توله قلعی گداخته طرح کنند بوجود آید
اگر در شیرهٔ برگ سیماب را تا دو پاس کهرل سازند
آن سیماب قایم النار می شود واین بوته زر حرف
الجد شمرت ث ق خ ر ث زرد گل که رنگ
گلش رز علم توری باشد و ثمر کلان بر او را
اندک ببرد ومیان خالی غوص سیماب اندازد
وبالای سیماب آنچه در وقت خالی ساختن
برآمده بالا دهد واگر کمی کند بیاز کوفته
برکند وسرپوش ازان برو نهد وپارچه نمک
تر کرده بروبه پیچد وبا گل زرد که اندک بنیه
دران دخل کرده باشد لیپ کند وا وپلهٔ کلال
را اندک در میان گو کرد این را برابکذ زرد
وسوسیر کرسی در وکرده وبالا داده آتش
برافروزد درسی ثمرسی مرتبه بطریق مذکور

آتش

آتش دهد وهر بار پاؤ سیر کرسی زیاده مرکرده
باشند مقرر که درسی نوبت بده سیر کرسی خواهد
رسید وسیماب قایم النار خواهد شد بعد ازان بیارد
طبق های مس بسیار تنک وبدست سیماب را
بر آنها بمالد چون انکه در باطن طبقها بر آید
ومیان قدح بچینند واندره موش ساخته در ۳
پیرا وپله وپاچوب خشک گذاشته آتش
بدهد که قمر است واین کلیه است اکسیر قمری
رز نباتی بیارد ک خ م ق ب که گل او سرخ
باشد وشیره او برآورده یک پهر سیماب دران
شیره کهرل نماید ودر انده موش کرده در
دو سیر کرسی در شب آتش بدهد چون سرد شود
برآورده در شیره مذکور یک پهر کهرل نموده
بطریق سابق آتش بدهد غرض ۳ نوبت
بطریق مذکور آتش دهد بعد ازان یک شش

سها که زیر و بالا یک توله سیماب مذکور در انده
موش ساخته در موسیر کرده در شب طبخ دهد
که قمر آنگاه مقرر است و این بوته را از حروف
ابجد ک و تعلق دارد عمل قمری میرزا اکبر
قمری از نباتی عمل گفته میرزا محمد علی بیارد
مشتری منقال سه پاو پخته و در میان پیاله
گلی انداخته بر دیگدان گذاشته بگذارد تا وقت
طلوع آفتاب یعنی وقت تمام صبح روز پنجشنبه
یا دوشنبه بساعت نیک دیگ شیره گوالا که گره
او سیاه نزدیک می شود و صاف باشد و بگیرد
هر دو بوزن مساوی گرفته بالای آب شیره
قلعی مذکور انداخته قلعی چندان اندازد
که مغروق گردد و سرد شود و همان طور بگذارد
بر آتش نرم که تمام شیره در خورد و باز وقت
موعود یعنی شام همان قدر شیره فند هر دو

بوته

بوته مذکور گرفته که از غوص بدستور صبح باز
اندازد بطریق صدر سرد نماید و آتش همان
طور گذارد و هم چنین تا هفت روز دو وقت
شیره داده سرد نماید تا وقتی که چهار ده وقت
تمام شود بعده بر آورده باز با سها که یک دانه
و قدرت قادر به بیند و بگدازد و این بوته در نال
ولکا ره جوی و در تالاب خشک که یکبار آب
آمده باشد بهم می رسد عجب است عمل قمری اکسیر
قمری از نباتی عمل میرزا احمد کور بیارد بوته ناگا جن
دودهی سفید که در شاخ و برگ و رنگ سرخ
نباشد و بهنگره کبود متعارف که در زمین
خشک باشد هر دو مساوی گرفته یک جا کرده
کوفته شیره بر آورده در آونه کنند بعد از آن
مس منقا بوزن هشت ماشه که از کرده
سرد نماید با استنزال کند در شیره مذکور تا هفت

مرتبه بیاین هر بار علیحده باشد بقدر سرد
بعده هشتم مرتبه که از غوطه صاف کرده
بکار برد مجرب است **عمل دیگر اکسیر قمری نباتی**
گفته میرزا مذکور بیارد پنج کلو بیل بوزن سیر
و در آب انبلی ده سیر بجوشاند تا که دو سیر
بماند از و سرکه آنرا بگیرد بعده بستاند
قلعی منفا هر قدر که خواهد او را پتره‌ها کند و
از نقل و یعنی سرکه مع پنج لیپ بر پترها
کند و خشک سازد تا سه بار بیارد شیره
آنبوتی دو سیر و شیره لیمو نیم سیر و نمک سانبهر
یک سیر اینهم را در ظرف اندازد و در و
پترهای قلعی که از لیپ کرده خشک غوطه
تیار کرده است او را هم انداخته دهن آوند
را سرپوش داده مهر محکم غوطه استوار
کند و خشک نماید و بعده چهار پاس شب آتش

باچک

باچک دشتی کند و طبخ دهد و بعد سرد صبح را
برآورده نقره خالص بینند بکار برد و در
راه خدای عز و جل صرف نماید و خود هم بکار
برد این را قلعی بند گویند **عمل قمری اکسیر قمری**
از نسخه معتبر رزنباتی عمل بوته گاتهه مانند
یعنی در هند اندها هولی گویند که رنگ گلش
آسمانی گون باشد یک توله آب آنرا در توله
قلعی آب کرده اندازد که فی الحال قرص لبنه
نقره مرشوط و این بوته بیشتر در کناره دریا
و جوی‌ها و تالاب‌ها و در زمین سیلابی سرسبز روید
و بهم میرسد **عمل قمری اکسیر قمری نباتی** از نسخه
مذکور عمل بوته کنتاشه کمرکال وزیره گلش سفید
رنگ باشد یک توله آب آنرا چون قلعی آب شود
بر آن اندازد که فی الحال نقره مرشوط و اگر یک جز
سیماب را بر سفال پاره گذاشته سه برابر باچهها

انتها نسخه غیر شوله

نکته

برابر سیماب جوه عصاره همین بوتی مذکور
را میداده باشند وآتش نرم درزیر آن سفال
پاره برافروزد وازچوب آهسته می جنبانیده
باشند پاره ها را منجمد می سازد عمل قمری عمل پال کس
از بوته مذکور لبتانند قلعی چهار سیر شاهی
وسیماب یک سیر شاهی قلعی را در سفال
انداخته آب باز دو سیماب داخل نماید
ولبتانند شیره کتهی سفید ده سیر شاهی
وهمان قدر شیره دونه خورد یا گلان دران
انداخته آتش دیپا بدهد که در چهار پاس
پنج گهری بسته نقره مرشوش عمل قمری اکسیر
قمری نباتی از نسخه منکوحه عمل بوته کهرتی
که از رنگ کلش سفید باشد آب آنرا لبتانند
ودر پنج توله پاره از آب این بوته مذکور
بیندازد ودر بوته سر وا انداخته آتش کنند

که

که نقره بیرنگ خواهد شد وازین بیرنگ
یک سرخ در مس گداخته طرح کند واین بوته
پشت در زمین بر می روید نقل عمل عمل بوته
مذکور شیره او یک سیر شاهی لبتانند ودو سیر
شاهی سیماب با نیز شیره دو پاس کهرل کند ودر
بوته معما کرده ۳ مرتبه اول از یک سیر پاچک
آتش دهد ومرتبه دویم بطریق اول که ده در
دو سیا آتش دهد نقره خواهد شد عمل قمری اکسیر
قمری رخو نباتی بیارد استخوان بزکوهی را
با انگشت سوخته نرم صلایه کنند واز و بوته
سازد وبالا آتش بنهد وبعد ازان مس را
دران بوته بگدازد پس بیارد گل کهل
وبدست نجالد وقتی که مس آب شود آب کهل
برابیفشارد قمر خالص گردد عمل قمری اکسیر قمری
از نباتی بوته هنگره سیاه پاو سیر شیره لبتانند

وقلعی باو سیر هفت مرتبه گداخته وآب
کرده دران شیره مذکور سرد نماید بعد ازان
قلعی مذکور را در سفال انداخته بگدازد و دیگر
بیارد ربع سیر شیرهٔ بهنگرهٔ مذکور و دران می
ریخته باشد تا زمانیکه شیرهٔ مذکور تمام شود
وآتش دهد یعنی مانند چراغ کند مجموع نقره شود
عمل قمری اکسیر قمری نباتی عمل بال کنس بیارد
بهنگره جزو کتائی یک جز و دونه خورد یک جزو
واین هر سه را جو کوب کند و بیارد قلعی برابر
هر سه و ورقها از ولیتا ندر ریزه ریزه کرده
وبوته معما ساخته در زیر و بالای ها ی مذکور
داده قلعی دران گدازد و در نیم گجیت آتش دهد
یعنی گوی ب زد درازی و عرض و عمق نیم دست
کند و دران میان بوته نهاده آتش دهد چون سرد
شود نقره است عمل قمری اکسیر قمری نباتی

بیارد

۲۳۶

بیارد پوست بیخ بله و ریزه ریزه کند و در کوزه
اندازد به پتال جنتر بچکاند آب سنخ خواهد چکید
مثل جوه آن چکیده را در قلعی آب کرده شنل با زند
اسپی خالص خواهد شد عمل قمری نباتی نخستین
درمیان تنهٔ درخت بهلاوه کاواک سازد
قلعی درمیان آن کرده براده درخت مذکور
را بالای آن ببندازد و از چوب بهلاوه بلادر
آتش کرده بسوزاند آنچه بر آید نقره خواهد شد
و باله غیر محل نوشته است عمل قمری اکسیر قمری
النباتی از سیهند سنخ نقل از بالکتی بیارد
سیماب بقدر دو سیرنیم بیارد یا شیر خواه
یا شیرخواه خشک باشد از سیهند سنخ برابر سیماب
و تا یک پاس در شیره یا شیر مذکور کهرل سازد
واین را در بوته معما کرده به پنج سیر پاچک دشتی
آتش کند نقره می‌شود عمل قمری اکسیر قمری

نباتی بیارد شیره بنداال سفید کل یکنیم پاؤ بعده
قلعی منقی را در سفال انداخته آب غوص جوه
بدهد با آتش نرم لیکن اولا در شیرهٔ مذکور هفت
مرتبه سرد نماید بعده از شیره مذکور بقدر صد
جوه دهد آتش دهد ان شاء الله تعالی نقره
خواهد شد عمل قمری اکسیر قمری نباتی بیارد
بوته شود جوکه که کل سفید باشد خواه تر باشد
خواه خشک بقدر یک سیر شش میده کرده
نگاه دارد بعده بیارد قلعی منقا بوزن یک سیر
او کما نموده و آب غوص یک سیر شش سیماب
منقا در وا اندازد بعده فرود آرد سرد نماید
پارچه پارچه کند بعده در بوته خریطه نصف
میدهٔ گیاه مذکور در بوته مذکور اندازد
و بعده قلعی پارچه کرده بالای آن اندازد و بعده
بالای قلعی نصف میده باقی اندازند و قرص نحاف
کرده

کرده و مطین غوص آتش دهد قرص خالص خواهد شد
ان شاء الله تعالی

نوع دیگر متفرقه نسخه جیب کفته مردهٔ ماهوس بیکم سیمی ۲ دل
و هر دار سنگ و شنجرف اولا نیم توله سفید و روغن
در کرائی بعده آن سیماب مذکور بر سفیده ور نهد و نیز مردار
سنگ و شنجرف خورد کند برابر نخود و بر اطراف سیماب
گذارند و بالای آن پاؤ سیر آمله خام کوفته بر آن نهد
و یک سیر و نیم پاؤ روغن سرسیه اندازند و در آتش
چوب کند تا روغن خشک شود هر یک طرح علاحده
بر مس شود یک ماشه بر یک توله نوع دیگر بیارند
دبهٔ مس و اندرون آن می نهد سنبل توله و زاج سیاه
نیم توله و صابون توله همه یک سحق کرده بوطه سازند
و در بوطه مذکور یک توله سیماب نهد و بوطه را میان آن دبه
نهد و گل حکمت کرده در دو سیر پاچک آتش دهد همه سیماب
مثل ماش دانه دانه شود قایم النار نوع دیگر بیارند

سنبل دو توله و زاج زرد دو توله هر دو را سحق
کرده میان یک سفال طرف نهاده بر دو توله سیماب نهاده
بالای آن شیرهٔ عنب بیل قدری داده زیر آن آتش کند
نرم سیماب بسته گردد **نوع دیگر تنقیه زهره** بیارد
شب یمانی عقاب نمک طعام عاقرقرحا بسفایج هم
مساوی صلایه کرده و در سرکه تیز بجوشاند و سرکه را
صاف کند و صفحه زهره را که بنمک غسل کرده
و صفحه را سرخ کند و در این سرکه غمس دهد هر چند
بیشتر بهتر است که سفید کند **در نرم کردن جسد**
خون بز ۲ ننه ۱ کار ۱ بوره ۲ درهم صلایه کرده و در
کداز درج کند اما اول خون و اجزا را سحق باید کرد
عمل نوتیا و زرنیخ سرخ مساوی و زیبق دو جزو باهم
سحق کند و با زرده بیضه تشویه داده دو بار مصعد کند
یکی برده قمر طرح کند **نوع دیگر گفته سید جعفر** سی ۲ کوکرد ۲
براده مس ۲ باهم سحق در آب لیمو کند در شیشه نهاده

چهار

جیا یابس آتش دهد اکسیر گردد **نوع دیگر** زیبق سنبل
شوره هم بوزن مساوی گرفته در شیرهٔ بسکپره
سحق نموده در شیشه انداخته سر نموده در دیگ گلی نهاده
در بالوجنه آتش دهد اثنا رها چک دشتی با انگشت در دیگ
دان دهد در میان شیشه قرصه نشین حوصله گرفته بکار
نوع دیگر شوره و زرنیخ اصفر ورق نموده ته و بالا
شوره داده در کرائی بوزن یک سیر پاچک دشتی آتش دهد
که قایم گردد **نوع دیگر** در چقندر سنبل قایم گردد و سیم
در شیره سیر سیماب قایم گردد سیماب ۳ توله تیزاب سر
دو سیر **نوع دیگر عمل قمر** بیارد زرنیخ ده مثقال عطارد
ده مثقال شوره ده مثقال عقاب ده مثقال هم به سرکه
صلایه کرده هموزن صابون در میان قاروره کند و قاروره
را در زبل ابل گذارد و یک شبانه روز آتش دهد ۳ نوبت
یا پنج نوبت بدین صفت تصعید کند یکی بر نه زهره طرح
کند و دو خمره اضافه کند تمام است ~~در عمل سرب بکار ۱۲۲~~
خواهی که سرب را نقره گردانی به رنگ بیار سرب
هر قدر که خواهی بگداز او را در تیزاب ریز تا محلل
شود و دیگر بیار بوره و روغن با این سرب محلل اشترال
کند مکرر در بین عمل قمر گردد بفرمان حق تعالی و این عمل
از بدیع بر تاج کیلانی است **فائده** اگر ملح بگدازد
و استعمال کند از روی نحاس احمر مثل قمر فرود آید

بسرخی در غایت اگر از وی بر آبگینه انداز سرخ
برون آید مانند شقایق نعمان اگر یکدرم از آن
بر صد درم زر کم عیار افگنی رنگش دهد و سرخ
گرداند و بهتر از معدنی باشد والله اعلم عمل طلق
محلول مدبر را در آب قلیا و آهک بجوشان
که چون سیماب حل شود و قلعی را هفت بار گداخته
درو بریز که تمام نا بیت شها باشد و بهر ده این
یک زیبق منعقد طرح کن که قمر خالص شود
اما چون یک جز آب قلیا و ۳ جز آب آهک که باهم
آمیخته بود طلق محلول و کبریت و زرنیخ و سم الفار
و زیبق مکلس نزاج و نعوشادر در هر یک از این ها
در پیاله زجاج چون طبخ کن با این تیزاب حل شود
و این با بها بغایت عظیم و بزرگ است فافهم فافهم
چون کبریت و زرنیخ با این بجوشانی تا حل شود مثل مس
و نقره را زر کند و روسخت را بهتر کند نوع دیگر
قلعی منقی ده درم و نحاس طاهر یک و نیم درم و زیبق
نیم درم اولا قلعی را بگدازند و زیبق را در وی بیا میزد
پس مس را بگدازند و قلعی را در مس انداخته قمر شود
و پس در بول کودک ریزد در یم کرده ریزد کار تمام است

نوع دیگر بیار یک من زیبق و یک من قلعی بگدازند و صلایه
کند و دو زرنیخ با او بیامیزد و صلایه کند نیک باید
تا یک دگر نرم شود و یک شب تشویه برد و چون ۳
تشویه داده باشد با زاج برون آورده به نمک بشوید
و خشک کند و چون هفت تشویه تمام شود خشک کند
خلاص برد تا سفید گردد و بیرون آورد یکی از آن
بر شصت وجها مس طرح کند سفید گردد و ور
قلعی و سرب نیز و بر آهن سه و دو و د نوع دیگر از ...
بستانند صفحه مس را بتا به هفت بار در دو در نمک آب غلیظ
فرو بر تا پاکیزه شود پس پاره پاره کرده در بوته بنه و با نوره
و زاج گرفته بگداز و در دو ت ب یا در آب صابون بریز
که نحاس صاف و لطیف بدر آید برابر آن طلا مغوش
خالص بنه و بگداز ۳ بار دیگر در بول مردان یا طفلان
بریز که برنگ طلاء تمام فرنگ بیرون آید مجرب است
نوع دیگر امر عظیم از برائ قمر زیبق را بنوشادر
عقد کن و از برائ شمس بکبریت محلول عقد کن چنین
زیبق را در لته بسته در کبریت که بروغن ...
که معصفر گویند یا بروغن کنجد جوشیده حل شده باشد
و بیرون ۳ بار عقد شود سپس پس از آن
بر بیت محلول بخود بده مثل آن تسقیه کنی و تشویه
نرم آن قدر که بگدازد چون موم و این هفت مرتبه
شود یکی از این زیبق بر بیت نقره طرح کنی که شمس مقبول گردد

برائی قرص سیماب نوشادر تصعید کنی و بشش نوبت
وبروغن بیضه حلاء تشمیع کن تا بکداز و یکه برده
قصوری برآید تیزاب هاء جه در امور ندکار اید
زهره العقاب بستاند نوشادر کاء بلوری
و هاب تصعید که زرد و خاک پاک صایغ
بدر آید پس ازان ده مثقال و باروت سفید
دو آتشه ده مثقال هم بیامیزد و بقرع و انبیق
بچکاند ۳ بار که روغن نوشادر این است
و بهر نوع که خواهی عمل کن نوع دیگر جزوی نوشادر
با جزوی نمک قلیه آمیخته بقرع و انبیق ۳ بار بچکانند
که حل و تشمیع هم اشیا کند و بغایت عزیز و نادر
و افلاطون تعریف و ستایش بسیار کرده این تیزاب
اگر مس را تاب داده در و فرو برد سفید شود حل عقاب
ماء الفاروق شب شوره تقطیر کن ماء الزرین
عقاب شوره مقطر کن ماء الکلب زاج شوره شب
ماء مثلث زاج شوره شب ماء المعشی شوره
زاج شب نوع از فاروق شوره شب نوع ازما
مثلث شب باروت زاج نوع دیگر شوره زاج زرد
ماء بهرام شب باروت عقاب نوع دیگر بارو
ملح مکلس نوع دیگر دارا شکنه سفید سم الفار سفید
عرق فلفل کرد تو تیا هندی زنگار زاک سفید باهم ضم
کرده تیزاب شود مقطر والله اعلم لبن العذرا ارواح

۱۱

تا بستی کند بستاند مردار سنک پاک بکوب و به بیز و در
دیگ کن یا کاسه سبز و بهر یک رطل مردار سنگ چهار
رطل سرکه صایغ بریز و طبخ کن در سرکه تا ثلث برود
و بگذار تا سرد شود سرکه از و بستان و در شیشه کن و
بعد ازان بستان عقاب و بنه در قدح و ربع آو ملح قلی
بجنبان تا عقاب و ملح در زیر آب بگدازند و بگذار تا ساکن
شود که این تیزاب جمیع احجار را ثابت کند
نوع دیگر قلی و سرکه واهک تیزابه بگیرد و تراشه عاج در وی
کن تا شود بجنسه موم و هر سنگ که در زیر تیزاب انداز نرم
شود والله اعلم نوع دیگر شب نوشادر در نمک مکلس سحق کن
و او تقطیر کن بقرع و انبیق که او و دوم آید رسوب محلول
نوع دیگر بیار قشر مکلس بیضه خوب هفت مثقال
مردار سنگ ده مثقال و عقاب بیست مثقال
درهم خوب صلایه کرده و با بیاض البیض خمیر کند
خشک کرده و باز صلایه کند و باز با سفیده بیضه خمیر
و با زخشک کند تا سه مردار بعد ازان در قرع و
انبیق مقطر کند که این آب ثابت است ماء الفاروق
زاج کرمانی شوره نوع دیگر نوشادر و زاج و زنبق
نیم بانی نمک طعام برسانی و بسنج آنکه
هر یک دو و نیم بر یک دیگر افکن که بیاید صد گنج
زاج سفید باروت چند چکانیده صفحه مس را
داده فرو برد زر صایغ شود

تفصیل عیار افزا دیگر یعنی رنگ بیفزاید وقیمت آن

طلا موافق نرخ ارزد و رنگ بر اصل آید بیاید سلاجیت

و گیرو و شب و نیله تهوتهه از هریک یک توله این چهار

ادویه را در آب لیمون سحق نماید و بعد از آن غلوله

به بندد و نگاه دارند طلا کم عیار را ورق تنک سازند

و دارو مذکور با آب لیمو سحق کرده و رقها را تلحیف

سازند و خشک گردانند بعد از آن دیگر باره یک

سازند و بالای آن ریگ و رقها را مذکور بدالند و آتش

بکنند تا یک پاس بعد از آن و ... و دیگر ...

عمل کنند تا ۳ مرتبه عیار را افزو

نخ

اکسیر طلا کم عیار باشد

و در آتش اخگر کدا کنند تمام

برد و اگر دو روز بماند باز

نوتیا سبز و نوشادر لوه چون و لیتس زرد از هریک

ایک جز ... کوکرد مصفا دو حبه این جمله را میده کرده

با شیر صبر سحق کنند و طلا کم عیار را ورق سازند و بالا

ورقها تلحیف نماید و در اندر موشی بگردانند عیار

اودن شود نسخه دیگر توتیا رومی ع نو چهار توله زربیخ

براق ورقی یک توله شنگرف یک توله هر سه را با شیره ...

۳ پهر کهرل نماید بعده وقتی که نزدیک خمیر رسد ...

و چهار غلوله بندد ... غلوله بقدر یک ماشه و یک سرخ ...

غلوله تیار کرده نگاه دارند بعده بیاید طلا کنند ...

بوزن ۳ ماشه او را گداز نماید در عین ... یک غلوله

طرح دهد بعد از یک لحظه فقط این اکسیر زر کم عیار ...

بعده بیاید طلا بوزن یک توله گرفته در موش گداز ...

در عین گداز از این اکسیر یک حبه طرح کند بعد بر آن ...

عیار زیاد شود بر قیمت اصل آید

تحلیل ... کردن ...

در سر قلعی ... سیاه ... سوره ... اجزا ادویه ... تصفیه نماید ... یک حصه ... سحق کند ... آتش دهد ... حصه حصه ... نسخه دیگر ...

قایم نوع

یا حق قایم کبیر من المذکوره و عیسکه ...

صوابیر نو یا الی ... یجمیع و بصیر قایم

بیاورده مثقال نورد شقاق و نورد زرنیخ بعده یک مثقال جوهر ... مقاع و کرده کرده طلا ... نور

حیدب شود دهم ... سوراخ کرده ... بازده ... کنند خشک ... نور ... او را آن

بوست تحریخ کند دهن نوره اخرا با ... قند ... حمر کرده بکرد بعد ... حب

الحدید خوب بکرد از حیرانی در کرده بعد بکوفته بالکلانه سیزد

کو سعد در آن انداخته خوب کوبیده حمر کرده جنبه تحریخ بعد او را با آسمانی ... ده

دو سه ۳ روز در آفتاب گذارد که خشک شود بعد با تیل روغن کنجد با بید ... گرد

بقدر انکه بالای آن تحریخ برسد بعد او را در آتش بدهد یا دوازده

بقدر چراغ ... آتش شمع یا آتش بقدر ۳ ساعت او را بر دارند

که روغن شده است بعد روح نفس چیده که خود روغن روح ...

قوره روح نفس وحید او ... است یا قمر ... فاعده ... قمر ...

بیاورد یکمثقال نقره است بعد یکمثقال از آن روغن و یک مثقال از روح بده ...

... بعد ... نقره ... بدهد خاک شود ... یکمثقال او را ...

نسخه

هرتال طبقی ۵ توله سیماب ۵ توله ترکیب
در عرق گوبهی که در زراعت گندم بسیار
می شود کلش زرد می شود و آن
طوطیان [illegible] می خورند بخار دارد
و عرق آن مثل عرق کوکرد می باشد
پس کهرل نماید و آن اجزا که بالا
مذکور شد بعد از آن در لبدی آن فلوس
[illegible] دستاهی بند کرده مثل کاکل گندم پس
در سفال زیر و بالا نهاده روپش گل حکمت
نماید اجزا در میان [illegible] داشته ۲۰ آثار
آثار را چلک دستی [illegible] آتش خواه پانزده
بعد بکشاید بر [illegible] خاکستر شده [illegible] دهد و من
[illegible] چلک دستی [illegible] مناصب عقل آتش
[illegible] بار امتحان کنند یعنی از آن خاکستر
قدری نقره گداخته [illegible] بی اندازد شمس
گردد اگر نشد در تدبیر فرق افتاده بار
از سر نو عمل نماید [illegible] دفعه دیگر درست
آید
نسخه دیگر [illegible] اعظم مجرب که از دست
خود [illegible] شده و [illegible] ۵ [illegible] کوکرد

کوکرد اصل آنوله ساز سعی تلاش کرده
یک توله بیارد و بعد [illegible] گراهی آهنی فرید کند
و یک پیاله [illegible] آهن مسا تیار
کند و آن کوکرد را در آتش دان
کرده بزیرش آتش [illegible]
و پیاله را لب گردان برابر لب های گراهی
سازد که برابر سر [illegible] تفرقه نباشد
و از سوختن [illegible] بر سخت درست کنند
بعد در گراهی مذکور در عرق او [illegible]
خار دارد که در کشت [illegible] پیدا می شود
موسم برسکال از آب باران سوخته
می شود پس آن را آورد و آن قدر
عرقش بگیرد [illegible] کنده های
کوکرد عرق [illegible] دان شود پس
کوکرد را پارچه پارچه ساخته بوطی دو
ماشه [illegible] در آن عرق بی اندازد
و پیاله آهنی را [illegible] پوش نماید
و انگشت را طلب کنند گرد اگرد [illegible] طبقی
بند کند چون [illegible] منقطع [illegible]
پس آن را بر آتش دان نهاده گرم گرم آتش
دهد [illegible]

کند که بسیار عرق شود و از آتش زیر
چنان روشن کنند که آب بالا عرق شود [illegible]
کرم [illegible] شود جوش خورد و آب را دور کند پس آن آب
را دور کند بار آب پر کند هر بار از آن چادر پاک
وسفید [illegible] کند آب را دور کرده و خود
هم با وضو باشد و از ساعت
نحس احتراز کند چون سه بار پر کند و رفع کند
آن گراهی را زیر آورد و از آن آهنگر را [illegible]
جهنی که آن جهنی گویند پیاله را از آن گراهی
علاحده کند انشاالله روغن گوگرد بوطن سه ماشه
تیار شده سنبل خون کبوتر بر رنگ سرخ را انرا
در شیشه بدارد اگر قطره برصد توله مس
گرم گردد [illegible] بی انداز شمس مطلق گردد
روای برادر این چنین نسخه مجرب تر دیگر ندیدم
و نسخه این ترکیب طل جنر [illegible]
اکبر اعظم در تجربه آوردم آن [illegible]
کلان صحرائی که در کتب [illegible] ده یک توله سیماب
در و [illegible] انداخته و [illegible] بحال پس آن
کنند کل حکمت [illegible] ساخته در باجلد دستی [illegible]
آتش دهد صبح و [illegible] نشسته که آب [illegible] سیماب
[illegible] رسد به تخلف [illegible] مانده [illegible]
انداز

انداز شمس گردد و [illegible]

۴

نسخه چهارم جوره که اکبر دوستان بعمل آورده
اند ولی حرام است این است سیماب یک
توله و شش ماشه نقره هر دو را در میان گراهی
انداخته یک آثار و یک پاو آب انداز دو در زیر
آن آتش روشن کند و یک توله طوطیا بر آب بارنگ
کند گاه گاه پاشیده چندانکه تمام آب سوخته شود
لیکن از جهه مخلوط هر بار کرده باشد چون قدری
مانده از گراهی در آورد و از آب صاف پاک نماید
که زر و پس دور گردد بعد در پیاله سفال بریزد
برادر مبارک جسد را بوطن دو توله گرفته تا آن گوگرد
[illegible] بدارد بعد آن
به همین کند و بعد برادر و بعد نیمه باقی را
[illegible] تیار کرده بدارد و بعد نیمه باقی را
[illegible] کند و بسکوره دیگر برادر سر پوش کند
و یک نه گل حکمت نماید در باجلد دستی دو
آثار آتش دهد تا که جسد مذکور خاکستر گردد پس
در آورد خاکستر جسد آهسته دور کند و گوگرد
را جرح دهد دیگر مرتبه در آن دو قسم کند
و در آن نشا در و در آن آهسته سوزم آتش گرم کرده
سرد کنند پس شده تا که نسخه [illegible]
درست چون تیار کند مثل حوض طی [illegible]
ساخته ساخته در بازار فروخت کنند اما حرام مطلق

نسخه امیر شیطی که ۲ بار کرده والله که اگر خطائی ندارد این
است که با ینه گوگرد آنقدر بسیار اصل را نا آتش هلاک
کند به دست بیاورد در صحرائی درختان قدر بسیار باشد
همان جا قیام کند این پیاله درختان باشد قیام کند هر روز
بوقت سحر برخیزد دعا کند و دعا بدرگاه حضرت احدیت
کند پیاله چینی که در آن گوگرد پارچه پارچه کرده زیر درختان
مذکور رفته نهد [illegible] بر [illegible] رود بر
گوگرد چکاند چندانکه پارچه عرق شود پس باز آید و
صبحی باز رود به دستور مذکور تر کند هر گاه که شیره بسیار
جمع شود آن را [illegible] صاف کند بعد از آن
[illegible] تا چهل روز عرق مذکور بخورد چون چهلم
تمام شد در خلوت نشیند و شیشه آتش پاره
مذکور را گوگرد را داخل کند و [illegible] از
سنگ خاروب بند کند هر قدر سنگ که جا پیدا
حل کند و شیشه را گل حکمت از پارچه نه بسته نماید
گل بسیار خوب باشد و خشک گرداند پس
بسم الله گفته در یک سبوچه آن شیشه را دارد که
[illegible] گلون نهاده دستور برابر دهن شیشه
ساخته در سبوچه مذکور [illegible] پس با گل صحرائی
پر کند [illegible] بدارد و زیرش
پیاله چینی نهد و آتش دهد و خود حاضر باشد و
[illegible] فرو تا [illegible] سایه [illegible] اندازد و
[illegible] آب [illegible] حلیه آنرا
دو [illegible] قطره [illegible] سرخ حلیه پس حاصل شده
[illegible] روغن کشیده شده آن روغن را
نگهدارد و هر کار آزمایش کند بر [illegible] کم کرده

کرده قدری مالیده در آتش دهد طلا گردد مجرب
است نسخه سنگ هیا شگفت کردن [illegible] باید که
یک توله سنگ هیا در شیر بدارد که دو توله باشد یک
پاس کامل [illegible] نماید دهانک نهادن مثل تو
سنگ بر آن ملینه مذکور بدارد و باز را گل
را لحاف کند و باز گل پر کند دو پاس سبوچه از
سفال بند کند و زیرش [illegible] ایزم
یک یک آتش دهد چون تمام سبوچه را از دیگ
را آن فرود آورد و [illegible] گشوده که همه
سنگ سبز شده چون [illegible] شده سرد شده
باشد آنرا از نگینه بردارد و بر ورق مس
[illegible] اندازد شمس گردد اگر بر طلا اندازد
قمر گردد

نسخه ۹ رنگ کردن نقره مجرب باید شنجرف یکیم توله در
لیمو آب توله کلان یکعد دیدارد و [illegible] دهر
باچک [illegible] دو بار آتش دهد انشاء الله تعالی شگفته
خواهد شد نقره گداخته قدری انداز صورت طلا گردد و در [illegible]
سرخ [illegible] سرخ شود مجرب [illegible] کامل است و
آن [illegible] نفع تا ۲ دارد ۲ نسخه ۱۰ اکسیر مجرب از
استاد کامل رسیده و حاصل شده البته که در حقیقت
[illegible] برابر [illegible] نباشد [illegible] خورده و [illegible]
آنست که [illegible] برابر [illegible] برگ [illegible]
[illegible] برابر برگ خورده تنباکو [illegible]
سفید [illegible] مخل [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible]
[illegible]
تب و لرزه [illegible] در [illegible] گاه و [illegible]

اگر آن خوب مقدار بدست مهوشی آید غنی مطلق
گردد باید آنرا در لبدی باریک حل کرده در لبد پشتی
ملوس مدد بناسی نهاده بند کنند و در ظرف بدارد و گل حکمت
کرده در یک دستی پانزده آثار آتش دهد آن ملوس
خاکستر گردد آن خاک اکسیر اعظم است هر گاه برس
گداخته برابر سر مکس در جرح خوردن مس اندازد
شمس گردد نسخه الیه که از دو پیشی بدست آید و بیار
مجرب توصیف او دیقین که صدق باشد این
که درخت دهتوره که از بیخ و شاخ جداه مطلق
باشد تازه تازه بیخ و برگ دکه یکسال بوده
[illegible] کهنه و چند روزه نباشد بیار دیگر
درخت [illegible] درخت و ثمر و برگ در هاون
ذمسته کوب کند و بعد بر سنگ سائیده بیرون
کند چون لبدی تیار شد ۴ توله سنکهیا ملی که تیار
جوب باشد در لبدی پشتی بدارد و غلوله بسازد و
[illegible] بار آن غلوله گل حکمت کند بعد در روز
تاب آفتاب خشک گرداند چون شب شود در گلخن
حمام و تمام ریگ و خاک یکجا در گلخن نموده اندر
آن غلوله اندازد و تمام شب بدارد و چون
متصل بان گلخن نخواست و کاهی بیدار باشد
و قدری خاکستر گرم هر آن اضافه کند چون صبح گردد
بیرون آورده [illegible] صبر کند تا سرد شود چون
[illegible] غلوله را بشکند آن سنکهیا الیم خواهد شد

شده و خاک خواهد بود و وزن قائم باید آنرا
بر قلعی یا [illegible] که گداخته اندازد نقره پخته گردد
مجرب است اگر یکبار درست نشود دو سه بار کند
۱۲
اگر مجرب از نسخه [illegible] که مهوشی نظر [illegible] آید خطا ندارد بیاور [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible] مثل سوهان شود ولکن [illegible]
[illegible]
باشد [illegible] استعمال باشد این سواد را مثل حقیقت
اگر [illegible] مفهوم [illegible] بسیار میباشد و برکان [illegible] شود ولیکن
و در [illegible] مفهوم مشو [illegible] میکند و اگر [illegible]
لنوع برانکه گرم کرده عرقش [illegible] سیماب [illegible] خاک [illegible] میشود
[illegible] اندازد نقره گردد مجرب است والله اعلم بالصواب
۱۳
نسخه کیمیا اگر تیسر بدست آید چهار ماشه در عرق کوبهی صحرائی [illegible]
بر و مرغ یعنی بیضه را صاف [illegible] کرده پر کند و یک بیضه دیگر [illegible]
کنند و یک بیضه دیگر خوابر کرده بران غلوله [illegible] الحاق کنند [illegible]
[illegible] یا آتش دهد [illegible] خاک [illegible] خواهد
شد و زن قایم [illegible] والله اعلم
۱۴
بر [illegible] اکسیر مجرب [illegible] طال را طبعی [illegible] گرفته [illegible]
بران قدر [illegible] طال را طبعی [illegible] هر [illegible] مانند [illegible]
یا ملوس مدت [illegible] فلوس را بر آتش گذارد [illegible]
۱۵
نسخه اکسیر از زنی کامل از زن مجوسی مهوشی بدست آمده
یک پیاله مسی [illegible] دو توله شیر که از بر گیرد اگر شیر نباشد
شیر خورده سکمش چاک نموده شیر بیرون آورده [illegible]
[illegible] آن پیاله را بر آتش نرم [illegible] چون پیاله [illegible] گرم شود [illegible]
سرخ شود و بعد [illegible] دست بکار کس شیر و سیماب
بر او انداز [illegible] کداخته [illegible] سیماب در
شیر [illegible] پخته [illegible] ویقین است که سیماب
در شیر [illegible] یعنی کیمیا گردد [illegible] خاکستر شود

شود و روغن قائم ماند پس تمام ۲ عمر القدر کفایت
میکند بهر ماه سی گداخته صرح داده بقدر سر مگس زر آن
که آید طلا گردد

نسخه ۱۱ اکسیر باید که کهوکچی سفید یک تولد
آمله خشک یک تولد بلیله کلان یک تولد در برگ
نیب قدری شیر یک کرده لبدی طیار کند و آن لبدی یک
کهریه باز دعا در کهریه کوکچی را باریک سائیده کو
[illegible] نماید یعنی بستر کند و آنرا در سایه آفتاب نهد
چون قدری خشک شود سیماب را در کهریه اندازد
قدری عرق نیب چکاند و آتش نرم نرم دهد
چنان که تولد عرق خشک شود و سیماب نریده تیار
شود پس آن سبق را برداشته در کهریه [illegible] داخل
کند و قدری لبدی هم داخل کند و هر ۳ را آمیخته بر آن کهریه
لحاف کند [illegible] بند کرده در پلاس پیچیده
در خندق که عمقش یک دست باشد یک آثار پاچک
دستی آتش دهد و هم شب بدارد تا صبح برارد
انشاالله سیماب اکسیر خواهد شد با نقره خود اهد شد

نسخه ۱۷ اکسیر ملاعلی نسخه آفاق اگر درست شود عجیب
نعمت که ۵ عدد کابل کلان که قسم آن [illegible] باشند
با قدری گوشت خنزیر پس ماهیان و لحم [illegible]
باید [illegible] ساخته [illegible] اندازد
نگاه دارد چنانکه کرم افتند و آن تمام گوشت کرمها
کرده باز هم نگاه دارد چنانچه کرم کرم را بخورد و یک
باقی مانده آنرا در شیشه اندازد و دهن شیشه از آرد
بسته در کهیر طی با [illegible] پوکه دم کند تا آن کرم روغن زرد
شود آن روغن را بر مس گداخته اندازد طلا گردد اگر طلا
گردد عجیب نعمت است و اگر نشود قدری سیماب اندرون مخلوط
کرده اندر کهریه پاچک دستی آتش دهد یقین که سیماب حالت
گردد و اکسیر [illegible] روغن طلا گردد و سر آن
[illegible] یعنی مرد خواهد شد

نسخه باید که [illegible] عنکبوت کلان و کهنه را بایستی [illegible] کند
در بوته بدارد و قدری سیماب هم [illegible] سر پوش
بنهد نماید [illegible] ۳ روز یا پنج روز عنکبوت خواهد
پس اثر آن در کهریه نهاده [illegible] نموده آتش
پاو آثار پاچک دستی آتش دهد اکسیر خواهد شد

[illegible] مجرب [illegible]
شد انشاالله طلا خواهد شد
~~درنگ نمودن باید که چند روز رفت~~

نسخه ۲۰ جوطار [illegible] کردن نقره باید که چند درخت سوج
ملکهی بیارد عرق شیر بقدر [illegible] پاو [illegible] دو در آن
عرق ملکهی یک تولد شنگرف [illegible] و یک [illegible] طلی باشد انداخته
۴ روز بار [illegible] ۳ [illegible] بعده برآورده ۵ در ۳
عدد بادنجان سوراخ نموده دفن کند و در پاچک
دستی ۳ پاو مثل [illegible] بریزد و بادنجان ۳ بار
در هر ۳ بار بادنجان [illegible] کند بعده بیند که خسته
شده باشد یعنی مثل ریگ گشته خواهد شد فلیچه ابرق
در انگشتها مالیده خواهد بود پس برابر ابرق نهاده ابرق
را در آتش گذارد و بر آن [illegible] شنگرف عرق
نعمان نیر چکانید بعده ۲ تولده عرق خشک شد برابر
یقین که خسته شده پس قدری برابر یکسرح در
یک تولد نقره صرح داده بگدازد و ملغمی
مثل طلا گردد در صورت اگر
ملغمی ز آتش خوب نشود لیکن و گونه
ملهی و [illegible] در زاهر ملغمی [illegible] کهرل نماید که نرم شود
بعده بر نقره مذکور طلا کند و تاو دهد و باز در آن آب
هر ۳ جز و سر دلند و ۳ نوبت [illegible] طلا گردد در رنگ
و صورت نقش هم خوب گردد مجرب است

قليلا ويخليه مكانه كذالك تشريع مراة
يعمل وبعد ذلك يرفع ويغسل بماء فاتر
بارد ثم يحطه في خرقة بيضة نضيفة
يعملها صرة ضوء يفركها اشوية
بيده ويرفع يصير ابيض كالكن
ما ادري قدري يحطه بخرقة ويتوك
وما ادري بعد ليبس يتركه

خرباك ورق سيجي يلتكه
الثلاث وزن سوا يسحقهم بالليمون
قدر ساعتين وبعد ذلك يلطخ
على شي فضة مثل محبس ام غيره يصير مطلي
لكن ليس معلوم بارد ام محمي بنار
وايضا يتجرب على صفر ام قلاي
وجسد وحديد بارد ام محما

ثم ينشف عليه بروح كافور وده

ازمایی سنبل

سه قسم است یکی قسم زرد است بسیار صنعت
نیاید ویکی قسم بلوری است بکار نیاید
ودیگر قسم سپید است مثل سپیده یا سفید
وان نیز دو قسم است یکی قسم در اتش
یکذانت نمیسوزد ومثل نمک اواز
میدهد وپارچه پارچه میشود وقسم
دیگر در اتش میکشد دود میدهد
وهمه غایب میشود واتش نمیبیند وبطلبین
اینست که بکار صنعت اید

جلا لولو اصفر واسود من الروح
یاخذ بیکة ما الرتبة المنقوعة مصفایه
ویبرد فیها قدر طوله ثلث ابیض بحیث عیدها
ثم ییبس به لولو الاصفر من الرق
واللبس الرعشی موسع ویخیله قلیلا
ویخلیه مکانه وکذلک بعد تحقق
ام ربع ساعة اخر ایضا یخیله

نسخة درق

هیرا بول	ایلوی صنغوصلی		
اونص	اونص		
عدد	عدد		
۱	۱		
ابنسبینسن	مصطکی ابیض	قلفونیا	
ابی بنشج ابیقا	اونص	هر بیوز	
اونص	۱	٦	
۱			
زعفران افرنکی	کیستر کینه		
اونص	اونص		
۲	۱		

یسحق الجمیع ناعم ویحور بحرقه ویخلط
فی بطلیه برنیکی وبنیلی فی کورة
صینیه نصفها خالی ویسد تمه ملیّة
ویوضع اربعین یوم واربعین لیلة تحت
السما وکل یوم یخلطه مرة مرتین وانما
فی شیشه تنکسر فرة باتریک عطاهل نسخه
فی موراسی لباتریک مرسیل وغره دا اختر قال
تمذکور انه یخلی فیها هل کینه کینه لاجل
تنفع لاجه ایضا والمذکور و

١٤٧٠

شرح آنکه شعرای است بیاورد براده حدید ۲۵ درم ونارنج ۲ درم زرنیخ

صلایه نموده در بوته نموده کیسه و بگذار سرد شود بعد و زن کن بجهة آنچه

دو مرتبه جدید سریع الورود دو مرتبه جدید زرنیخ به شش بیده در بوته دیگر

کن و خوب کن تا مرتبه جدید سریع الوب صحیحه بجهة این اجزا میزان کرده باشی

ذوب نماید دو چهارم بقال بر اجزا این است نقل قلعا بنگار

اجزا اصلاحیه	شبه سفید فوق	نقره	قلع	مس
	۲۱	۵۴	۴۲	۵۴

کرده در قرع کرده آتش زیر آن بلند قرع را بر او تو بار بگذار تا ما بینه

آن پر آلوده تو بچه سرا و رو گرفته مطلوب قرع جمع شود

ده بهرام و بیج از ناهید زهره جز جیس و بیج ماه سفید ده سفید اکند و بیج علاو

شش اکرید کرید آبرید دیگ آن برآتش منخسف ماه اکند و فرزید شیشه

پس برد باس برتوان مه و در نیا بهران شود ... ای منجم بگو مشال

ای رخی ماه پهاده که بدیر

۷ ۳ و ۵۴ بکواه
پاک کردن طلا

تکلیس حل وقد دادن در آب یا آتش

اصل میزان شنجرف رومی صفحه ۷۲

۱۱۲ ادعیه قرآنی (۱) تصدیه احمر را

۳ امتحان و طبایع جدا کردن دیگر یا ترکیب دادن
و در هم کردن

در ورق ۱۳۳ تفصیل تام

عمل احمر شرح تام ۱۱۸

۱۴۲ طویل
طرح

کبریت سرخ شناختن جوهر عمل داده در ۱۳۱ مجمل
تعلیم

میزان جمع ۱۴۱

۱۵۳ نتیجه جمع

۵۸ ماء الزنجار اسرار اعظم ۵۹ سه کرداچی

تشمش و شره ۷۰ سرکه ۷۷

تدبیر ۵ کا نہ و کا سیر ۱۴۱ عمل اکسیر داچیه ۲۱۲

تدبیر تطہیر شو ط او شمش کا ۱۴۲ —

ماء شریف محلله ۱۴۴

دله

١ تثبیت سختی کردن یا سحق یا ریز کردن

٢ تحویل جائی دوا سختی شود از زجاج یا سنگ [illegible]

٣ تکلیس در سفید شدن

٤ تصعید ادویه واحد اجزا سحق [illegible] دائم کردن زاج دادن

٥ تنقیه خل دادن و در آفتاب یا آتش یا سایه

٦ تشویه در خاکستر گرم دائم تشویه تا از تری برود

٧ تشمیع در [illegible] قدح زدن بشکل شکست تا مانند موم شود آن

٨ تعفین در زبل

---

١ تلیین نرم کردن

تصعید [illegible] تر [illegible] باب قرار گیاه

تنقیه و تصفیه خل مذبور دادن و طبخ لطیف که رطوبت برود [illegible]

١٣٧٠